

شخصی که وارد خدمت می شود ممکن است یک خادم، معلم کلام، باشد. خدمت نیازمند یک تعهد ایمانی فردی است که از یک رابطه شخصی با خدا از طریق عیسی مسیح شکوفا می گردد همچنین درکی عمیق از ایمان و تاریخچه ایمان مسیحی و کلیسای مسیح خصوصاً برای هر مسیحی ایرانی لازم است. دانستن سرگذشت کلیسای ایران و فراز و نشیبهای آن برای کسانی که خود را متعهد به خدمت به این کلیسا و ایمانداران فارسی زبان می دانند، بسیار آموزنده و ضروری به نظر می

در خلال این درس با نقاط قوت و ضعف، پیروزیها و شکست ها، وفاداریها و خیانتها و نیز جفاها و از خود گذشتگیها روبرو خواهیم شد و می توانیم تاریخ را فرا راه آینده مسیر خدمتی خود قرار دهیم تا از تکرار اشتباهات پرهیزیم و از پیروزیها درس بگیریم و خدا را برای کار عظیم پسرش در جهان فارسی زبان شکر گوئیم.

ترتیب و سازماندهی این دوره درسی

این درس به سه بخش تقسیم شده که به ترتیب زیرند البته هر بخش خود شامل چندین واحد درسی می

- کلیسای ایران تا سال میلادی

- کلیسای ایران از سال میلادی

- کلیسای ایران از میلادی تا حال

بخش اول کلیسای ایران تا سال میلادی

آغاز مسیحیت در ایران در دوره اشکانیان (از آغاز تا سال .)

ملاحظات کلی

پیش از آغاز بحث، لازم است از همین ابتدا نکته ای را روشن سازیم و آن این مسأله است که مقصود ما کدام «ایران» زمینی که ما امروز «ایران» می خوانیم، در ادوار مختلف تاریخ، مرزهای متفاوتی داشته و ترکیب و تراکم مردمش نیز طبعاً آنچه که امروز برای ما مهم است، این است که بدانیم مسیحیت در چه زمان و چگونه وارد آن سرزمینی شد که ما امروز ایرانش می نامیم

در صدر مسیحیت، ایران امروز بزرگترین بخش امپراطوری اشکانی را تشکیل می داد. اما بخش مهمی از عراق امروز، ترکیه، جمهوری آذربایجان، ترکستان و ازبکستان و تاجیکستان، افغانستان و پاکستان نیز جزو این امپراطوری بودند. پس وقتی از «آغاز مسیحیت در ایران» سخن می گوئیم، باید توجه داشته باشیم که الزاماً منظور مناطق محاط در ایران امروزی نیست. هدف ما در این فصل و نیز در فصل های آینده، توجه به همین نکته است که مسیحیت عمدتاً در کدام بخشهای امپراطوری اشکانی آغاز شد و بعد، در ادوار بعدی، در کدام بخشها بیشتر استقرار یافت. پس لازم است به این تعریف از «ایران» توجه داشته باشیم. در این کتاب، هر گاه مراد «ایران خاص» باشد، یعنی سرزمینی که مسکن اقوام آریایی «فلات ایران» استفاده خواهیم کرد، و هر گاه منظور مناطق تحت سلطه امپراطوری های ایرانی باشد، به ذکر عنوان آن امپراطوری بسنده خواهیم کرد.

آگاهیهای ما در خصوص زمان و چگونگی آغاز مسیحیت در ایران اشکانی متأسفانه بسیار اندک است. اینست که همین داده‌های اندک نیز در حاله‌ای از ابهام و تردید قرار دارد. واقعیت اینست که تمام آنچه که از نحوه آغاز و رواج مسیحیت در امپراطوری اشکانی می‌دانیم، مبتنی است یا بر نوشته‌های بسیار متأخر (قرن ششم به بعد)، یا بر روایات و احادیثی که محققین در اصالت و اعتبارشان تردید دارند. و ما راهی نداریم جز از نظر گذراندن این دسته از روایات و احادیث و نتیجه‌گیری بر اساس آنها.

احادیث و روایات

نگاهی گذرا به احادیث و روایات

در کتاب اعمال رسولان : - ، آمده که یهودیان بسیاری طبق سنت، از تمام نقاط دنیای آن روز بمناسبت عید پنطیکاست به اورشلیم آمده بودند. این واقعه مربوط به زمانی است که فقط ده روز از صعود مسیح به آسمان می‌باشد. در میان اسامی ملل مختلفی که برای این عید حضور داشتند، کتاب اعمال رسولان به «پارتیان و مادیان و علامیان و ساکنان جزیره» نیز اشاره می‌کند. پارت ناحیه شمال غربی ایران امروزی، ماد حدود آذربایجان، عیلام جنوب شرقی، و جزیره منطقه واقع میان دو رود دجله و فرات (حدوداً عراق امروزی) است که به آن بین‌النهرین نیز می‌گویند. این آیه طبعاً ارتباطی به احادیث و روایات ندارد و بیانگری واقعیتی است. و اترفیلد این احتمال را مطرح می‌سازد که شاید عده‌ای از این دسته از یهودیان ساکن مناطق مذکور در آیات فوق، به مسیح ایمان آوردند و در بازگشت به موطن خود، ظهور مسیحی موعود را در شخص عیسی ناصری نوید دادند. در ضمن (Labour) ، محقق فرانسوی معتقد است که چون در کتاب اعمال رسولان که حدود میلادی نوشته شده، از این سرزمینها نام برده شده، این امر حاکی از آن است که مسیحیان مناطق غرب ایران اشکانی، در آن زمان قطعاً با «جوامع مسیحی سرزمینهای دوردست مشرق‌زمین» آشنایی داشته‌اند. او از این نکته نتیجه می‌گیرد که یقیناً در حدود سال میلادی، مسیحیت در بخش بین‌النهرین واقع در امپراطوری اشکانی رواج داشته

لاهور می‌نویسد که طبق اسناد و روایات، انتشار مسیحیت در امپراطوری اشکانی به افراد مختلفی نسبت داده شده است، نظیر تومای رسول، نتنائیل رسول (برتولما)، و تدی رسول (لجی). مرکز فعالیت اینان، شهر ادسا بوده است که شهری است واقع در شمال بین‌النهرین در کناره رود فرات (این شهر امروزه عرفه نام دارد و در جنوب ترکیه امروزی و نه چندان دور از مرزهای سوریه واقع است).

طبق یک کتاب آپوکریف (مجهول) « مرکز فعالیت‌های بشارتی توما باز شهر ادسا ذکر شده است. برخی اسناد آمده که کلیسای شهر سلوکیه (همان که در زمان ساسانیان، سلوکیه تیسفون یا مدائن، پایتخت امپراطوری ساسانی، نامیده شد) نیز بدست تومای رسول بنیان گذارده شده است. طبق سنن و احادیث دیگر، توما از آنجا به هندوستان رفت و مسیحیت را در آنجا رواج داد که تا به امروز نیز در حدود سواحل مالابار باقی است.

بر اساس برخی دیگر از احادیث که ظاهراً چندان معتبر به‌نظر نمی‌رسند، آبگار پنجم معروف به «آبگار سیاه» نامه‌ای به عیسی مسیح می‌نویسد و ضمن درخواست شفا، او را دعوت می‌کند که به‌خاطر آزارهای یهودیان، به شهر او برود و در همانجا ساکن شود. مسیح نیز در پاسخ، ایمان او را ستوده، قول می‌دهد که پس از صعودش، یکی از رسولانش را نزد او بفرستد. به همین جهت، تومای رسول پس از صعود مسیح، یکی از شاگردان خود را به «آدای» (تلفظ سُرّیاتی «تدی»)، که یکی از هفتاد تن مذکور در لوقا : ، به دربار آبگار می‌فرستد. در اثر خدمات آدای، آبگار و بسیاری از اهالی ادسا و قلمرو او به مسیحیت گرویدند و بدینسان مسیحیت در بخش غربی امپراطوری اشکانی رواج یافت، و از آنجا به داخل فلات ایران و در میان اقوام آریایی.

نکته بسیار جالب در خصوص این حدیث این است که آن را یوسیبوس (Eusebius) ، مورخ معتبر و برجسته کلیسا () به اعتبار او خدشه وارد می‌کند . محققین معتقدند که نقل چنین روایت نامعتبری توسط یوسیبوس بر

بر اساس احادیثی دیگر، ادای شخصاً یا به
نیرومندی بنیاد نهاد. همچنین آمده که ماری در شهر نصیبین نیز به تبشیر انجیل پرداخته است.

متأسفانه آگاهیهای ما در باره این دوره زمانی، از این اطلاعات جسته و گریخته و نامطمئن فراتر نمی .

اصالت و اعتبار این احادیث

مورخین و محققین نظر مساعدی نسبت به این اسناد و مدارک ندارند. دلایل دانشمندان را به می‌توان به سه دسته تقسیم کرد.

اکثر این اسناد مربوط به قرون هفتم به بعد است. محققین معتقدند که پیشوایان کلیسای واقع در امپراطوری ساسانی که مرکز آن در پایتخت ساسانی، شهر تیسفون بود، این اسناد را تدوین کردند تا ثابت کنند که کلیسای مشرق‌زمین توسط رسولان و شاگردان آنان تأسیس شده؛ در نتیجه، کلیسای امپراطوری ساسانی اعتبار و مرجعیتی همسان با کلیساهای غرب دارد (منظور کلیساهای واقع در امپراطوری بیزانس یا روم شرقی است که مرکز آن در شهر انطاکیه بود). چنین تلاشی از سوی کلیسای امپراطوری ساسانی علل و اسباب سیاسی داشت که از فصل سوم به بعد، به تفصیل مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

نباید فراموش کرد که از قرون وسطی این رسم در کلیساها متداول شد که بگونه‌ای منشأ خود را به رسولان پرسیانند و به این ترتیب برای خود اعتباری کسب کنند و از اقتداری برتر یا مساوی با کلیساهای دیگر برخوردار شوند. کلیسای شهر روم بارزترین نمونه چنین گرایش است، زیرا همواره کوشیده است با توسل به روایات و احادیث و سنت‌ها، پطرس رسو بنیانگذار خود معرفی کند. جالب است که کلیسای انطاکیه نیز همین ادعا را داشته است. کلیسای ایران نیز از این قاعده مستثنی نبود و کوشید با استناد به همین نوع روایات، خود را به یکی از رسولان (توما و تدی و نتنائیل) و یا حداقل به شاگرد آنان (ادای) منتسب کند .

اشتباهات تاریخی

علت دیگر عدم اعتماد محققین، برخی اشتباهات تاریخی است که در این اسناد وجود دارد. به
ماری» قید شده که مردم بین‌النهرین ارواحی را می‌پرستند که در درختان و سنگها سکنی دارند، و هیچ اشاره‌ای به پرستی بابلیها و دین زرتشتی ایرانیان نمی‌کند. یا به مسیحی شدن اقوام ساکن در کوهستانهای غرب ایران اشاره شده در حالیکه مسیحیت پیش از قرن پنجم به این نواحی نرسیده است.

ماهیت افسانه

به عقیده محققین، برخی از این اسناد، معجزاتی را به قهرمانان خود نسبت می‌دهند که فاقد اصالت می‌باشند و خواننده را به یاد وقایع کتاب دانیال می .

نتیجه گیری بر اساس احادیث

با توجه به آنچه که از احادیث مربوط به آغاز مسیحیت در امپراطوری اشکانی در می‌یابیم، و نیز با عنایت به نظر نظران در باره اصالت و اعتبار این احادیث با قید احتیاط، به نتایج زیر می رسید.

مسیحیت در امپراطوری اشکانی

نقطه آغاز

براساس تمام این روایات، می‌توان این نتیجه را گرفت که نقطه آغاز مسیحیت در امپراطوری اشکانی، همین شهرهای مرزی، یعنی ادسا و آربلا و نصیبین بوده است. جزئیات روایات گرچه ممکن است اصالت و اعتبار لازم را نداشته و با افسانه

آمیخته باشد و با نیت اثبات اقتدار کلیسای تیسفون نوشته شده باشد، اما نمی‌توان کلیات آن را یکسره مردود دانست. نظران گرچه روایات مربوط به بنیانگذاری کلیسای ادسا بدست تومای رسول را واجد اعتبار لازم نمی‌دانند، اما روایات مربوط به ادای را نسبتاً قطعی و معتبر به‌شمار می‌آورند. به این شکل، می‌توان آغاز مسیحیت در ادسا و کلاً ایالات غربی حکومت اشکانی را منتسب به او دانست.

بر اساس این کلیات، و به علت قرابت فرهنگی و زبانی میان شهرهای بین‌النهرین اشکانی با سایر مناطق سریانی امپراطوری روم، دلیلی وجود ندارد که انکار نماییم که کلیسای ایران اشکانی از بین‌النهرین آغاز شده باشد. اما در خصوص اینکه این کلیسا را چه کسی بنیان گذارده، نمی‌توان نظر قطعی ارائه داد. برای مثال، ما نمی‌دانیم کلیسای دمشق را چه کسی بنیان گذا () : به‌گونه‌ای ناگهانی ما را از وجود چنین کلیسایی باخبر می‌سازد؛ یا نمی‌دانیم مسیحیت نیرومند انطاکیه به‌دست چه کسی به‌وجود آمد، جز اینکه می‌دانیم «آنانی که به‌سبب ادیتی که در مقدمه استیفان برپا شد» () : عامل این امر بودند؛ اما می‌دانیم که در سالهای نخست مسیحیت، رسولان (منظور آن دوازده می) کلیسایی را در هیچ جا بنیاد نگذاشتند، بلکه این ایمانداران جدید یهودی‌نژاد بودند که پیام انجیل را با خود به نقاط مختلف (. . . : : :) . ظاهراً جابجایی رسولان در دهه‌های بعدی شروع شد، زمانی که مسیحیت در بسیاری از سرزمینها جا افتاده بود. پس کلیساهای ادسا و آربلا و نصیبین نیز از این قاعده مستثنی نیستند و احتمال دارد که مستقیماً به‌دست یک رسول بینانگذاری نشده باشند. با وجود این، نمی‌توان به‌یکباره منکر شد که شخصیت‌هایی نظیر ادای و ماری و آگای وجود نداشته .

احتمال اشاعه مسیحیت در فلات ایران در قرن اول

حتی اگر روایات و احادیث مورد اشاره را فاقد اعتبار لازم بدانیم، باز می‌توانیم با احتمال فراوان بگوییم که مسیحیت در فلات ایران در میان اقوام آریایی از همان قرن اول رایج شده است، اما شاید نه به اندازه نواحی مردمان سریانی . برای تأیید پیشرفت مسیحیت در میان اقوام آریایی، می‌توان به چند عامل توجه کرد.

، غیرت بشارتی‌ای است که در عهد رسولان بر مسیحیان حکمفرما بود. اساس این غیرت و اشتیاق، فرمان سیح بود به شاگردان مبنی بر اینکه به تمام عالم بروند و جمیع خلایق را به انجیل موعظه کنند. با چنین غیرتی، محال بود که شاگردان اعلام بشارت را فقط به دنیای یونانی‌رومی محدود کرده باشند.

، می‌دانیم که جوامع یهودی از زمان اسارت بابل در بین‌النهرین و فلات ایران وجود داشته است. اولین هدف شاگردان و پیروان مسیح در قرن اول، اعلام مژده آمدن مسیح موعود به قوم و عده، یعنی یهودیان بود. نمی‌توان تصور کرد که رسولان ، این جوامع مهم یهودی را نادیده گرفته باشند، در حالیکه می‌دانستند نمایندگانی از این روز پنطیکاست در اورشلیم حضور داشته‌اند. وانگهی این واقعیت را نباید فراموش کرد که تعداد پراکندگان یهودی در زمین بیش از مغرب‌زمین بوده است.

، زبان رایج در بین‌النهرین اشکانی، زبان سریانی/آرامی بود، یعنی همان زبانی که رسولان و شاگردان یهودی‌شان به آن سخن می‌گفته‌اند. به‌سبب همین نزدیکی زبان و فرهنگ، محال می‌نماید که پیام مسیح به این نقاط نرسیده باشد. در کتاب اعمال رسولان آمده که مسیحیت در دمشق و انطاکیه استوار شده بود. لذا بعید به‌نظر می‌رسد که در شهرهای نه‌چندان دور ، شهرهایی نظیر ادسا و آربلا و نصیبین، که از همان فرهنگ و زبان برخوردار بودند، کلیسایی تأسیس نشده باشد. بنابراین، می‌توان با احتمالی بالا تصور کرد که پیام مسیح از این شهرهای مرزی به داخل فلات ایران نیز رسوخ کرده باشد.

میزان گسترش مسیحیت در فلات ایران

و اما در مورد میزان رواج مسیحیت در میان اقوام آریایی‌نژاد در فلات ایران هیچ اظهار نظر قطعی نمی‌توان کرد. مدارک موجود اکثراً به اشاعه مسیحیت در سرزمینهای سریانی‌زبان (بین‌النهرین) یا سرزمینهای حاشیه خلیج فارس اشاره دارد و نشان می‌دهد که مسیحیت در این سرزمینها و در میان مردم سریانی توجهی داشته است. در میان این اسناد و مدارک، نقل قولی هست از «بار دیسان» (-) در کتاب یوسیبوس قیصریه که در آن به «خواهران ما در گیلان...» ای گذرا شده است.

به هر حال، نمی‌توان این احتمال را یکسره نادیده گرفت که عدای از آریاییها توسط یهودیان مسیحی شده یا مبشرین سریانی به مسیحیت گرویده باشند؛ اما اثری از آن به دست ما نرسیده است. لایور، محقق فرانسوی نیز در این زمینه چنین اظهار نظر می‌کند: «به هر تقدیر، دین یهودی مسیحی هیچ اثری از خود باقی نگذاشته است (مقصود در امپراطوری اشکانی در صدر مسیحیت است). همه شواهد ما را به سوی پذیرش این نکته سوق می‌دهد که پیش از آغاز دوره ساسانی، امپراطوری ایران یافته مسیحی نبود. فقط از حدود سال ... بود که مسیحیت «کاتولیک» ... توانست سلطه خود را تا به رود دجله گسترش دهد.»

علل احتمالی عدم اشاعه گسترده در میان آریاییها

اگر حدس ما درست باشد که مسیحیت در این دوره، در میان مردم آریایی از گسترش لازم برخوردار نشد، برای این امر می :

: آنچه که موجب شد مسیحیت در امپراطوری روم پیشرفتی سریع داشته باشد، عامل زبان بود. مسیحیان یهودی نژاد اولیه اکثراً به دو زبان مهم امپراطوری، یعنی یونانی و آرامی تسلط داشتند (ر.ش). شرح گسترش مسیحیت در امپراطوری روم توسط مسیحیان یهودی نژاد هلنیست (این گسترش خارج از امپراطوری روم مناطق سریانی زبان امپراطوری اشکانی نیز شاید به همان سرعت تحقق یافت. اما آیا همین امر در مورد مناطق آریایی نشین فلات ایران نیز می‌تواند صدق کند؟ قطعاً نه! مردم فلات ایران، به غیر از طبقه اشراف اشکانی که احتمالاً یونانی می به زبان محلی خود سخن می‌گفتند. مبشرین سریانی زبان اولیه با کدام زبان می‌توانستند با آنها ارتباط برقرار نمایند؟ مگر به واسطه یهودیان ساکن در میان این مردمان.

ترکیب جمعیت : مردمی آریایی که در فلات ایران زندگی می‌کردند، متعلق به طایفه‌های مختلفی بودند (نظیر مادها، پارسها، پارتها. که البته اگر اینها واقعاً آریایی بوده باشند و مردم گیلان و مازندران). هر یک از این طایفه‌ها زبان و فرهنگ و عقاید خاص خود را داشتند. برای مبشرین اولیه مسیحیت بسیار دشوار بود که پیام خود را به سرعت با زبان و فرهنگ این طوایف انطباق دهند.

عقاید مذهبی و فلسفی : راطوری روم از هر نژاد و فرهنگی که بودند، بعد از لااقل سه قرن سلطه یونانیان و رومیان، به یک یکپارچگی نسبی در زمینه عقاید مذهبی رسیده بودند. خدایان مختلف که مورد پرستش این مردمان بودند، با هم تداخل داشتند، به این معنی که رومیها خدایان یونانی را با نامهایی جدید جذب فرهنگ خود می‌کردند، یا خدایان مصری در خارج از مصر مورد عبادت قرار می ، یا حتی میترا (مهر)، ایزد ایرانی به روم راه یافت و مورد تکریم فراوان قرار ، طوری که در قرون بعدی، حتی به رقیب خطرناک مسیحیت بدل گردید. به علاوه فرهنگ و فلسفه یونانی نفوذ زیادی در میان مردم امپراطوری روم داشت. تمام اینها سبب می‌شد که وقتی مبشرین اولیه مسیحی در باره مقوله‌هایی نظیر تجسم خدا یا پسر خدا سخن می‌گفتند، برای شنوندگان چندان غریب جلوه نمی‌کرد. توده مردم آریایی فلات ایران با چنین مفاهیمی آشنایی نداشتند. ما حتی از عقاید دینی مردم فلات ایران در دوره اشکانیان اطلاعات دقیق و موثقی نداریم. شاید برای مبشرین اولیه یافتن «زبانی مشترک» برای انتقال پیام خود به این مردم چندان ساده نبوده است.

فرهنگ و سواد : جای تأسف است بگوییم که آریاییان ساکن فلات ایران در این دوره دارای فرهنگ بالایی نبودند. اکثر ایشان یا کوچ‌نشین بودند یا کشاورزان بی‌سواد. شاید این نیز مانعی بر سر راه اشاعه سریع مسیحیت در میان آریاییها بود. وضع مردم امپراطوری روم در این زمینه به نسبت بهتر بود.

شرایط جغرافیایی : ایران زمین سرزمینی است با اقلیمی خشن و نامهربان. کوهستانها و کویرهای این خطه گرچه گاه پناهگاهی بوده از حمله دشمن و مانعی بوده بر سر راه پیشرفت سریع او، اما نقطه ضعفی نیز برای مردم آن به مبادلات تجاری و فرهنگی آنان به شمار می‌آید.

نتیجه

آنچه می‌توان گفت این است که در دو سده نخست میلادی، مسیحیت در مناطق سریانی‌نشین امپراطوری اشکانی گسترشی بسیار چشمگیر داشت؛ اما از میزان گسترش آن در میان اقوام آریایی اطلاع دقیقی نداریم؛ فقط می‌دانیم که در فلات ایران و فراسوی آن نیز کلیساها وجود داشته است. حدس ما این است که در این دوره، مسیحیت در میان اقوام آریایی ساکن در نقاط مختلف فلات ایران رواج گسترده‌ای، همچون مناطق سریانی‌نشین، نداشته است.

اطلاع دقیق‌تر ما از وضعیت مسیحیت در این سرزمین به عهد ساسانیان مربوط می‌گردد.

کیفیت مسیحیت دوره اشکانی

علی‌رغم کمبود اطلاعات ما در باره مسیحیت در حکومت اشکانی، به‌واسطه روایات و اسنادی که در باره دو شخصیت برجسته کلیسای این دوره موجود است و سروده‌هایی که از این مقطع زمانی کشف شده، می‌توان به نتیجه‌گیری محتاطانه‌ای

مسیحیتی با حالتی یهودی: مناجات سلیمان

سرودنامه‌ای کشف شد که به زبان سریانی شرقی نوشته شده و آن را «مناجات سلیمان» می‌نامند. این سرودنامه شامل سروده روحانی می‌باشد. به باور صاحب این سند متعلق به اواخر قرن اول میلادی می‌گردد. می‌توان گفت که این قدیمی‌ترین سرودنامه کلیسایی است که در دست داریم.

این سروده‌ها گرچه حاوی اعتقادات درست مسیحی می‌باشند، اما فحوائ آنها حکایت از این دارد که در محیطی یهودی نوشته اند. با توجه به اینکه مسیحیت در سراسر دنیای آن روزگار، نخست در میان یهودیان اشاعه می‌یافت، این امر را می‌توان کاملاً طبیعی دانست.

متفکرین برجسته

در کلیسای تحت قلمرو اشکانیان چهره‌های برجسته زیادی بوده‌اند. ما در اینجا به دو نفر از برجسته‌ترین آنها اشاره می‌کنیم تا کیفیت مسیحیت این دوره را بهترین درک کنیم.

باردیسان

باردیسان نجیب‌زاده و ورزشکار و شاعر و فیلسوف برجسته‌ای بود که در حدود سال ۱۰۰ در شهر ادسا چشم به جهان گشود. طبق روایات، او یک پارسی بود که والدینش به‌علل سیاسی به آن شهر پناه آورده بودند. او در علوم مختلف یونانی و پارسی و سریانی روزگار خود کسب دانش نمود و در سالگی به مسیحیت گروید. به‌سبب دانش و نیز علاقه وافر خود، خیلی زود به منصب شماسی گمارده شد و دیری نپایید که از رهبران کلیسای حکومت اشکانی گردید.

از او کتابی باقی مانده به «گفت و گویی در باب سرنوشت» که اثری است الهیاتی. متکلمین بعد از او، وی را به بدعت غنوصی (گنوستیکی) متهم کرده‌اند، اما بر طبق این اثر، می‌توان گفت که او متکلمی بود با عقایدی بدیع که گاه به لبه ورطه بدعت نزدیک می‌گردد. اشکال کار او (اگر بتوان آن را اشکال به‌شمار آورد) این بوده که عقاید الهیاتی‌اش با عقاید فلسفی یونان و مغان پارسی و ستاره‌شناسی کلدانی آمیخته بوده است.

در اینجا باید متذکر شد که در این دوره (قرن دوم میلادی)، هنوز اعتقادنامه‌های بین‌کلیسایی تدوین نشده بود تا مشخص کند کدام متکلم بدعت‌گذار است و کدام راست‌دین. عقاید باردیسان گرچه امروز برای ما غریب می‌نماید، اما برای آن روزگار چندان غریب نبوده است. در میان متکلمین غربی نیز تا قبل از شورای مهم نیقیه اند کسانی که در مقایسه با اعتقادنامه این شورا، از عقاید دیگرگونی برخوردار بوده .

در هر حال، گفته می‌شود که باردیسان به‌سبب همین عقاید از کلیسا اخراج شد و تعالیم او منحرف اعلام گردید.

متکلم برجسته دیگری که در این دوره در کلیسای شرق تا ابد خواهد درخشید، مردی سریانی است به نام تاتیان که در یکی از شهرهای بین‌النهرین چشم به جهان گشود (حدود). برای تحصیل علوم الهی به روم رفت و در محضر ژوستین شهید، متکلم برجسته کلیسای غرب، به کسب دانش پرداخت. به مشرق‌زمین بازگشت و در محلی در نزدیکی آریلا مدرسه الهیات گشود. او برخلاف باردیسان، به جای وارد کردن فلسفه در کلیسا، کتاب مقدس را وارد کلیسا نمود. این خدمتی بود برجسته که اثرش هیچگاه از میان نخواهد رفت.

تهیه دیاتسارون: تاتیان به هنگام بازگشت به زادگاه خود، متوجه شد که در کلیساهای این خطه، انجیل‌های آپوکریف گوناگونی، مانند انجیل توما و اعمال توما. کار ابتکاری تاتیان این بود که انجیلی واحد بر اساس محتوای هر چهار انجیل تهیه کرد که به دقت حاوی تمامی مطالب آنها بود. ویژگی این اثر این بود که به زبان سریانی تهیه شده بود و مسیحیان بین‌النهرین می‌توانستند براحتی از آن استفاده کنند. تاتیان این اثر را «دیاتسارون» نامید که به یونانی یعنی «از هر چهار».

گرچه اقدام تاتیان سبب شد که مطالب انجیل‌های کائنی در مشرق‌زمین رواج یابد، اما این اثر متأسفانه ها به «انجیل کلیسای شرق» باقی ماند. در اواسط قرن سیزدهم میلادی، این کتاب سریانی به فارسی ترجمه شد، گرچه این ترجمه دقیقاً ترتیب و توالی کتاب سریانی را دنبال نمی‌کند. در نیمه دوم قرن بیستم، این ترجمه فارسی دیاتسارون به همت آقای یگر ات نور جهان به فارسی امروزی برگردانده شد و با نام «فروغ بی‌پایان» منتشر گردید. دیاتسارون گرچه برای آشنایی کلی با تعالیم و زندگی مسیح مفید است، خصوصاً برای علاقمندان به آگاهی از تعالیم و زندگی مسیح، اما برای مطالعات الهیاتی هرگز نمی‌تواند جای چهار انجیل جداگانه را بگیرد.

تأکید بر ریاضت و رهبانیت: گرچه تاتیان به خاطر خدمتی که به لحاظ اشاعه انجیل راستین انجام داد همیشه مورد تحسین خواهد بود، اما ایرادی که بر خدمت او وارد می‌آورند، تأکید افراطی او بر ریاضت. این امر در قرون بعدی موجب تأکید بسیار کلیسای شرق بر رهبانیت و دیرنشینی گردید، نکته‌ای که بازتابش را در اشعار حافظ می‌بینیم. تأکید بر رهبانیت و پرهیز از ازدواج اثری منفی بر گسترش مسیحیت در قلمرو حکومت‌های ایرانی داشت که در فصل‌های بعدی به آن خواهیم پرداخت.

فعالیت‌های تبشیری

در این میان، از فعالیت‌های تبشیری کلیسای واقع در حکومت اشکانیان نباید غافل ماند. مسیحیان سریانی‌زبان غیرت بشارتی فراوانی داشتند و پیام انجیل را در اکثر نقاط مشرق‌زمین اشاعه داده بودند. طبق روایات و نیز بر اساس یافته‌های تاریخی و شناختی، اکنون می‌توانیم با قطعیتی نسبی بگوییم که مسیحیت در دوره اشکانیان، در کردستان، گیلان باکتریا (شمال افغانستان)، سواحل خلیج فارس، آسیای مرکزی در میان قبایل ترک و مغول، در هندوستان، و تا به « (احتمالاً چین) ترویج یافته است.

همانطور که قبلاً به تفصیل گفتیم، آنچه مسلم است این است که رواج عمده مسیحیت، در میان مردم سریانی‌زبان ساکن در غرب قلمرو اشکانیان بوده است، اما از تعداد مسیحیان یا کلیساهای مناطق فوق‌الذکر اطلاعی در دست نیست.

- در آغاز دوره ساسانیان (های سوم و چهارم میلادی)

آغاز حکومت ساسانیان

در دوره اشکانیان، ایالت فارس توسط دولتی نیمه‌مستقل اداره می‌شد که گویا فقط در ظاهر مطیع حکومت اشکانی بود. حکمرانان این دولت نیمه‌مستقل، در ضمن سمت کهنات آتشکده‌های زرتشتی را نیز عهده‌دار بودند. بر روی آثاری که از این دوره باقی مانده، تصویر حکمرانی مشاهده می‌شود که در مقابل آتش مقدس ایستاده، کمانی در دست دارد و در طرف دیگر، درفش کاویانی افراشته شده است. این امر نشان‌دهنده این است که این حکمرانان در کنار مقام سیاسی، وظیفه مذهبی نیز داشته .

در اوائل قرن سوم میلادی، اردشیر بابکان حکمران ایالت فارس بود. او طی یک رشته نبردها موفق شد بر مناطق اطراف فارس نیز مسلط شود و سرانجام لشکر اردوان، پادشاه اشکانی را شکست دهد. اردشیر در حدود سال میلادی قلمرو اشکانیان را تحت سیطره خود درآورد و به این ترتیب، خاندان جدیدی سرنوشت ایران را به

اردشیر و همه شاهان ساسانی، سیاست وحدت و تداخل دین و حکومت را دنبال کردند. طبیعی است در مملکتی که دیانت و سیاست تفکیک ناپذیر باشد، پیروی و تبلیغ سایر عقاید مذهبی اگر غیرممکن نباشد، لاقلاً بسیار دشوار خواهد بود. در چنین شرایطی است که مسیحیت در قلمرو ساسانی موجودیت نحیف خود را ادامه داد، تا آنجا که تبدیل به یکی از ادیان مهم این قلمرو گردید.

اطلاعات ما از مسیحیت در عهد ساسانیان خوشبختانه بیشتر و معتبرتر از دوره اشکانیان است. نخست به موقعیت مسیحیت در سده سوم میلادی، یعنی در آغاز کار ساسانیان می‌پردازیم و شرح خواهیم داد که چه وقایعی باعث تحکیم بیشتر مسیحیت در قلمرو ساسانی گشت.

رویدادهای کلیسایی

اسرای مسیحی در زمان شاپور اول

(-)، جانشین اردشیر بابکان، جنگهای طولانی‌یی با امپراطوری روم کرد. او در سال بر رومیها پیروز شد و موفق شد والریه، امپراطور روم را نیز اسیر سازد. او همراه والرین، بسیاری از سربازان اسیر و مردم شهرهای بین‌النهرین رومی را به رسم آن زمان به سرزمین فاتح کوچاند و ایشان را بر آن داشت تا شهری بنا کنند که آن را « نامید، یعنی «شهر شاپور به از اندو (انطاکیه)». این همان شهر گندیشاپور یا به لفظ عرب، جندیشاپور امروزی، در نزدیکی دزفول و شوشتر می‌باشد. مسیحیان آرامی زبان، این شهر را «بیت لاپات» می‌گفتند. لازم به تذکر است که سریانی‌زبانها عادت داشتند که نام فارسی شهرها را تبدیل به نامهای سریانی کنند.

در میان این خیل اسرا، مسیحیان بسیاری نیز بچشم می‌خوردند. در میان افسانه‌های باقیمانده، داستانی هست که می‌گوید دیمتریانوس، اسقف انطاکیه نیز در میان اسرا بود. اسیران مسیحی از او خواستند تا همانند انطاکیه، در گندیشاپور نیز اسقف و رهبر ایشان باشد. می‌گویند که پاپا، اسقف تیسفون او را در این مقام تأیید کرد.

از قرآن و شواهد چنین برمی‌آید که تعداد زیادی از این اسرای مسیحی در سایر نقاط خوزستان نیز پراکنده بوده . جریر طبری، مورخ ایرانی می‌گوید که شهر « را نیز این اسیران بنا کرده‌اند. اما گویا این اسرا به نقاط مرکزی ایران (فارس و پارت) نیز منتقل شده‌اند . در اینصورت، آن عده از اسرای تبعیدی، در این مناطق جدید، دست به تأسیس کلیساهایی برای خود زده‌اند. این امر خود می‌تواند بیانگر این باشد که احتمالاً عده‌ای از زرتشتیان نیز در اثر تماس با این مسیحیان، به مسیحیت گرویده باشند.

نشین

ساسانیان شهر سلوکیه، واقع در نزدیکی بغداد امروزی را پایتخت خود قرار دادند و در کنار آن محله جدیدی بنا کردند بنام تیسفون. این شهر در اسناد تاریخی، سلوکیه‌تیسفون نامیده می‌شود که اعراب آن را مدائن می‌خواندند، یعنی «شهرها» که این خود گواه بر بزرگی و آبادی این شهر می‌باشد. در محله قدیمی شهر، یعنی در سلوکیه، مسیحیان سریانی‌زبان بسیاری می‌زیسته‌اند. شخصی به نام «پاپا بن عگای» اسقف این شهر بوده است که ذکری از او به‌میان خواهیم آورد.

در میان اسناد باقیمانده از قرن پنجم ، سندی است مربوط به سال که به مناطق اسقف‌نشین ایران اشاره می‌کند که متأسفانه اکثراً اسامی سریانی است و امروزه نمی‌دانیم این اسامی مترادف کدام شهرهای قلمرو ساسانیان می . پیداست که در اوایل قرن چهارم میلادی، بسیاری از شهرهای بین‌النهرین متعلق به حکومت ساسانی و برخی شهرهای داخل فلات ایران اسقف‌نشین بوده است، خصوصاً شهرهای مناطق غربی کشور.

اطلاعات ما در باره این دوره زمانی هنوز کامل نیست. آنچه که در این میان با قطعیت بیشتر می‌دانیم اینست که در حدود میلادی، شخصی سریانی‌تبار به عگای، اسقف کلیسای سلوکیه‌تیسفون گردید. مسیحیت در این شهر گویا چندان قوی نبود. در اثر تلاشهای پاپا، مسیحیت در این شهر رونق یافت و استوار گردید. پاپا پس از آنکه به اوضاع کلیسای تیسفون، پایتخت ساسانی مان بخشید، به این فکر افتاد که نظم و انتظامی در تشکیلات سایر کلیساهای ایران (یا شاید لاقلاً مناطق اطراف تیسفون که در آنجا تعداد مسیحیان بیشتر بود) به‌وجود آورد. برخی از محققین معتقدند که اقدام پاپا انگیزه‌ای جاه‌طلبانه داشت و قصد واقعی او این بوده که اسقفان سایر شهرهای ایران را تحت حاکمیت خود در آورد و اسقف تیسفون را هم‌تراز اسقف شهرهای مهم روم، انطاکیه و اسکندریه سازد و موقعیتی مستقل به کلیسای تیسفون ببخشد. به‌رحال قصد پاپا این بود که حدود هر منطقه اسقف‌نشین تعیین شود، روش و نحوه انتصاب اسقفان مشخص گردد، و این اسقف‌نشینها تحت انجمنی گرد هم آیند؛ امر اخیر طبیعتاً حاکمیت کلیسای تیسفون را که او رهبری آن را بعهده، تثبیت می‌کرد. همانطور که انتظار می‌، سایر اسقفان شدیداً به مخالفت با او برخاستند، از آن جمله است میلِس (Miles) اللهه (Aqbalaha) ، حبیب ری بود. وی‌گرام، محقق مسیحی، می‌گوید که میلِس «سرسپردگی و غیرت و شور و حرارتی را خاص ملت ایرانی است» .

برای رسیدگی به این امر، شورایی در سال در شهر تیسفون برگزار شد. مدارک تاریخی که به شرح این شورا پرداخته‌اند، در مواردی با یکدیگر اختلاف دارند. اما آنچه که عیان است، اینست که اسقفان حاضر با حاکمیت و ریاست پاپا مخالفت کردند و برای محکوم کردن او، اتهامات اخلاقی و تکبر و جاه‌طلبی به او نسبت دادند. در این اسناد تاریخی، جزئیات مذاکرات و مراعات شورا بگونه‌ای نمایشی ذکر شده، اما بعلت اختلافات در روایات، نمی‌توان به هیچیک کاملاً اعتماد کرد. در هر حال، نتیجه شورا مطابق همه اسناد باقیمانده این بود که پاپا عزل و شمعون برصباغ به جای او منصوب شد. می‌گویند ثر فشار خشم و ناراحتی سخته کرد و فلج شد. باینحال او مراتب را به «پدران غربی»، یعنی احتمالاً اسقفان انطاکیه گزارش کرد و از آنان مدد خواست. ایشان هیأتی را روانه تیسفون کردند که بلافاصله تصمیمات شورا را ابطال کرد و پاپا را بعنوان جانشین آتی او تعیین کرد. به‌رحال، اصلاحات و اقدامات پاپا بی‌نتیجه ماند، اما از ظواهر چنین بر می‌آید که حاکمیت و برتری اسقف تیسفون تا حدی تثبیت گردید.

قرن چهارم

مسیحی شدن ارمنستان

اتفاق مهمی که در اوایل قرن چهارم افتاد، مسیحی شدن حکومت ارمنستان بود. لازم به تذکر است که ارمنستان از زمان اشکانیان به بعد، همواره میان ایران و روم دست به دست می‌. میلادی (یا شاید هم)، تیرداد، پادشاه مسیحیت را مذهب رسمی دربار اعلام کرد. در این میان، تلاشهای اسقف ارمنی، گریگور لوساوربیچ (نور) نباید از یاد برد. تیرداد ارمنیان زرتشتی را بزور مسیحی کرد.

بعد از مسیحی شدن حکومت روم در حدود سال ، حکومت ارمنستان متمایل به تقرب به روم شد، و همین امر باعث شد که حکومت ساسانی و روم، دانماً بر سر تسلط بر ارمنستان با یکدیگر درگیری نظامی پیدا کند .

رسمیت یافتن مسیحیت در روم

در اوایل سلطنت شاپور دوم (-)، وضع مسیحیت در قلمرو ساسانی، تقریباً به‌همان شکلی که در سده سوم بود، ادامه یافت. تا پیش از این دوره، سندی معتبر از جور و ستمی سازمان‌یافته بر مسیحیان در قلمرو ساسانیان در دست نیست. شاید به همین جهت بود که مسیحیان توانستند در سال شورایی در خصوص مسأله پاپا تشکیل دهند. اما در سده چهارم تغییری در صحنه سیاسی روم رخ داد که نه فقط سرنوشت مسیحیان روم بلکه موقعیت مسیحیان ایران را نیز دگرگون

به مسیحیت گروید. سال بعد، طی اعلامیه‌ای که به «اعلامیه میلان» مسیحیت در امپراطوری روم به رسمیت شناخته شد و به این ترتیب جفا و جور و ستم مسیحیت در این قلمرو پایان یافت. دهه‌های بعدی، مسیحیت دین رسمی حکومت روم گردید. می‌گویند که امپراطور به هنگام لشکرکشیها، اسقفان را همراه خود به میدان نبرد می‌برد تا برای پیروزی سپاهیان روم دعا کنند و مراسم بجا بیاورند.

تأثیر این رویداد بر مسیحیت ایران

مسیحی شدن امپراطور و حکومت روم طبیعتاً مستقیماً بر وضعیت مسیحیان ایران و بر نظر حکومت ساسانی نسبت به ایشان تأثیر داشت. روم دشمن دیرینه ایران بود. مسیحیان ایران که همکیش رومیها بودند، « نامطلوب بشمار می‌رفتند. از اینرو، حتی در ابتدای سلطنت شاپور دوم (-)، زمانی که هنوز روابط ایران و روم آمیز بود، این تغییر در روم، موجب برانگیختن حساسیت دولت ساسانی و مغان نسبت به مسیحیان گشت ، خطری متوجه مسیحیان نشد.

اما این آرامش دیرپا نبود. زمانی که شاپور توانست اوضاع داخلی را سر و سامان دهد و به اندازه کافی خود را نیرومند یافت، رسماً از حکومت کنستانتین استرداد پنج شهری را که به تصرف رومیها درآمده بود، درخواست کرد. کنستانتین خود را آماده کارزار ساخت. می‌گویند که طبق عادت خود، گروه اسقفان را نیز به همراه آورد. اما پیش از درگیری هفتاد ساله خود سه دوره با رومیها جنگ کرد. نخست از

جنگهای دوره سوم، بیشتر بعثت مسیحی شدن ارمنستان بود. شاپور قصد داشت به ارمنستان لشکرکشی کند تا این سرزمین را به کیش پیشین خود بازگرداند و مسیحیت را ریشه‌کن سازد. رومیها نیز که خود را موظف می‌دیدند از همکیشان مسیحی خود دفاع کنند، به مقابله با شاپور برآمدند.

در طول این جنگهای متعدد، مسیحیان ساکن قلمرو ساسانی که همکیش رومیان بودند، طبیعتاً مورد سوءظن قرار داشتند. دربار این گرایش وجود داشت که ایشان را خائن و جاسوس بیندارند. به همین دلیل، مسیحیان بعنوان سرباز به جنگ اعزام نمی‌شدند. اما دیری نپایید که این سوءظن به پیگرد و آزاری تمام‌عیار تبدیل گشت که متعاقباً به شرح آن خواهیم پرداخت.

اما پیش از آنکه به چون و چندی این آزار بپردازیم ند نکته مهم را مد نظر داشته باشیم. نخست اینکه وقتی به آزار مسیحیان قلمرو ساسانی اشاره می‌کنیم، منظور عمدتاً اهالی سریانی‌زبان ساکن در منطقه بین‌النهرین ساسانی است که به مسیحیت گرویده بودند. طبعاً در میان آنان تعدادی مسیحی زرتشتی‌تبار نیز وجود داشته است که احادیث باقی‌مانده از این آزارها گواه بر آن است. اما از این اسناد نمی‌توان این نتیجه را گرفت که این جفا شامل حال مسیحیان ساکن داخل فلات ایران نیز شده است. در این خصوص، استاد سعید نفیسی می‌نویسد: «در این گیر و دار، تنها عده‌ای که از مرگ رها شدند، مسیحیان نواحی مرکزی و شرقی و شمالی ایران بودند که در مرزهای ایران و روم سکنی' نداشتند و دولت ساسانی به آنها بدگمان نبود و ایرادی نداشت و نمی‌توانست بهانه‌ای بگیرد. اما شماره آنها بسیار کم بود و اکثریت تام نصارای ایران در نواحی غربی کشور و در مرزهای ایران و روم می‌زیستند.»

اما نکته دیگری که توجه به آن در درک شرایط حاکم بر مسیحیان این منطقه بسیار مهم است، نظر و دیدگاه خود آنان نسبت به حکومت ساسانیان و نیز حکومت روم می‌باشد. لایبور معتقد است که سوءظن پادشاهان ساسانی چندان بی‌اساس هم نبوده است. مسیحیان سریانی ان ساکن کلد و بین‌النهرین که سرنوشت خود را در گرو تصمیمات بوالهوسانه حکمرانان مسستبد ساسانی می‌دیدند، با حسرت به قلمرو رومیان می‌نگریستند و ترجیح می‌دادند در حکومتی زندگی کنند که در آن قوانینی نسبتاً معین و مشخص بر زندگی فردی و اجتماعی شهروندان حاکم باشد. ، از زمان سلطه اشکانیان بر منطقه بین‌النهرین این مردم همواره به انطاکیه به چشم مدینه فاضله خود می‌نگریستند و حکایات و روایات گاه اغراق‌آمیز سربازان اسیر رومی زمین در باره شکوه و جلال قلمرو فرمانروایی روم، رویایی دل‌انگیز از آن دیار در ذهنها ساخته بود. و مهم‌تر از همه، تصور زندگی کردن در کشوری مسیحی تحت فرمانروایی قیصری مسیحی که به مسائل دینی به‌اندازه مسائلی دنیایی علاقه‌مند بود، برای ایشان بسیار دل‌پذیر بود. همه اینها دست به دست هم می‌داد تا آرزو کنند که با پیروزی لشکریان رومی و تسلط آنان بر بین‌النهرین ساسانی، از یوغ ظالمانه سلاطین خودکامه و خدانشناس رهایی یابند و تحت حمایت حکومتی مسیحی قرار گیرند. افراهات (به‌یونانی:)، نویسنده مسیحی سریانی‌زبان نیز که در همین دوره می‌زیست

(. .) «کیفیت مسیحیت» در همین فصل) با حالتی نبوت‌گونه شکست ایرانیان و پیروزی رومیها را پیشگویی کرده بود، گرچه خودش می‌نویسد که نوشتارش پیشگویی نیست بلکه تأملی است در باره اوضاع سیاسی وقت در پرتو کلام خدا. اما طبیعی است که رهبران مسیحی هشیار بودند که چنین آرزویی را در ملاء عام و خصوصاً در حضور مقامات حکومتی ابراز ندارند، گرچه تردید هست که تا چه اندازه در کتمان احساس خود موفق بودند.

جفای هولناک زمان شاپور دوم

شاپور دوم این جو را بهانه قرار داد تا مسیحیان ساکن در بین‌النهرین را که منطقه مرزی بود، دقیقاً تحت‌نظر قرار دهد و در لی دهد. نخستین گام برای اخذ مالیات دو برابر از مسیحیان بود. نویسنده ناشناس کتاب «رنجهای شمعون برصباغ قدیس» متن نامه شاپور دوم به والی منطقه بیت‌آرامی (منطقه‌ای سریانی‌نشین در نزدیکی تیسفون) را چنین نقل می‌کند: «به‌مجرد اینکه این مکتوب از ما خداوندگاران به‌دست شما برسد، ... شمعون رئیس نصرانیها را دستگیر کرده، تا این سند را امضا نکند و رضا ندهد به پرداخت مالیات سرانه دو برابر و خراج دو برابر از ملت نصرانی که در سرزمین ما خداوندگاران زندگی می‌کنند، او را رها نخواهید کرد. چرا که نصیب ما فقط رنج جنگ است و نصیب ایشان، آسایش و لذات! در مملکت ما زندگی می‌کنند، اما دلشان نزد دشمن ما قیصر است!»

در این زمان، اسقف پایتخت (تیسفون) شمعون برصباغ بود. عنوان رسمی او «جائلیق» بود. این کلمه مُعَرَّب کلمه **Catholicos** می .
پن مالیات ناعادلانه‌ای سر باز زد. او را احضار کردند و بارها به او هشدار دادند. آوریل سال شهید گردید و همراه او حدود یکصد نفر از کشیشان و راهبان و راهبه‌ها به شهادت رسیدند. جفای هولناک زمان شاپور دوم بدینسان آغاز شد و حدود چهل سال بدون انقطاع بطول انجامید. در طول این مدت هزاران نفر شهید شدند و بارها فرمان قتل عام صادر گردید. مسیحیان شهامت خارق ای نشان دادند. تعداد بسیار اندکی انکار ایمان کردند و اکثر قریب به اتفاق بازداشت‌شدگان در نهایت شجاعت جان خود را در راه ایمان خود از دست دادند. شرح زندگی شهیدان کلیسای ایران آکنده است از روایات تکان‌دهنده و متأثرکننده در باره نحوه شهادت این بزرگان ایمان. شرح این روایات در کتابهای «مسیحیت در ایران» نوشته استاد نفیسی و «تاریخ کلیسای قدیم» نوشته دکتر میلر، و کتاب "نورآوران" نوشته خانم نهال تجدد آمده است و علاقه‌مندان می‌توانند به آنها مراجعه نمایند.

متعاقب این جفا، عده‌ای به شهر نصیبین که در دست رومیها بود، پناه بردند. اسقف این شهر، یعقوب شورای نیقیه در سال ، یک مدرسه علوم الهی در این شهر تأسیس کرد. وقتی در سال این شهر را از رومیها باز ستاند، این مدرسه به شهر ادسا منتقل شد و بسیاری از مسیحیان بین‌النهرین ساسانی نیز همراه آن به آن شهر رفتند. اینان در ترجمه کتب یونانی به سریانی بسیار فعال بودند. ایشان پس از خاتمه جفا به امپراطوری ساسانی باز گشتند، اما در این فاصله زمانی، یعنی بین سالهای ، مقام جائلیقی تیسفون خالی ماند، زیرا جائشینان پایا، یعنی شمعون ، شاهدوست و باربعشمین هر سه شهید شدند. با مرگ شاپور دوم در سال ، این جفای هولناک و افتخار آفرین برای مدتی متوقف گردید.

دکتر میلر در کتاب «تاریخ کلیسای قدیم» این فصل از تاریخ را اینگونه توصیف می‌کند: «کلیسای ایران تا به مفتخر است که با کمال صبر، این آزمایش آتشین را متحمل گردید و خداوند خود را انکار ننمود و در صدد انتقام نیز برنیامد. حتی اوقاتی که جفا نهایت سختی را داشت، کلیسا پیشرفت می پرستان و زرتشتیان همواره ایمان می .»

کیفیت مسیحیت در این دوره

بر اساس اسناد و مدارک مربوط به سده‌های سوم و چهارم، می‌توانیم چهره مسیحیت در این دوره را در قلمرو ساسانیان بهتر از دوره اشکانیان ترسیم کنیم.

نبود سازماندهی و تشکیلات منظم

ر اساس مدارک به‌دست آمده و نیز با توجه به ماجرای پایا، اسقف تیسفون، پی می‌بریم که مسیحیت در قلمرو ساسانیان تا اوائل قرن چهارم هنوز از شکل و مرکزیت برخوردار نبود. چنین بر می‌آید که هر اسقفی در حوزه خود مستقل بود و خود را

به کسی پاسخگو نمی‌دید. بعضی شهرها نیز اساساً اسقفی نداشتند و کلیساها توسط کشیشان اداره می‌شد. علت این امر مسأله‌ای است قابل تعمق.

عامل مهاجران و اسیران مسیحی

طبق اسناد تاریخی، می‌دانیم که گروه‌های بسیاری از یونانیان، از زمان اسکندر بزرگ در مناطق مختلف فلات ایران و ماوراءالنهر اسکان یافتند و احتمالاً بعدها به تدریج با اقوام آریایی آمیختند. این مهاجرنشینان یونانی وقتی بعدها به مسیحیت گرویدند، کانون مهمی برای مسیحیت و ترویج آن به

نیز همانگونه که قبلاً اشاره شد، گروه‌های مختلف از اسرای جنگی رومی در مناطق مختلف فلات ایران اسکان داده .
دسته از اسرا که مسیحی بودند، کلیساها و تشکیلات مذهبی خود را پدید آوردند که باز کانونی شد برای تقویت مسیحیت در ایران و اشاعه آن.

کتاب «تعلیم رسولان»

این کتاب که به زبان لاتین **Didascalia Apostolorum** نامیده می‌شود و به زبان سریانی است لهای
میلادی نوشته شده است و شامل دستورالعمل‌های دقیقی برای مقامات کلیسایی و مسیحیان عادی در خصوص اصول
اعتقادات و عبادات و رفتار مسیحی می .

اصول اعتقادات مندرج در این کتاب عموماً ارتودکس می‌باشد. در این کتاب، نویسنده به تمام کتب عهدجدید اشاره می‌کند به
کتاب عبرانیان، دوم تیموتاؤس، تیطس، و یهودا. ضرورت حضور مسیحیان در عبادت روز یکشنبه مورد تأکید بسیار قرار
گرفته است. مقام اسقف و کشیش و شماس و حدود وظایفشان تعیین شده است. برای شوهران و زنان و والدین و فرزندان
اصول اخلاقی مشخص و منضبطی تعیین شده است.

پسران و دختران عهد

از آثار به‌دست آمده از این دوره، به رواج شیوه ترک دنیا و اهمیت آن در مسیحیت قلمرو ساسانیان پی می‌بریم. ترک دنیا و
اختیار کردن مجرد و زندگی فقیرانه در بیابانها، فضیلتی بس بزرگ به‌شمار می‌آمد. این امر تا حدی پیش رفت که گ
می‌شد مسیحیان متأهل و عادی یا اساساً مسیحی به‌حساب نمی‌آیند، یا مسیحیان درجه دوم تلقی می‌شوند. کسانی که این شیوه
زندگی را پیشه می‌کردند و برای آن سوگند یاد می‌نمودند، پسران عهد و دختران عهد نامیده می‌شدند. آنان در بیابانها
به‌صورت انفرادی زندگی می‌کردند و از گیاهان و نباتات تغذیه می‌نمودند و پوشاکی بسیار فقیرانه و ژنده بر تن می‌کردند.

فعالیت‌های تبشیری

رواج چنین زندگی مرتاضانه‌ای گرچه ممکن است خوشایند به‌نظر نرسد، اما جنبه مثبت آن این بود که این ریاضت‌پیشگان از
قرن سوم به بعد، نیروی بشراتی کلیسای قلمرو ساسانیان را تشکیل دادند. اینان نه فقط خود را وقف زندگی زاهدانه
می‌کردند، بلکه وظیفه خود می‌دانستند که همچون «فقرايي سرگردان»، از شهری به شهری دیگر بروند و مسیحیت را تبشیر
و ترویج نمایند. بدینسان، مسیحیت وارد فلات ایران شد و از آنجا تا به هندوستان و نیز آسیای میانه پیش رفت که محل
سکونت قبایل مختلف ترک و تاتار و مغول بود.

یعقوب اهل نصیبین

در سده چهارم میلادی، شخصی به‌نام یعقوب، اهل نصیبین، در جوانی به مسیحیت گروید و به سلک تارکین دنیا پیوست و
زندگی انفرادی در بیابانها را پیشه کرد. اما در حدود سال ، دعوت کلیسا را پذیرفت و برای سازماندهی امور کلیسایی
منطقه، به نصیبین بازگشت و اسقف این شهر گردید. نام او در میان نام اسقفانی که در سال ، اعتقادنامه شورای نیقیه
را امضاء کردند، مشاهده می‌شود. خدمت مهم یعقوب به مسیحیت این دوره این بود که تارکین دنیا را که به‌صورت انفرادی
در انزوا زندگی می‌کردند، گرد هم آورد و آنان را در صومعه‌ها و دیرها تشکل داد. بدینسان، این افراد از خود گذشته، به‌جای

اینکه فقط به تزکیه نفس و عبادت انفرادی بپردازند، توانستند به جامعه مسیحیت و کلاً اجتماع خود خدمت کنند. در ضمن همانطور که قبلاً آمد، او یک مدرسه دینی در شهر نصیبین تأسیس کرد.

افراہات، دانای پارسی

اغراق نیست اگر بگوییم که افراہات (احتمالاً شکل قدیمی نام فرہاد) یکی از برجسته‌ترین چهره‌های مسیحیت قرن چهارم چه در شرق و چه در غرب، می‌باشد. «جزو نخستین پدران سریانی» به‌شمار می‌آیند. او به «دانای پارسی» نیز معروف می‌باشد. آنچه که محقق است، این است که او از دین زرتشت به مسیحیت گرویده، اما اینکه آیا او واقعاً پارسی بوده یا نه، مشخص نیست. او در دوره سلطنت شاپور دوم مسیحی شد و سوگند «پسران عهد» را یاد کرد؛ اما بعد به صومعه‌ای که احتمالاً در نزدیکی موصل بود، محلق شد. از او رساله باقی مانده که بین سالهای نوشته اند و به اشتباه «موعظه» نامیده می‌شوند. در این بخش به خصوصیات روحانی و معنوی و اخلاقی کلیسای قلمرو ساسانیان بر اساس نوشته‌های افراہات اشاره خواهیم کرد.

افراہات و رُهبانیت

از نوشته‌های افراہات اطلاعات بیشتری در مورد مسیحیان تارک دنیا در قرن چهارم کسب می‌کنیم، چرا که او خود نیز در «پسران عهد» بود. در نوشته‌های موجود، از این گروهها معمولاً همواره بعد از عناوین اسقفان و کشیشان و «دختران عهد» باکره‌هایی بودند که زندگی خود را وقف خدا می‌کردند. افراہات در دستورالعمل خود برای این نوع گروهها که به‌صورت گروهی زندگی می‌کردند، می‌گوید که پسران و دختران عهد نباید در یکجا منزل کنند. در روایات مسیحی یاری از این راهبه آمده که در راه ایمان در کنار اسقفان و کشیشان شهید شده.

افراہات و تعالیم و عقاید کلیسایی

در مجموعه رسالات افراہات، اوضاع و احوال و اصول اعتقادات کلیسای قلمرو ساسانیان در اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم به‌خوبی منعکس شده است. ی این اثر نشان می‌دهد که در اعتقادات کلیسای قلمرو ساسانیان، اعتقاداتی که در شورای نیقیه به‌تصویب رسید (سال)، بازتاب نیافته است. حتی در کتاب افراہات که حدود پانزده سال بعد از این شورا نوشته شده، هنوز آثار اعتقادات نیقیه دیده نمی‌شود. بعدها، در سال ، وقتی اسقف ماروتا از جانب امپراتور روم به ایران اعزام شد، طی شورایی کلیساهای ایران را بر آن داشت که مصوبات نیقیه را بپذیرند. به همین جهت، میتوان تصور کرد که اصول اعتقادی کلیسای قلمرو اشکانیان و ساسانیان به اندازه کلیساهای غرب (کلیسای امپراطوری روم) و تکامل نیافته بود. اصلاحاتی که اسقف ماروتا وارد کلیسا ساخت (ر.ش.) و بعد، پیوستن کلیسای قلمرو ساسانیان به عقاید نستوریوس می‌تواند گواه بر این مدعا باشد.

در کتاب افراہات، عقیده تثلیث به‌گونه‌ای ابتدایی مورد اشاره قرار گرفته است. در درودها و شکرگزاریهای پایانی و اعتراف به اصول ایمان ، که این نوع اظهارات و جملات را او قطعاً از سنت‌های بسیار قدیمی‌تر اخذ کرده است. اما او هیچگونه تفکر و تعمق متافیزیکی بر آنها اضافه نمی‌کند. تمایز «شخصیت‌ها» یا اقانیم تثلیث برابری و همداتی آنان مورد اشاره قرار نگرفته است.

در پاسخ به یهودیان که مسیحیان را متهم می‌کردند که یک انسان را پرستش می‌کنند و او را پسر خدا و خدا می‌افراہات می‌گوید: «ما گرچه اعتقاد داریم... که عیسی یک انسان بود، اما او را خدا و خداوند می‌امیم و تحت همین عنوان او را تکریم می‌نماییم...»

مروارید، و نور است.» اما بعد از این توصیف‌ها، می‌کوشد ثابت کند که عناوین پسر خدا و حتی خدا، در کتاب موسی و سایر عادلان نیز اطلاق شده و لقب شاه شاهان به نبوکدنصر داده شده؛ لذا وقتی این القاب به مسیح اطلاق می‌نمایند آن را امری غیرمعمول تلقی کرد! در جای دیگر می‌گوید: «ما بزرگان خود را می‌پرستیم، حتی آنانی را که بت هستند. پس چقدر بیشتر باید عیسی مسیح را بپرستیم و تکریم کنیم که ما را از خرافات باطل رها کرده و ما را آموخته که خدای واحد را که پدر و خالق ماست، بپرستیم و تکریم کنیم.» مشخص است که افراہات سفسطه می‌کند یا شاید هم مسأله الوهیت مسیح را آنچنانکه ما طبق مصوبات نیقیه درک می‌کنیم، درک نمی‌کرده یا در این مورد سازش می‌کرده است.

استدلال خود در مورد تثلیث، به هیچ وجه از مفهوم «کلمه» استفاده نکرده، در حالیکه در غرب این عنوان بسیار مهم بوده

عقاید مذکور در کتاب افراہات در مورد روح القدس از این نیز ابتدایی . گویا عقیده بر این نبوده که روح القدس دارای شخصیتی متمایز از پدر و پسر می‌باشد، گویی خاصیتی الهی است در ذات پسر که پدر و پسر آن را به مسیحیان می . در جایی از این نوشته القدس حالت مادر ایمانداران را می‌یابد. می‌خوانیم: «در شریعت آمده که هرکس که زوجه‌ای اختیار می‌کند، پدر و مادر خود را ترک گوید. اما برآستی کیست از ما که به هنگام ازدواج، پدر و مادر خود را ترک گوید. پس بی‌گمان معنی این نوشته باید چنین باشد: مرد تا زمانی که همسری اختیار نکرده دوست می‌دارد و حرمت می‌کند و محبت خود را به کس دیگری نمی‌دهد. اما هنگامی که ازدواج می‌کند، پدر و مادر خود یعنی القدس را ترک می‌کند؛ در واقع، روح او بدنبال محبت این جهان می .» بدیهی است که چنین اعتقادی امروز برای ما بسیار غریب بنظر می .

طبق این عقاید، روح القدس گویا بیشتر حالت فیض الهی را دارد. در این کتاب نوشته شده که هر انسانی به هنگام تولد « حیوانی» ؛ به هنگام تولد تازه، تعمید گیرندگان «روح آسمانی» را دریافت می‌کنند. اگر به تعهد خود وفادار بمانند، القدس در ایشان می القدس به‌سوی کسی که او را فرستاده، باز می . حیوانی به زمین باز می‌گردد و با بدن دفن می‌شود. این روح که فاقد هر حسی است، به نوعی به‌خواب فرومی . « آسمانی» بسوی مسیح باز می‌گردد و در حضور خدا، طالب قیام بدنی می‌شود که با آن متحد شده بود.

قاندانامه کلیسای امپراطوری ساسانی نیز شباهتی به اعتقادنامه معاصر خود در دنیای یونانی زبان که دارای سه بخش بود، ندارد. این اعتقادنامه شامل هفت بخش است. می‌خوانیم: «باید اعتقاد داشت به خدا، سرور همگان، که آسمان و زمین و دریا و هرچه را که در آنهاست آفرید. و انسان را شبیه خود آفرید. او شریعت را به موسی اعطا کرد. او روح خود را بر انبیاء - و بعد مسیح خود را به جهان فرستاد. باید اعتقاد داشت به قیامت از مردگان. باید اعتقاد داشت به راز تعمید. اینچنین است ایمان کلیسای خدا.»

راهنمای اعمال کلیسای ایران ساسانی نیز طبق این نوشته‌ها چنین است: «نباید ساعات، هفته‌ها، ماه‌ها، زمانها، اعیاد سالیانه، و سحر و جادوی کلدانیان و جادوگران را نگاه داشت. باید پرهیخت از لذت‌پرستی، شعر و علوم غیرشرعی شریرا نه از فریب زبان چرب، از کفر و زنا. نباید شهادت دروغ داد و دوگانه‌گویی کرد. اینچنین است اعمال ایمان، که بر صخره استوار یعنی مسیح پایه‌گذاری شده، که بر او تمام عمارت بنا گشته است.»

مسیحیان مقیم قلمرو ساسانیان در خصوص تاریخ مراسم جمعة الصلیب با بقیة مسیحیان اختلاف داشتند. مسیحیان سایر نقاط الصلیب را مصاد نیشان یهودیان و همزمان با عید فصیح ایشان برگزار می‌کردند. اما مسیحیان ایران این تاریخ را از تقویم یهودی جدا کردند و تاریخ آن را بگونه‌ای متفاوت محاسبه می‌کردند. در ضمن، برای ایشان، مسأله قربانی مسیح عیناً حالت قربانی فصیح را داشت. عید یک هفته بطول می‌انجامید و گویا مسأله قیام چندان مهم نبوده است.

نکته مهم دیگر اینست که او نیز همچون سایر پیشوایان کلیسای قلمرو ساسانیان، اناجیل را از نسخه «دیاتسارون» مطالعه می‌کرده است. این نکته در مطالعه تحول کلیسای ایران حائز اهمیت است زیرا نشان می‌دهد که اولاً کلیسای ایران برای تأویل کتاب مقدس و درک اصول الهیات، نه به متن اصلی کتاب مقدس بلکه به متنی دست دوم مراجعه می‌کرده است. ثانیاً از آنجا که متن دیاتسارون به زبان سریانی بوده، این نیز یکی از دلایلی است بر اینکه زبان کلیسای ایران سریانی بوده است. فانه عدم کاربرد زبان فارسی در کلیسای امپراطوری ساسانی، سبب شد که اولاً مسیحیت در میان مردم عامی داخل فلات ایران رشد نکند (چون مردم عامی آریایی با زبان سریانی آشنایی نداشتند)، ثانیاً مردم عامی تعالیم انجیل به‌طور کامل و دقیق درک نکنند و ثالثاً مسیحیت همیشه دینی بیگانه تصور گردد. در این زمینه های بعدی مفصل‌تر بحث خواهیم کرد. در خصوص ترجمه کتب مقدسه و متون مذهبی به زبان پهلوی (فارسی میانه) نیز در یکی از فصول بعدی توضیح خواهیم داد.

افراہات و رابطه او با سایر عقاید

از نوشته‌های افراهای پیم می‌بریم که مسیحیان قرون سوم و چهارم، با پیروان سایر ادیان و عقاید گفتگو داشته . بزرگ این گفتگوها یا مجادلات، با یهودیان صورت گرفته است.

مسیحیان می‌کوشیده‌اند تا به یهودیان ثابت کنند که ایشان دیگر قوم خدا نیستند و میراث الهی ایشان به همه ملل دنیا منتقل . می‌کوشیدند فسخ برخی رسوم نظیر ختنه و سبت را اثبات کنند. همچنین تلاش می‌کردند رابطه الوهیت مسیح را با وحدانیت خدا توجیه نمایند. برای این کار، از متن عهد عتیق استفاده می‌کردند.

مجادلات و دفاعیاتی نیز با زرتشتیان صورت می‌گرفته که دین زرتشت، دین رسمی حکومت بود، مسیحیان جرأت اهانت به آن را نداشتند. زرتشتیان معمولاً این ایراد را بر مسیحیان وارد می‌کردند که ایشان انسانی را به مقام خدایی اند. مسیحیان نیز در پاسخ، ایشان را از پرستش مخلوقات به پرستش خالق ترغیب می‌کرده .

کلیسای ایران بدعت‌های مسیحی ماریون و والنتین را مردود می اند (برای اطلاع از احوال این بدعتها، به کتب تاریخ کلیسای غرب مراجعه شود). بعلاوه، مذهب مانی (قرن سوم) نیز شدیداً محکوم می .

افراهای و اخلاقیات

از نوشته‌های افراهای پیم می‌بریم که بدبختانه « فراد متکبر، طمع‌کار، حسود، و پول » در جمع رهبران مسیحی تیسفون کم نبوده‌اند. از وقایعی که او شرح می‌دهد، خصوصاً رویدادهای مربوط به شورای پاپا، چنین بر می‌آید که همواره بر سر تصاحب مقام رهبری، میان مدعیان مرافعه و مجادله بوده است و ایشان برای دستیابی به این مقام یا تحکیم موقعیت خود، به راههایی متوسل می اند که با اخلاقیات مسیحی همخوانی نداشته است. در مورد شورای پاپا، افراهای به یک « اشاره می‌کند، اما مشخص نمی‌سازد که این ظالم کیست، پاپا یا شمعون برصباغ. جای بسی تأسف است که کلیسای شرق اینچنین زود به دامان فساد افتاده باشد. پس شگفت آور نیست که در چنین شرایطی پیام انجیل اشاعه چندان در میان اقوام غیر سریانی فلات ایران نداشته است.

نتیجه گیری و جمع‌بندی

اظهار نظری قطعی و دقیق در خصوص موقعیت مسیحیت ایران در این دوره تاریخی، به علت محدودیت داده‌ها، کمی دشوار می‌باشد. اما بهرحال، آنچه که قطعیت دارد، اینست که در این دوره، مسیحیت در میان سریانی‌زبانان غرب ایران و بین‌النهرین قوام بیشتری یافت. کلیساها آن مقدار توسعه و رشد یافته بودند که لزوم تجدید نظر در تشکیلات و نحوه اداره کلیساها لازم آمد (ر.ک. اقدامات پاپا). حضور اسرای مسیحی نیز باعث تقویت مسیحیت در این منطقه از حکومت ساسانیان گردید. رواج مسیحیت در این ناحیه تا حدی بود که افرادی ترک دنیا را اختیار کردند و به سلک رهبانیت پیوستند.

در اثر اقدامات بشارتی تارکین دنیا و رهبانان، مسیحیت در نقاط مختلف فلات ایران و سایر نقاط دور دست آسیا نیز رواج بیشتری یافت، و از زرتشتیان نیز عده‌ای مسیحی شده و حتی به مقام رهبری نیز رسیده بودند (اسقف میلس) چند این اشاعه متأسفانه اطلاعی نداریم.

- دوره آرامش و تجدید سازمان (میلادی)

اوضاع سیاسی پس از شاپور دوم

شاپور دوم هفتاد سال بر ایران سلطنت کرد. پس از مرگ وی در سال ، ظرف بیست سال، سه پادشاه بر ایران فرمانروایی کردند. بعد از شاپور دوم، برادرش اردشیر دوم بر تخت سلطنت نشست. از آنجا که او همراه برادرش در جنگها شرکت داشته و از کشتار مردم خودداری نکرده نظران احتمال می‌دهند که وی سیاست ضد مسیحی خود را دنبال کرده .

بهرحال حکومت او چندان طولانی نبود و در سال ، شاپور سوم به سلطنت رسید. او با روم از در صلح درآمد و با دربار روم روابط دوستانه برقرار کرد. پس از او، بهرام چهارم ملقب به کرمانشاه به پادشاهی رسید. او نیز سیاست دوستانه پادشاه پیشین را دنبال کرد و با رومیها معاهده صلح نیز امضاء نمود.

البته نباید تصور کرد که این صلح دوستیها فقط بخاطر طبع ملایم این پادشاهان بوده، بلکه باید عوامل اقتصادی و سیاسی را نیز در . جنگهای طولانی شاپور دوم قطعاً وضع اقتصادی مملکت را تضعیف کرده بود. لطمات و خسارات می‌بایست در هر دو حکومت جبران می . از این دوره به بعد، ایران و روم هر دو با یک دشمن مشترک مواجه اند. قبایل بیابان‌نشین آسیای مرکزی (هونها و ترکها) بر مرزهای شمالی ایران و روم فشار وارد می . این عامل خصوصاً هر دو کشور را وا می‌داشت که در مواقعی با یکدیگر صلح کنند و نیروی خود را صرف مبارزه با دشمن مشترک نمایند.

این سیاست صلح‌آمیز در زمان یزدگرد اول نیز ادامه یافت. این پادشاه در سال بر تخت سلطنت تکیه زد و تا سال بر سرزمین ایران فرمان راند.

وضع مسیحیت

از وضع مسیحیت در دوره حکومت سه پادشاهی که بعد از شاپور دوم سلطنت کردند، اطلاع دقیقی در دست نیست. همین را می‌دانیم که آزار و ستم مسیحیان از حدت افتاده و مسیحیان دوره آرامتری را آغاز کرده‌اند. از افرادی هم که بعنوان پیشوای کلیسای ایران نام برده شده، یکی «تمرصه» (یا تموزه) و دیگری «قیومه» می .

در آغاز سلطنت یزدگرد اول ()

دوره آرامش

دوره سلطنت یزدگرد اول آرامترین و بهترین دوره مسیحیت در حکومت ساسانی می . اسانی نه فقط از مسیحیان و پیشوایان ایشان دلجویی نمود و دستور مرمت بناهای مذهبی مسیحیان را صادر کرد، بلکه همچون کنستانتین فرمان تشکیل شوراهایی را داد و بر پیشرفت آنها نظارت داشت.

مأموریت ماروتا، سفیر بیزانس

تحولاتی که در کلیسای ایران در این دوره از تاریخ روی داد، به‌گونه‌ای تنگاتنگ وابسته است به شخصی به نام ماروتا (یا مروته Maruta). این شخص، از اهالی بین‌النهرین و نیز اسقف شهر میفرقاط یا میافارقین (در نزدیکی دیاربکر امروزی) بود که در آن زمان در امپراطوری روم شرقی (بیزانس) . اید توجه داشته باشند که امپراطوری روم از زمان کنستانتین، یعنی اوایل قرن چهارم، به دو قسمت غربی و شرقی تقسیم شد. حکومت ساسانی از قرن چهارم به بعد، با امپراطوری روم شرقی که به بیزانس معروف بود، سر و کار داشت. پایتخت بیزانس، شهر کنستانتینوپل یا قسطنطنیه پ که همان استانبول امروزی است).

امپراطور روم (بیزانس) ماروتا را در رأس هیأتی به دربار یزدگرد اول گسیل داشت تا آغاز سلطنت را به او شادباش گوید. امپراطوران بیزانس معمولاً یک شخصیت سیاسی مهم را به سفارت به دربار ساسانی می‌فرستادند و همراه او اسقفی نیز م می‌کردند. سعی می‌شد این اسقف از میان اهالی بین‌النهرین انتخاب شود، چرا که اسقفان بین‌النهرینی، هم ارتباط نزدیکی با کلیساهای سریانی‌زبان حکومت ساسانی داشتند، و هم اینکه به زبانی مشترک سخن می‌گفتند؛ به همین دلیل می‌توانستند هم از لحاظ مذهبی به ایشان کمک کنند و هم اطلاعات سوق‌الجیشی و سیاسی نیز در مورد حکومت ساسانی کسب کنند. در ضمن این احتمال نیز هست که اسقفان بیزانس، امپراطور را به این عمل تشویق کرده باشند تا از این رهگذر کمکی نیز به کلیسای ایران کرده باشند که تا این زمان، تحت نظارت روحانی کلیسای انطاکیه بود. اما این بار، شخصیت‌های سیاسی و مذهبی در وجود یک نفر، یعنی ماروتا جمع آمد؛ به این ترتیب بود که ماروتا در رأس هیأتی به دربار ساسانی اعزام گردید.

در اسناد تاریخی تأیید شده که ماروتا مورد توجه یزدگرد قرار گرفت. علت این امر می‌تواند از یک طرف اعتبار خاص سیاسی او بوده باشد، و از طرف دیگر، خصائل شخصی و نیز تبحر او در دانش پزشکی. سقراط می‌گوید که وی طبیب حاذقی بوده و یزدگرد اول را ظاهراً از سردردی مزمن بهبود داده است. از همین مورخ نقل شده که یکبار وقتی یزدگرد برای عبادت به تشکده رفته بوده، صدایی از آتش بر آمده که می‌گوید «پادشاه را باید همچون کافر از آتشکده بیرون کرد، چرا که سرکرده مسیحیان را حرمت می‌کند.» ماروتا که می‌دانست دسیسه‌ای در کار است، از پادشاه درخواست کرد که اگر بار دیگر صدا را شنید، دستور دهد که درست محل زیر آت دان را بکنند. همینطور هم شد و حیلۀ مؤیدان برملا گردید و پادشاه دستور کشتار ایشان را داد و فرمائی صادر کرد تا ماروتا بتواند هر جا که صلاح می‌داند، کلیسا بنا نماید.

فرمان آزادی (میلادی)

در این سال بود که فرمائی برای آزادی عموم مسیحیان ایرانی صادر شد. بر طبق این فرمان مسیحیان اجازه بنای کلیساهایی که قبلاً در موقع جفا منهدم شده بود را یافتند و توانستند بی ترس خدا را عبادت کنند، مسیحیان زندانی آزاد شدند و اسقفان اجازه یافتند تا بدون وحشت جفا در بین کلیساهای ناحیه خود سفر کنند. بنابراین پس از سیصد سال برای اولین دفعه کلیسای ایران برسمیت شناخته شد ولی هنوز اجازه بشارت و یا ساختن کلیسای جدید را نداشت.

ماروتا و شورای مدائن سال

آنچه که قطعی است، این است که مصادف با آغاز سلطنت یزدگرد اول و مأموریت ماروتا، مسیحیان قلمرو ساسانی از آزادیهای چشمگیری برخوردار اند. نقش مثبت و تعیین‌کننده ماروتا در این روند قطعی به‌نظر می‌رسد. در همین سالهای آغازین سلطنت یزدگرد اول، قیومه، پیشوای کلیساهای قلمرو ساسانی، خواستار تشکیل شورایی گردید تا کلیساهای ایران بعد از سالها کشتار و نابسامانی ناشی از آن، سازماندهی مجدد گردد. احتمالاً ماروتا زمینه سیاسی را برای تشکیل این شورا مساعد ساخته بود. در این شورا که به ریاست قیومه تشکیل شد، اسقفان ایرانی از قیومه خواستند که به‌سبب کهولت استعفاء نماید و اسحاق را به‌جانشینی خود معرفی نماید. بعضی از محققین معتقدند که قیومه خود خواستار مخالفت سایر اسقفان از مقام خود به نفع اسقف اسحاق کناره‌گیری کرد. به‌هرحال، اسحاق، رهبر جدید، بی‌درنگ به کمک اسقف ماروتا به انتظام امور نابسامان کلیساهای ایران پرداخت. نباید ناگفته بماند که او در تلاشهای خود با مخالفت آنانی که خواهان قطع ارتباط کلیساهای ایران با کلیسای غرب بودند. اما به‌هرحال کلیساهای صدمه‌دیده ایران گردید.

ماروتا و شورای اسحاق (شورای مدائن) (سال)

هدف شورا

ماروتا سالها بعد بار دیگر به دربار یزدگرد گسیل شد. تاریخ این مأموریت را بعضی سال و بعضی دیگر بین سالهای می‌دانند. دقیقاً مشخص نیست که مأموریت او آیا فقط جنبه مذهبی داشته یا مسائل سیاسی را نیز شامل می‌شود. و اترفیلد معتقد است که او از جانب اسقفان انطاکیه، تله، آمد، و ادسا برای رسیدگی به وضع کلیساهای ایران آمده بود. در هر صورت، او حامل نامه‌هایی از اسقفان کلیسای غرب بود. او سه نامه به همراه داشته است، یکی نامه نمایندگی او بوده که خطاب به شخص پادشاه و اسقفان ایران نگاشته شده بود؛ دیگری نامه‌ای فقط به و سومی حاوی دستورالعمل‌هایی بوده برای اسقف اسحاق. این را می‌دانیم که این نامه‌ها به امضای تعداد زیادی از اسقفان کلیساهای سریانی غربی رسیده بود که در رأس آنها اسقفان انطاکیه، ادسا، تله، و آمد قرار دارند. هدف از مأموریت مذهبی ماروتا تلاش برای نزدیک ساختن اصول اعتقادات کلیساهای شرق و غرب بود. پادشاه ساسانی از تلاش صلح‌جویانه ماروتا استقبال کرد. او نخست فرمان آزادی مذهبی را برای مسیحیان ایران صادر کرد، مشابه همان اقدامی که کنسالتین در اوایل قرن چهارم در روم بعمل آورده بود. این اقدام او طبعاً با خشم مؤیدان مواجه شد. از اینرو است که در اسناد تاریخی که به‌دست زرتشتیان نوشته شده «یزدگرد بزهرکار» نامیده‌اند. اما مورخین مسیحی او را شخصی عادل و بی‌نهایت مهربان و نیکوکار خوانده .

تکلیف برای دانشجو: در رابطه با یزدگرد اول و اقدامات او در منابع تاریخ ایرانی کمی مطالعه کنید

یزدگرد

به منظور عملی شدن این نزدیکی و مصالحه، پادشاه به ماروتا اجازه داد تا شورایی از اسقفان کلیساهای ایران تشکیل دهد تا مسائل در آن رتق و فتق گردد. پادشاه پیک سلطنتی را مأمور کرد تا با سرعت دستور گردهم آیی را به اسقفان شهرهای مختلف ابلاغ کنند. اسقفان د ژانویه سال با حشمتی خاص در کلیسای تیسفون گرد آمدند و نامه «
را استماع کردند (روز ششم ژانویه، سالروز سنتی شرفیابی مجوسیان به حضور عیسیای نوزاد می باشد؛ کلیسای گرگوری ارمنی و برخی از کلیساهای سنتی، این روز را به عنوان روز میلاد مسیح نیز جشن می گیرند). جلسه رسمی شورا، در روز اول فوریه برگزار شد. دو جلسه دیگر نیز به فاصله چند روز در همان ماه منعقد گردید.

نتایج شورا

تعداد جلسات هر چه می خواهد باشد، مهم مصوبات این جلسات است.

نخست آنکه در این شورا، مصوبات شورای نیقیه () به تصویب اسقفان ایران رسید و همگی اصول اعتقادی آن را پذیرفتند.

دوم آنکه اسقف تیسفون، پایتخت ساسانی مطران بزرگ انجام وظیفه می کردند.

تصویب شد که در هر شهر فقط یک اسقف باشد. اسقف جدید باید طی مراسمی با دستگذاری سه اسقف دیگر و تأیید مطران بزرگ به این مقام منصوب گردد.

و چهارم اینکه اعیاد بزرگ و نیز دوره روزه پیش از عید فصح را همه همزمان برگزار نمایند.

، از آن پس مقرر شد که دیگر مسیحیان در خانه ها عبادت نکنند، بلکه هر کلیسا تحت نظارت یک کشیش باشد، هر چند کلیسا تحت نظارت یک ناحیه اسقف نشین، و همه نواحی اسقف نشین تحت نظارت و سرپرستی اسقف تیسفون باشند که همان اسقف اعظم یا مطران بزرگ می .

پادشاه توجه خاصی به این شورا مبذول داشت و نمایندگان عالی رتبه او در جلسه حضور یافته، تأییدات او را به ش کردند. پادشاه مقرر داشت که مصوبات شورا حتی اگر لازم باشد با قوه مجریه مملکت به موقع اجرا گذاشته شود و متخلفین بی رحمانه مجازات گردند.

اسقفان شرکت کننده

اما متأسفانه این شورا فراگیر نبود. به نظر می رسد که اکثریت اسقفان شرکت کننده از منطقه بین نهرین بودند. مطرانهای ، جزایر خلیج فارس، تبریز، ری، نیشابور و برخی دیگر در این شورا شرکت نجستند. و اترفیلد معتقد است که علت این امر احتمالاً عدم علاقه و توافق ایشان به ارتباط و تابعیت از کلیسای غرب بوده است .

مطران کل، اسحاق، در همان سال وفات یافت. اسقفی به نام آحیی جانشین او شد. در سال یزدگرد یَهَبُ اللّٰه را به جانشینی وی منصوب کرد و حتی یکبار نیز او را در رأس هیأتی به سفارت نزد دربار بیزانس گسیل داشت.

تأملی در زمینه وضع مسیحیت در این دوره

شورای سال از لحاظ تاریخی اهمیت بسیار دارد. پس از سالها اغتشاش و هرج و مرج، آنچه که دیگر کلیسای ایران نامیده می‌شد، روی آرامش به‌خود دید و از لحاظ تدوین اصول اعتقادات و نیز از لحاظ اداری، سر و سامانی یافت. ذهنی کنجکاو وقایع را مورد بررسی قرار دهیم، حتماً نتیجه‌گیری‌هایی می‌توان کرد که ذیلاً به چند مورد آن می‌پردازیم.

دخالت حکومت در امور داخلی کلیسا

نکته‌ای منفی که در این میان خودنمایی می‌کند، این است که برای انتخاب و انتصاب مطران کل، هیچ قانون و قاعده‌ای در شورای کلیسای ایران هیچگاه از این عارضه‌های نیافت. این امر بدون تردید موجب می‌گردد که مقام رهبری کلیسا جنبه‌ای سیاسی به‌خود بگیرد. در چنین شرایطی، طبیعی است که افراد فاقد صلاحیت لازم، برای رسیدن به زر و زور دست به زنند و نهایتاً آن فردی به مقام رهبری برسد که روابطش با مقامات حکومتی بهتر بوده و توانسته با ترفندها نظر اطرافیان را نیز نسبت به خود مساعد سازد. دستیابی به مقام رهبری تبدیل به یک بازی سیاسی شده بود! البته در غرب نیز همین روال همواره حاکم بوده است، و وضعیت کلیسای ایران امری استثنایی نبود.

عدم حضور اسقفان فلات ایران

مطابق اسناد مربوط به این شورا، چهل اسقف در این شورا شرکت کردند. همانطور که اشاره کردیم، اسقفان نواحی شرقی و مرکزی فلات ایران در این شورا حضور نیافتند. در اسناد آمده که این اسقفان دوری راه را بهانه کرده‌اند. اما برای ذهن جستجوگر سؤال دیگری پیش می‌آید: مگر نه اینکه شخص پادشاه پیک سلطنتی را مأمور فراخوانی اسقفان نمود؟ چطور امکان داشت که اسقفی در ناحیه فارس، یا تبریز یا ری در جلسه‌ای به آن اهمیت سر باز زند؟!

با توسل به حدس و گمان، آیا نمی‌توان گفت که عدم حضور رهبران این نواحی به‌خاطر عدم اهمیتشان یا به‌علت کمی تعداد اعضایشان مورد اغماض قرار گرفت؟ شاید اگر مسیحیت در نواحی داخل فلات ایران به آن درجه از رشد و اشاعه رسیده بود که آن را از لحاظ سیاسی تبدیل به عنصری مهم گردانده بود، قطعاً شاهنشاه ساسانی آنها را علی «دوری راه» به خود به پایتخت فرا می‌خواند! به نظر می‌رسد که در این دوره، مسیحیت در فلات ایران و در میان آریاییان گرچه رو به گسترش بود، اما هنوز رشد چشمگیری نیافته بود.

وضعیت روحانی و اخلاقی

سؤال دیگری که پیش می‌آید اینست که چرا اسقفان ایران رأساً اقدام به تشکیل شورا نکردند. برای این سؤال می‌توان پاسخها و علل مختلفی آورد. شاید این امر تا حدی به‌خاطر محدودیت‌هایی بود که حکومت ساسانی بر کلیسا تحمیل کرده بود. اما چرا اسقفان همه در این شورا گرد نیامدند تا اراده و خواست خود را حتی اگر مخالف نظر عده‌ای دیگر بود، به کرسی بنشانند؟ عدم حضور اسقفان نواحی مهمی چون فارس و تبریز و ری را نمی‌توان نادیده گرفت و بی‌اهمیت شمرد. آیا این عدم حضور ها نیست؟ چرا می‌بایست ابتکار عمل در دست اسقفی بیگانه باشد؟ چرا اسقفان قلمرو ساسانی، خود ابتکار عمل را به‌دست نگرفتند؟ حتی اگر فرض کنیم که حضور ماروتا در سال برای مسیحیان ایران و سر و سامان دادن به اوضاع کلیسا از لحاظ سیاسی ضروری بود، اما وقتی این آزادی داده شد و کلیسا احساس کرد که یزدگرد سیاست ملایم و ملاحظت‌آمیزی در پیش گرفته، چرا کلیسای ایران رأساً کاری صورت نداد؟

علت این امر را باید در کیفیت روحانی و معنوی کلیسای ایران جستجو کرد. نخست اینکه در میان اسقفان اختلافات شدیدی یکی از اهداف شورای ، برقراری نظم و اتحاد بود. اما این اتحاد بیشتر در میان اسقفان منطقه بین‌النهرین ایجاد شد. می‌دانیم که لااقل دو اسقف مخالف از سمت خود برکنار شدند. در منطقه شوش، چهار اسقف به نفوذی که داشتند، زیر بار تصمیمات شورا نرفتند و استقلال خود را حفظ کردند. شورا نیز به این امر تن در داد، با این شرط که تعیین جانشینان ایشان بعد از وفاتشان، با رهبر کل یعنی مطران بزرگ باشد. این جدایی و چنددستگی در کلیساهای قلمرو ساسانی یکی از نقاط ضعف این کلیسا به‌شمار می‌آید.

دوم اینکه مطران ها گویا از دانش کافی بهره اند. در نامه‌ای که از عده‌ای از اسقفان خطاب به یه‌ب‌الله نوشته‌اند، این گله و شکایت مطرح شده که کار اسحاق، مطران بزرگ، بنیادین نبوده و اینکه مطرانهای تیسفون «نه از کائنها و مصوبات شوراها آگاهی دارند، نه از سنت کلیسا.» ایشان اذعان داشته‌اند که بعد از وفات هر مطران که معمولاً در سنین بسیار بالا رخ می‌یافت، رقابت شدید و تلخی بر سر تصاحب این مقام در می‌گیرد. شاید بتوان از این نکته این نتیجه را گرفت که هیچیک از اسقفان از لحاظ روحانی و دانش در آن حدی نبود که بتواند کاری صورت دهد و تبعیت و اقتدای سایر اسقفان را جلب کند.

باز در اینجا بنظر می‌رسد بزرگترین ضعف کلیسای ایران مسأله زبان کلیسا بود که همیشه سُرّیانی باقی ماند و هیچگاه زبان پهلوی به رسمیت شناخته نشد. طبیعی است که در چنین شرایطی مسیحیت نمی‌توانست در میان اقوام آریایی لات ایران رسوخ کند و توسعه یابد. شاید در آن روزگار نیز مانند امروز، ایرانیان مسیحیت را دینی بیگانه و «غربی» می‌پنداشتند! آنکه مسیحیت مکتبی کاملاً خاور میانه‌ای است و ریشه در فرهنگ شرقی دارد و از همان ابتدا چنانکه گفته شد به مرزهای امپراطوری ایران اشکاتی وارد شد و سپس در دوران ساسانی نیز در شهرهای بسیاری از ایران ما اسقفان و کشیشان ایرانی را داریم که برخی از آنها از زمینه مذهب زرتشت به مسیحیت گرویده بودند.

گسترش مسیحیت در میان زرتشتیان

های یزدگرد اول موجب قوت گرفتن مسیحیان و گسترش مسیحیت در میان ایرانیان زرتشتی‌تبار گردید. عده‌ای با استفاده از این آزادی به مسیحیت گرویدند. اسامی و شرح حالی که از این افراد در دست است، حاکی از آن است که اینان از اشراف و درباریان بوده‌اند و اکثراً ساکن مناطق غربی ایران یا منطقه بین‌النهرین بوده‌اند. گرویدن این قبیل افراد به مسیحیت، طبعاً موجب نارضایتی عمیق موبدان و زرتشتیان متعصب از این وضع می‌شد؛ ایشان یزدگرد و سیاست مماشات او را مسؤول مستقیم این شرایط می‌دانستند.

شاهد این مدعا در خصوص تقویت گرایش به مسیحیت، سندی است مربوط به اواخر سلطنت یزدگرد اول. در این زمان یزدگرد جفایی را بر مسیحیان آغاز کرد (ر.ش. بخش بعدی در همین فصل) و بعضی را به زندان انداخت. وقتی تنودوسیوس امپراطور بیزانس خواستار آزادی یکی از این زندانیان گردید، یزدگرد در پاسخ گفت: «او باید با دست خود گواهی کند که دیگر هیچ زرتشتی را به ایمان خود هدایت نخواهد کرد. اگر چنین کند، او را از بند رها خواهم ساخت.»

آزار اواخر سلطنت یزدگرد اول و سلطنت بهرام گور (-)

رهبران مسیحیت در قلمرو ساسانی به‌خوبی احساس می‌کردند که سیاست پادشاه ساسانی در قبال مسیحیان همواره اینچنین ملایم و ملاحظت‌آمیز خواهد ماند. آشکار بود که پادشاهان ساسانی که مهم‌ترین پشتیبان خود را کاهنان زرتشتی می‌دانستند قادر نخواهند بود برای مدتی طولانی خشنودی مسیحیان و حکومت بیزانس را به بهای خصومت آنان خریدار باشند. طبیعی بود که اوضاع یک روز تغییر کند. و چنین هم شد.

یزدگرد اول از گزارشهایی که به او در خصوص تعداد گروندگان زرتشتی‌تبار به مسیحیت می‌رسید، ناخشنود بود. اما نمی‌توانست مفاد تعهداتی را که طی شورای اعلام کرده بود، پس بگیرد. اما شرایطی پیش آمد که بهانه لازم را به دست او داد تا محدودیت‌هایی برای مسیحیت قائل شود. ماجرا از این قرار بود که در اوائل سال ، کشیشی به‌نام هاشو (یا حصو) در شهر هرمزد اردشیر آتشکده‌ای را که در مجاورت کلیسا بود، ویران ساخت. یزدگرد مسببین و نیز عبدا، اسقف ناحیه را احضار کرد و بعد از بازپرسی، دستور داد که آتشکده بازسازی شود. عبدا چون از این کار سر باز زد، بلافاصله

از این زمان تا روز مرگ یزدگرد اول (اواخر سال)، گویا بعضی از مسیحیان زرتشتی‌تبار مورد آزار قرار گرفته و اعدام اند. از مرثیه‌هایی که باقی مانده رنجهای «نرسی» کشیش زرتشتی‌تبار اهل ری، بسیار معروف و تکان‌دهنده است.

بهرام پنجم معروف به بهرام گور، سیاست مماشات پدر خود را کاملاً نقض کرد و تحت نفوذ موبدان، به آزار و شکنجه و قتل مسیحیان کمر بست. مورخین مسیحی یونانی نوشته‌اند که جلادان حکومت ساسانی روشهایی هولناک برای شکنجه مسیحیان و بازگرداندن آنان به دین قبلی خود اختراع می‌کرده. زادگان و درباریان زرتشتی‌تبار که به مسیحیت گرویده بودند، بازداشت می‌شدند و از ایشان خواسته می‌شد تا از ایمان جدید خود دست بردارند. اگر از این کار امتناع می‌ورزیدند، مورد شکنجه‌های هراس‌انگیز، مصادره اموال، و مرگ تدریجی با شکنجه‌های محیرالعقول محکوم می‌همانند زنده پوست کردن، افکنده شدن بعنوان طعمه برای موشهای صحرایی گرسنه. در احادیث باقی، به اسامی بسیاری از این شهیدان برمی‌خوریم، از آن جمله‌اند مهرشاپور، پیروز اهل گندیشاپور، یعقوب مثله، یعقوب دفتردار دربار، هرمز، و بنیامین.

در کتاب «اعمال دادیشوع» چنین آمده که همه مسیحیان از الگوی این قهرمانان پیروی نکرده‌اند، بلکه «بسیاری از ایمان برگشتند، عده اندکی اعتراف ایمان را نگاه داشتند، و بسیاری از سرزمین خود گریختند یا اختفا کردند.»

مقامات ساسانی جسارت را تا به آنجا رساندند که از حکومت بیزانس استرداد فراریان را خواستار شدند. امپراطور بیزانس که در اثر دیدن معجزه شفای پسرش، عمیقاً مسیحی شده بود، از این امر برآشفت و به بهرام گور اعلان جنگ داد. این جنگ به نتیجه‌ای نرسید، اما طرفین معاهده‌ای امضا کردند (سال) که به آن حکومت ساسانی به مسیحیان آزادی داد و حکومت روم به زرتشتیان.

کشتارهای مسیحیان در این دوره، به‌صورت روایات و داستانهایی سوزناکی درآمده که در کتابهای دیگر به جزئیات آن اشاره

کلیسای ایران از سال

- آغاز جدایی از کلیسای غرب (سالهای)

قرن پنجم اهمیت بسیاری در تاریخ کلیسای ایران و تحولات آن دارد. در این قرن کلیسای ایران، هم از لحاظ سازمان و هم از لحاظ عقیدتی بکلی از کلیسای غرب جدا شد و تبدیل به کلیسایی مستقل گردید که بقایای آن تا به امروز نیز در ایران و عراق به حیات خود ادامه می‌دهد.

رویدادهای کلیسای

درگیری بر سر مقام مطرانی

گفتیم که در اواخر دوره یزدگرد اول و اوایل سلطنت بهرام گور، کشتاری از مسیحیان و کشیشان و اسقفان صورت گرفت .

در گیر و دار این جفا، یَهَبَ اللّٰهَ فوت کرد. پس از او سه تن در آن واحد می‌کوشیدند مقام مطرانی کل را از آن خود کنند. تا اینکه سرانجام در اواخر سال یا اوایل سال ، شخصی بنام دادیشوع به کمک برخی از دوستان اسقف خود، خصوصاً اسقف شهر طوس بنام سموئیل، به مطرانی کل رسید. سموئیل به‌خاطر خدمتی که به حکومت ساسانیان در دفع حمله قبایل بیابانگرد در خراسان کرده بود، مورد توجه بهرام گور بود.

دادیشوع

اما چیزی نگذشت که دادیشوع در اثر سعایت و دسیسه عده‌ای از اسقفان که مخالف او بودند، مورد غضب پادشاه قرار گرفت و حتی به زندان افتاد. اما زمانی که جنگهای ایران و روم خاتمه یافت

(رک. بخش آخر)، دادیشوع در اثر میانجیگری سفیر امپراطور تئودوسیوس دوم آزاد شد. دادیشوع که از دسیسه‌های همکاران خود دچار دلسردی و دلزدگی شده بود، پس از آزادی بر آن شد که از سمت‌های کلیسایی کناره بگیرد و در دبیری عزلت‌گزیند. اما اسقفان و متنفذ استعفای او را نپذیرفتند. آنان بروشنی می‌دیدند که اگر مقام شامخ مطرانی کل اینچنین ساده مورد اهانت و خطر قرار گیرد، هیچ منصب کلیسایی دیگری در امنیت نخواهد بود. لذا کرد او جمع شدند و با احترام بسیار از او درخواست کردند تا شورایی تشکیل دهد.

رای دادیشوع (سال)

شرکت‌کنندگان

به این ترتیب، شورایی در سال با شرکت سی و شش اسقف تشکیل شد. حتی از شهرهای دوردست ایران آن روزگار نیز اسقفانی شرکت داشتند که این امر حاکی از اهمیت شورا است (شهرهایی نظیر مرو، هرات، اصفهان). محل برگزاری این شورا پایتخت یعنی تیسفون نبود، بلکه شهر دور افتاده‌ای بود بنام «مارکتای اعراب» که از لحاظ سیاسی نیز حالتی نیمه

علت تشکیل چنین شورای مهم و مستقلی در یک شهر دور افتاده و بیرون از پایتخت دقیقاً روشن نیست. یک علت می‌تواند این باشد که اسقفان نمی‌پایتختی که به تازگی شاهد کشتار و آزار مسیحیان بود، برگزار کنند. علت دیگر می‌این باشد که اسقفان که تصمیم داشتند استقلال کلیسای ایران و انفکاک آن را از کلیسای غرب اعلان کنند، مایل نبودند این کار را در پایتخت که در آن احتمالاً نمای سیاسی غرب حضور داشتند، صورت دهند، زیرا این نمایندگان بعضاً مناصب کلیسایی نیز داشتند.

تصمیمات شورا

استقلال اداری

در این شورا با احترام تمام از دادیشوع التماس کردند که به علت حساسیت اوضاع کلیسا، استعفای خود را پس بگیرد و در مقام اسقفی اعظم باقی بماند. تصویب شد که از این پس امور کلیسای ایران ساسانی و اختلافات داخلی به « غربی» ارجاع نشود، بلکه در شورای اسقفان کلیسای ایران حل شود. اگر مطران کل نتواند مشکلی را حل کند، موضوع باید فقط به محکمه مسیح ارجاع شود.

عنوان پاتریارخ به‌جای مطران

این شورا اهمیت بسیاری در تاریخ کلیسای ایران دارد، زیرا اسقفان سراسر ایران تصویب کردند که مطران کل این کلیسا «پاتریارخ» خوانده شود و به این ترتیب پیشوای کل کلیسای ایران را هم‌ردیف پاتریارخ انطاکیه قرار دادند و کلیسای قلمرو ساسانی را از نظارت او خارج ساختند. به این شکل، کلیسای ایران از لحاظ تشکیلاتی و مدیریت از کلیسای غرب جدا شد. این امر باعث می‌شد که در زمانهای حساس سیاسی ، مسیحیان ایران ساسانی از مظان اتهام به

اواخر سلطنت بهرام گور و اوایل سلطنت یزدگرد دوم و ستمی بر مسیحیان روا داشته شد، اما شدت و حدت آن هرگز به پای دوران شاپور دوم نرسید.

دادیشوع تا سال پاتریارخ کلیسای ایران بود.

کشتارهای کرکوک

، یزدگرد دوم به جای پدرش بهرام نشست. او در اوایل سلطنت خود با مسیحیان مدارا نمود. اما در سال هشتم حکومت خود، به دلایلی که ناشناخته است، جور و ستم بر مسیحیان را آغاز نمود. لایبور معتقد است که ستمهای او علت سیاسی نداشته بلکه احتمالاً تعصب مذهبی او را برانگیخته که مسیحیان را بیازارد.

نقطه اوج این جفاها، روزهای
ایران به شهر کرکه (کرکوک امروزی) فرا خوانده شدند. در میان آنان چندین اسقف
کلیسای، و اعضای خانواده‌های برجسته به چشم می‌خوردند. همگی ایشان در این دو روز به
رسیدند و شهادت خود را با شجاعت پذیرفتند. در میان شهداء، بانویی مسیحی بود به نام شیرین و
. شهامت آنان به‌هنگام شهادت، چنان افسر ناظر بر کشتار را تکان داد که او نیز خود را
مسیحی اعلام کرد. لذا چند هفته بعد، اعدام گردید.

شهید دیگری که نامش در میان شهدای این دوره می‌درخشد، شخصی است بنام «پتیون» (Pethion) . او در نواحی غربی ایران (ناحیه ماد) مبشر فعالی بود و در اثر فعالیت‌های بشارتی او،
عده زیادی از نجبا و عالی‌منصبان مسیحی شده بودند. او به زندان افتاد و پس از شکنجه‌های
بسیار، سر بریده شد.

این جفا به یهودیان و آرامنه نیز سرایت کرد و چنان سخت بود که مسیحیان باقیمانده در
این مناطق، سالروز این کشتار را سال به سال گرامی می

جدایی نهایی از کلیسای غرب

پیشینه‌های مسیح‌شناختی در کلیسای غرب

جزئیات فلسفی مباحث الهیاتی وضوح و روشنی در کتاب مقدس تبیین و تدوین نشده است.
انجمله است مبحث مسیح‌شناسی. هایی بوده در خصوص طبیعت الهی و بشری
مسیح. از این رو است که یوحنا رسول می‌فرماید: «هر روحی که عیسای مسیح مجسم
انکار کند، از خدا نیست؛ و اینست روح دجال که شنیده‌اید که او می‌آید و الآن هم در جهان است»
(اول یوحنا :) . الة یوحنا و نیز انجیل او حاکی از این واقعیت است که در قرن اول سؤالاتی در
خصوص الوهیت و انسانیت مسیح و رابطه این دو طبیعت با یکدیگر وجود داشته است. این سؤالات
ها در اواخر قرن اول و در قرن دوم صورت بدعت گنوستیکی (Gnosticism) ظاهر شد.

لااف نظر در باره طبیعت‌های آسمانی و زمینی مسیح، پس از خاتمه جفاها امپراطوری
خود را علناً نمایان ساخت، طوری که شورایی برای رسیدگی به آن در سال
امپراطور کنستانتین در نیقیه (واقع در ترکیه امروزی) تشکیل شد. علت عمده تشکیل این شورا،
رسیدگی به عقایدی بود که توسط آریوس در این زمان تبلیغ می‌شد. او که یکی از کشیشان
کلیسای اسکندریه بود، پرچمدار این اعتقاد بود که مسیح، پسر خدا، ابدی نبوده بلکه توسط خدای
پدر، پیش از آغاز زمان خلق شده و لذا، دارای الوهیتی هم‌تراز با خدای پدر نمی‌باشد. این اعتقاد با
تدوین اعتقادنامه‌ای در شورای نیقیه محکوم شد و به این ترتیب، مناقشه آریوس حل و فصل
گردید.

اما مباحثات در زمینه ارتباط الوهیت مسیح با جنبه بشری او هنوز برخی ذهنهای
فلسفی را به خود مشغول می . سؤالاتی که مطرح می‌شد، این بود: مسیح که
- انسان بود، آیا در آن واحد دارای دو شخصیت بود، یکی الهی و دیگری انسانی
چند طبیعت داشت؟ آیا اعمال و تصمیمات مسیح در دوره بشریت، تابع طبیعت الهی او
بود یا طبیعت بشری او؟ آیا طبیعت الهی او حاکم بود یا طبیعت بشری او؟ آیا طبیعت
الهی و بشری او یکی شد تا یک شخصیت واحد را

گیری اختلافات

در این دوره، دو اعتقاد مشخص در مورد شخصیت مسیح و طبیعت‌های الهی و بشری او وجود ای به‌رهبری سیریل (Cyril)، اسقف اسکندریه، معتقد بودند که این دو طبیعت در هم ادغام شد تا یک شخصیت که آن هم طبیعت الهی بود، به آید. (این تعلیم، مونوفیزیت نام دارد زیرا فقط به یک طبیعت مسیح، و آن هم طبیعت الهی اهمیت می‌دهد. کلیساهای قبطی [مصری]، حبشی، یعقوبی سوری، و ارمنی پیرو این تعلیم می‌باشند. نام دیگر این جریان فکری، یعقوبی (.

تعلیم دیگر این بود که طبیعت‌های الهی و انسانی مسیح به ای مکانیکی کنار یکدیگر قرار داشتند و از یکدیگر متمایز بودند. این دو طبیعت هیچگاه در هم آمیخته نشدند. (این عقیده به دیوفیزیت معروف بود، یعنی «دو طبیعت» ای که نستوریوس و مکتب انطاکیه آن را تعلیم می (.

در مقابل این دو عقیده، آموزهٔ سومی مطرح شد که به، مسیح هم دارای طبیعت الهی بود و هم طبیعت انسانی. این دو به‌طور ارگانیک با یکدیگر متحد شدند تا یک شخصیت واحد یعنی عیسی مسیح را تشکیل دهند. به این ترتیب، عیسی مسیح هم انسان کامل بود و هم خدای کامل. « - » بود. (این تعلیم به تعلیم صحیح یا «ارتودوکس» معروف شد و کلیساهای کاتولیک، ارتودوکس و پروتستان به این تعلیم معتقدند. در اصطلاح فنی، این تعلیم را دیوفیزیت می‌نامند، یعنی «دو طبیعت». زمین، این اعتقاد به عقیدهٔ «ملکیت» نیز معروف است.)

مانی اوج گرفت که «نستوریوس»، اسقف کنستانتینوپل اعلام داشت که بکار « برای مریم، مادر عیسی، صحیح نیست و باید او را » مسیح « خطاب کرد. سیریل، پاتریارخ اسکندریه و اسقفان پیروش اعتراض کردند که با این عنوان، نستوریوس مریم را فقط مادر طبیعت انسانی مسیح به حساب می این ترتیب، برای مسیح دو شخصیت قائل می‌شود. نستوریوس نیز معتقد بود که با بکار بردن اصطلاح حامل خدا (یا در اصطلاح لاتین: مادر خدا)، برای خدا یک مادر انسانی قائل می‌شویم.

شوراهای افسس و کالسدون

امپراتور، شورایی بین‌کلیسایی در شهر افسس (واقع در آسیای صغیر، یعنی بخش غربی ترکیهٔ امروزی) تشکیل شد. در این شورا، سیریل، اسقف اسکندریه اول بود. متأسفانه مباحثاتی که در این شورا در گرفت، با روحیه‌ای کاملاً غیرمسیحی همراه بود، طوری که طرفین بجای تلاش برای دستیابی به یک تفاهم، خیلی سریع یکدیگر را تکفیر کردند. سیریل و همراهانش نستوریوس و طرفدارانش را تکفیر کردند، نستوریوس و یارانش نیز همان واکنش را نشان دادند. اما کفهٔ ترازو به نفع سیریل و عقایدش سنگینی کرد. عقیدهٔ سیریل پذیرفته شد و محکومیت نستوریوس نیز تأیید گردید. نستوریوس از مقام خود عزل شد و بگونه‌ای تحقیرآمیز به محلی در شمال مصر تبعید گردید و در همانجا نیز درگذشت.

شورای دیگری نیز در کالسدون (واقع در آسیای صغیر)، در سال برگزار شد. یکی از مسائل مورد بررسی در این شورا، تعلیمات سیریل و نستوریوس بود، زیرا مناقشه هنوز در قلمرو روم، در این شورا، نظر سوم فوق‌الذکر که به پیشنهاد پاپ لئون کبیر مطرح شد، به آموزهٔ ارتودوکس پذیرفته شد. عقاید نستوریوس و سیریل هر دو نادرست اعلام شد.

البته نباید تصور کرد که این اعتقادنامه پس از تصویب در شورای کالسدون همهٔ کلیساهای رواج یافت و حاکم شد. عقیدهٔ دیوفیزیتی نستوریوس و اعتقاد مونوفیزیتی

سیریل برای مدت‌ها در منطقه خاورمیانه هنوز غالب بود. طبق شرحی که بعداً خواهیم داد، تعلیم نستوریوس را کلیسای قلمرو ساسانیان پذیرفت و به این ترتیب، کلیسای ایران از نظر تعلیمی برای همیشه از کلیساهای غرب جدا شد. کلیساهای قبطی و سوریه و ارمنی نیز هنوز مونوفیزیت هستند.

چگونگی نستوری شدن کلیسای ایران

به کلیسای ایران باز می‌گردیم. دادیشوع، پاتریارخ کلیسای ایران در این مقام باقی ر دوره پاتریارخی او و زمانی که در غرب، شوراهاى افسس و کالسدون در خصوص مسائل مسیح‌شناختی تصمیم‌گیری نهایی می‌کردند، اتفاقاتی می‌افتاد که سرنوشت کلیسای ایران را دگرگون کرد.

مدرسه علوم دینی ادسا

در شهر ادسا، مدرسه‌ای الهیاتی وجود داشت که بسیار معروف بود (ادسا در این زمان در دست رومیها بود). همزمان با اوج‌گیری عقاید نستوریوس، این مدرسه گرایشهای عمیقی به تعالیم او پیدا کرد. عده قابل توجهی از جوانان کلیسای قلمرو ساسانی که از جفاهای یزدگرد دوم گریخته بودند، در این مدرسه به تحصیل الهیات پرداختند و از خود کفایت زیادی نشان دادند. اکثر آنان در بازگشت به ایران، مناصب مهم کلیسایی را اشغال کردند. در میان این افراد، شخصی بود بنام بارصنوما (برصنومه).

این مدرسه به خاطر گرایشهای نستوری خود، بارها در معرض تعطیل قرار گرفت. تا اینکه در سال خاطر نیرومند بودن گرایشهای مونوفیزیتی در منطقه، همه دانشجویانی که تعالیم نستوری داشتند، اخراج شدند. محصلینی که تابع دولت ساسانی بودند، به سرزمین خود بازگشتند، و همانطور که بعداً شرح خواهیم داد، به خاطر دانششان به مناصب بالای کلیسایی دست یافتند.

وقتی بارصنوما به ایران بازگشت، بخاطر تحصیلات عالی و کفایتی که از خود نشان داد، مقام بالایی در دربار پیروز، پادشاه ساسانی کسب کرد و به گفته‌ای و نیز او اسقف نصیبین بود اما شخصی بود که عاری از قدوسیت و پاکی لازم بود. طبق برخی احادیث بابویه، پاتریارخ وقت خاطر کفایت و کاردانی‌اش به دربار توصیه کرده بود.

در همین دوره ، بابویه (Babowai) به مقام پاتریارخی کلیسای ایران رسید. وی قبلاً زرتشتی بود. بارصنوما همواره با بابویه خصومت و رقابت داشت. یکی از علل اختلاف آن دو، مسأله تجرد کشیشان بود. بارصنوما طرفدار تأهل کشیشان بود و معتقد بود که تأهل از سوختن در آتش هوس بهتر است. او خود قصد داشت ازدواج کند. زمانی که اسقفان کلیسای غرب از بابویه در مورد این مسأله سؤال کردند و علت این «مسائل غیر اخلاقی» را در داخل کلیسا جویا شدند، گویا بابویه ای به ایشان نوشت و در آن ذکر کرد که از آنجا که مسیحیان ایران تحت حکومت خدانشناسان هستند، نمی‌توان اصول مسیحی را به‌طور کامل و دقیق در میانشان مجری . این نامه به نحوی به دست حکومت افتاد. می‌گویند که بارصنوما در این ماجرا دست دستور داد که بابویه را از همان انگشتی آویزان کنند که انگشتی حامل مهر در آن بود. او در همین حالت شکنجه، شهید شد (سال) .

بارصنوما با اجازه پادشاه و به همراهی نیروی نظامی، به کلیساهای مختلف سرکشی کرد و ایشان را وادار کرد تا تعالیم نستوریوس را بپذیرند. نقل شده که او پادشاه را متقاعد کرده بود که این جدایی عقیدتی میان مسیحیت ایران و مسیحیت غرب از لحاظ سیاسی مفید است، چرا که باعث شقاق و تنفر آنان از یکدیگر می

شورای آکاسیوس (آفاق) و جدایی عقیدتی از غرب

پس از شهادت بابویه، آکاسیوس (آفاق) پاتریارخ شد و تا سال در این مقام ماند و در این سال در تمام این مدت، بارصنوما همان خصومتی را که با بابویه داشت، با او نیز ادامه داد، گرچه اقدامات او در شورایی که در سال تشکیل شد، محکوم گردید.

شورای دیگری به ریاست آکاسیوس برگزار گردید که به ، کلیسای ایران طور کامل از کلیسای غرب جدا شد. در این شورا دو نکته مهم تصویب گردید: (نستوریوس به عنوان اعتقاد رسمی کلیسای قلمرو ساسانی پذیرفته شد.) ازدواج کشیشان و

دو رویداد مهم و

ترجمه کامل عهد جدید به سریانی

، دو معلم برجسته در مدرسه الهیات ادسا (رابولا اهل ادسا و تئودورت اهل ناحیه شمالی رود فرات)، شروع به مخالفت با استفاده از دیاتسارون کردند. ایشان همزمان با این ، به ترجمه عهد جدید پرداختند. لذا تا پیش از سال ، چهار انجیل و بقیه کتاب های عهد جدید از یونانی به سریانی ترجمه شد. این ترجمه سریانی را «پشیتا» می

در کلیسای نستوری در این دوره، ترجمه پشیتا فاقد کتاب های دوم پطرس یوحنا، یهودا، و مکاشفه بود. عهد عتیق این کلیسا نیز در این دوره، فاقد کتاب های اول و دوم تواریخ بود.

تأسیس مدرسه الهیات در نصیبین ایران

، مدرسه ادسا به خاطر ترویج عقاید نستوری دستور امپراطور بیزانس بسته شد و دانشجویان آن به کلیسای نستوری ایران پناه آوردند. بارصنوما به همراهی نرسای (نرسی یا)، مدیر مدرسه ادسا، ایشان را پذیرفتند و مدرسه ای در نصیبین (که در قلمرو ساسانیان)، برای ایشان و سایر داوطلبین دایر کردند.

این دانشجویان پس از کسب دانش در علوم الهی، خصوصاً تفسیر کتاب خدمات کلیسایی گمارده می شدند. این امر باعث شد از یک سو کلیسای ایران از نظر علمی تقویت گردد، و از سوی دیگر اعتقادات نستوری در این کلیسا قوام یابد.

تأملی کوتاه

اخلاقیات

مطالعه رویدادها و تحولات کلیسای ایران در این دوره، از دیدگاه اخلاقیات انجیلی تأثرانگیز و تأسف های رهبران با یکدیگر، رهبران فاضلی نظیر بارصنوما، نمایانگر وضع روحانی و اخلاقی کلیسای ایران است. بارصنوما مستقیم یا غیرمستقیم مسؤول شهادت بابویه می باشد. در طول تاریخ کلیسای ایران، بسیاری کوشیده اند او را محکوم یا تبرئه کنند. به هر حال، او همیشه در مظان این اتهام باقی خواهد ماند. در مورد بابویه نیز که در راه ایمان خود شهید شد، مطالبی نقل شده که حاکی از پول دوستی و رفتار غیرمنضبط او می باشد. خدمت کلیسا برای بسیاری از مقامات کلیسایی گویا وسیله ای برای ارضای حس جاه طلبی

هر گاه و هر جا که کلیسا از نگرستن به مسیح به باز ایستد، چنین وقایعی حتماً رخ می دهد. اما گرچه چنین روحیه ای همواره در میان برخی از

رهبران کلیسا به چشم می‌خورد، اما همیشه بوده‌اند رهبرانی که با پارسایی و پرهیزکاری کار خدا را به پیش برده‌اند. و مهم ، در چنین مقاطع تاریکی از تاریخ کلیسا، همواره «یقینی» داشته است که « (رومیان : -)؛ همواره بوده‌اند کسانی که « (مکاشفه :) .

الهیات

درک این مطلب که کلیسای ایران مجبور شد رابطه خود را با کلیسای غرب قطع کند، چندان دشوار نیست. این ارتباط همواره موجب رنج و جفای کلیسای ایران بوده است. قطع رابطه تشکیلاتی را می‌توان پذیرفت، اما قطع رابطه عقیدتی و پیروی از عقیده‌های که مورد قبول اکثریت کلیساها قرار گرفته بود، آن‌هم بنا به ملاحظات سیاسی راحتی قابل قبول نیست.

، جای تعجب است که کلیسای ایران هیچگاه مستقلاً اعتقادات مشخصی شکل . گویی رهبران کلیسای قلمرو ساسانیان از خود نظر الهیاتی خاصی اند و اصول اعتقاداتشان همواره از غرب «وارد می» . فراموش نکنیم که اعتقادنامهٔ نیقیه زمانی از سوی رهبران کلیسای ایران پذیرفته شد که حدود یکصد سال از تصویب آن می‌گذشت، آن هم به همت مارونای غربی! عقاید نستوریوس نیز از غرب وارد شد و ابداع کلیسای ایران نبود.

جز مدرسهٔ الهیات نصیین که آن هم در اواخر قرن پنجم به دنبال رویدادی تلخ دایر گردید، نمی‌بینیم که تا این برهه از زمان مرکزی برای تعلیم و تربیت خادمین کلیسا وجود داشته باشد. فقط گفته می‌شود که آکاسیوس در دورهٔ پاتریارخی خود مدرسه‌ای در تیسفون، پایتخت ساسانی دایر کرده است. این نیز مربوط می‌شود به نیمه دوم قرن !

میزان گسترش مسیحیت در فلات ایران

از تعداد اسقفانی که در این دوره در شوراهاى مختلف حضور یافته‌اند، می‌توان این نتیجه را گرفت که در این دوره، مسیحیت در بسیاری از نقاط فلات ایران جا افتاده بوده است. از اسنادی که از شورای دادیشوع () باقی مانده، می‌دانیم که دست‌کم در این مناطق از فلات ایران مسیحیت تا آن حد استقرار یافته بوده که حضور یک اسقف را ضروری ساخته است: جزایر خلیج فارس امروزی فارس ، آذربایجان، اصفهان، ری، سیستان ، مرو و هرات.

همانطور که در اوائل این بخش اشاره کردیم، شخصی به نام سموئیل که اسقف طوس بود، دادیشوع را در رسیدن به مقام مطرانی کل یاری رساند. همین اسقف سموئیل در نبرد علیه مهاجمین به حکومت ساسانیان خدمت کرده بود. وجود چنین اسقفی در شهر ، بیانگر رواج مسیحیت در فلات ایران و در میان اقوام آریایی می .
به اطلاعاتی از کمیت و کیفیت مسیحیت در این مناطق و چگونگی زندگی فردی و اجتماعی آنان در دست نیست.

تکلیف برای دانشجو : در رابطه با بدعت نستوریوس و عقاید نستوری و شورای افسس و شورای کالسدون کمی مطالعه کنید.

می‌توانید برای این مطالعه به کتب مختلف مسیحی مراجعه نمایید. کتاب تاریخ تفکر مسیحی نوشته تونی لین به ترجمه روبرت آسریان به فارسی موجود است که در آن به این موضوع پرداخته شده است.

، دوره آرامش کلیسا

دوران شکوفایی

در آخرین بخش از حکومت درازمدت ساسانیان، مسیحیت دوره‌ای نسبتاً آرام را گذراند و مجال یافت تا هم از نظر کیفی و هم از نظر کمی رشد و توسعه یابد. این آرامی دو دلیل می‌تواند داشته باشد؛ یکی اینکه کلیسای ایران در این دوره، چه از لحاظ تشکیلات و چه از لحاظ اصول عقاید، از کلیسای روم (روم شرقی یا بیزانس) جدا شده بود؛ دیگر آنکه رهبران مملکت شاید به این نتیجه رسیده بودند که بهتر است مسیحیان ایران در داخل کشور احساس امنیت کنند تا اینکه برای امنیت خود، چشم به غرب بدوزند. بهرحال آزادی و امتیازی که یزدگرد اول به مسیحیان داده بود، کم و بیش محترم شمرده می

با اینحال، جفاها و آزارهای پراکنده گاه به گاه به چشم می‌خورد. این جفاها معمولاً زمانی رخ می‌داد که جنگی با روم درمی‌گرفت. در چنین دوره‌هایی، موبدان از تحریک رهبران سیاسی برای آزار رساندن به پیروان دینی که رقیب سرسخت دین زرتشت بشمار می

در این دوره، شاهد ظهور رهبران شایسته‌ای هستیم همچون مارآبای اول. مسیحیت در مناطق مختلف فلات ایران استوار شد و عده‌ای بیشتر از زرتشتیان به مسیحیت گرویدند، گرچه از تعدادشان اطلاعی نداریم. در بخشهای زیر به شرح این شکوفایی و وضعیت کلی مسیحیت در این دوره زمانی می‌پردازیم.

پاتریارخی بابایی (-)

پس از مرگ آکاسیوس، شخصی به نام بابایی به پاتریارخی انتخاب شد (-). او ظاهراً از دانش اندکی برخوردار بوده و برخی معتقدند که حتی سواد خواندن هم نداشته است. م‌الهی که در این دوره حساس کلیسای ایران شدیداً مطرح بوده ای مناسب پردازد. با اینحال، او از قابلیت مدیریت بالایی برخوردار بود و توانست بدون درگیر شدن در پیچ و خمهای امور الهیاتی مربوط به عقاید نستوری و مونوفیزیته گیری حاد علیه مونوفیزیته‌ها، اتحاد کلیسا را حفظ کند و صلح و آشتی را میان اسقفان برقرار سازد.

ضعف بابایی در الهیات را "نرسای" جبران می‌کرد. همانطور که در فصل پیشین ذکر شد، او دوست بارصنوما بود و در امور مدرسه الهیات نصیبین با او همکاری داشت و سرانجام ریاست آن را عهده دار شد. اعتقادات نرسای کاملاً نستوری بود. این امر از های او آشکار است. های او، شکست نستوریوس بعلت

دهی سیریل در شورای افسس بوده است. او می‌نویسد: «مسیح در دو طبیعت دو شخصیت و یک حضور، تجسم یافت». این حاکی از اعتقادات ضدمونوفیزیته اوست. از آن زمان به بعد، این جمله، شعار نستوریان بوده است. نستوریه‌ها چنان نرسای را گرامی می‌داشتند که او را « گرامی می‌نامیدند. نرسای و بارصنوما شدیداً پیرو عقاید نستوریوس بودند.

دوره اغتشاش (-)

پس از مرگ پاتریارخ بابایی در سال ، رهبری کلیسای ایران به شماس اعظم او، سیلاس در این مقام باقی ماند. سیلاس شخص دانشمندی بود و مورد توجه پادشاه ایران اما از اخلاقیات بالایی برخوردار نبود. دغدغه "سیلاس" بیشتر ارضای جاه‌طلبی‌های خانوادگی‌اش بود تا رسیدگی به امور کلیسایی. او پیش ، داماد خود را که پزشک بود، به

جانشینی خود برگزید اما اسقفان علیه این امر به پا خاستند و شخص دیگری را به این منصب گماردند. اینک دو پاتریارخ برای کلیسای قلمرو ساسانی وجود داشت و هر یک می‌کوشید تا حمایت شاه را جلب کرده، موقعیت خود را استحکام بخشد. ا
که از این شقاق خرسند می‌نمود، از تصمیم‌گیری طفره رفت. این وضع حدوداً به مدت پانزده یا شانزده سال ادامه داشت و هر یک از پاتریارخها ضمن تکفیر دیگری، می‌کوشید اسقفان و کشیشان بیشتری را به خدمت بگمارد تا هواداران بیشتری داشته باشد.

اینکه سرانجام در سال ، شخصی به نام پوئس که نه فقط مورد احترام هر دو طرف بود، بلکه از مقربان شاهنشاه ساسانی نیز بود، به پاتریارخی برگزیده شد. بدبختانه تصدی این مقام درگذشت. اما از میان این رویدادهای آشفته، شخصیتی برجسته وارد میدان که می‌رفت تا برای همیشه موجب افتخار کلیسای ایران باشد .

مارآبای اول، پاتریارخی متفاوت (-)

پیشینه مارآبا

شخصی متفاوت به پاتریارخی برگزیده شد که در قداست ، کفایت و تدبیر، ای درخشان در کلیسای ایران می‌باشد. این شخص « » . او یک پارسی و زرتشتی‌زاده بود و بسبب تحصیلات و دانش خود، خیلی زود مناصب مهم دیوانی را در نزد حاکم یکی از ایالات اشغال نمود. شرح گرویدن او به مسیحیت جالب است. می‌گویند که روزی او قصد داشت با قایق از رود دجله عبور کند؛ دید که یک یهودی یوسف نام در قایق است. امر کرد که او را بیرون کنند. قایق براه افتاد اما بعلت شروع طوفانی شدید نتوانست بجلو براند. لاجرم باز گشتند. این امر دو بار تکرار شد. مار آبا احساس کرد که طوفان شاید بعلت خشونت‌ی در گرفته که او در حق آن مرد یهودی روا داشته است. فت که او را به قایق درآورند. قایق به سلامت به ساحل دیگر رود رسید. در آنجا مار آبا پی برد که آن شخص مسیحی است. او چنان تحت تأثیر آن واقعه و ملایمت و فروتنی و ادب آن فرد قرار گرفته بود که مناصب خود را رها کرد، ایمان آورد و تعمید یافت.

این ماجرا گرچه ممکن است آمیخته به افسانه باشد، اما حاکی از آنست که او تحت تأثیر حسن رفتار یک مسیحی، به این ایمان روی آورده است. او پس از گرویدن به مسیحیت، برای تحصیل الهیات به اسکندریه و مصر رفت. سپس رهسپار نصیبین گشت و در آنجا اعتقادات نستوری را پذیرفت. او تصمیم داشت در آنجا ترک دنیا اختیار کند و راهب شود. اما به تشویق اسقف آن شهر، به تعلیم الهیات پرداخت. آوازه پاک‌ی و دانش او چنان پیچید که در سال بدون هیچگونه اعتراضی به اتفاق آراء به پاتریارخی کلیسای امپراطوری ساسانی برگزیده شد.

به نقاط مختلف سفر کرد و به کلیساها سرکشی نمود تا اختلافات و تلخیهای گذشته را برطرف کند و سر و سامانی به اوضاع بدهد. او در این کار بسیار موفق بود. در مناطقی که در اثر شقاق سالهای قبل، دو نفر مدعی مقام اسقفی بودند، او توانست به قضاوت بنشیند و یکی از آن دو را عادلانه در خدمت خود ابقا نماید.

علاوه او توانست به اخلاقیات کلیسا که به دنبال اوضاع نابسامان رهبری بسیار نزول کرده بود، سر و سامان ببخشد. بدینسان گرای و فساد اخلاقی رهبران کلیسا، و خصوصاً رسم ازدواج با محارم که در میان زرتشتیان رایج بود و بر مسیحیان نیز تأثیر گذارده بود، با موفقیت مبارزه کرد.

او در طی سفرهای خود در مناطق مختلف، متوجه شد که عامه مسیحیان تا چه حد از اصول ایمان خود بی‌خبرند. لذا بی‌درنگ دست به تدوین « نامه ایمان » زد که به زبانی بسیار ساده اعتقادات اصول مسیحیت را بازگو می‌کرد. بر همه مسیحیان واجب شد که این اعتراف‌نامه را بیاموزند و حفظ کنند.

او همچنین مدرسه الهیاتی را که در تیسفون قبلاً تحت پاتریارخی آکاسیوس تأسیس شده بود، به شکل مدرسه الهیات نصیبین تجدید سازمان کرد و آن را احیا نمود .

، او موفق شد کلیسایهای جدیدی در اطراف تیسفون، در جزیره هرمز و در شهر ادسا تأسیس کند.

از آنجا که مار آبا توانسته بود رابطه نزدیکی با پادشاه ساسانی انوشیروان، برقرار کند، حسادت موبدان برانگیخته شد و ایشان شروع به دسیسه‌چینی کردند. سرانجام پادشاه مجبور شد او را به آذربایجان بفرستد و در آنجا او را محبوس کند. به او پیشنهاد شد که اگر از دعوت زرتشتیان به مسیحیت دست بردارد، آزادی را به او باز خواهند گرداند. اما او زندان را به این آزادی ترجیح داد. بعد از مدتی اجازه دادند تا در ای تحت نظر باشد. او از این محل نیز به رتق و فتق امور کلیسایی و ارشاد مسیحیان پرداخت. تا اینکه موبدان یک مسیحی از دین برگشته را مأمور کردند که او را بقتل برساند. این طرح ناموفق ماند. مارآبا بدون اجازه پادشاه، به تیسفون باز گشت. پادشاه از دیدن او متعجب شد و جویای کیفیت ماجرا گردید. مار آبا اظهار داشت که مایل به عادلانه محاکمه شود. اما باز در اثر توطئه‌چینی موبدان به

در همین اثناء، شورش در خوزستان به رهبری یکی از پسران انوشیروان که از یک زن مسیحی متولد شده بود، رخ داد. موبدان مسیحیان و شخص مار آبا را مسؤول این قلمداد کردند. مار آبا برای اثبات وفاداری خود به پادشاه و کشور، پیشقدم شد که به خوزستان برود و شورش را آرام کند. چنین نیز کرد، اما در اثر فشارهایی که طی سالیان دراز بر او وارد شده بود، در همان زمان یعنی سال

، مار آبا خدمت بزرگ و مؤثری در جهت تحکیم کلیسای نستوری ایران نمود. تقوا و دانش او چنان عمیق و اصیل بود که حتی تحسین محققین و نویسندگان کاتولیک را نیز برانگیخته است.

همانطوریکه تا به حال چندین بار اشاره کردیم به طور کلی موقعیت مسیحیان و زرتشتیان در ایران و روم، از شرایط سیاسی تأثیر می پذیرفت و در قراردادهای میان دو امپراتوری ایران و روم، دو امپراتوری متعهد شدند که نسبت به مسیحیان و زرتشتیان در سرزمین های یکدیگر از سخت گیری خودداری کنند. داستانهای زیادی از جانبازی برخی از مسیحیان ایرانی در زیر جفاهای امپراطوران ساسانی نقل شده است از جمله:

" گلدخت" یکی از بستگان خسرو انوشیروان نیز بر اثر تماس با اسیران جنگی بیزانس به مسیحیت گروید و چون در ایمان مسیحی خود استوار ماند، او را به فراموش خانه

یعنی زندان هائی که زندانی برای سالیان دراز در آنجا مانده و به فراموشی سپرده می شد ، فرستادند . در فراموش خانه نمایندگان "موریس" امپراتور روم که برای امضای قرارداد صلح به ایران آمده بودند با گُلندخت دیدار کردند و اگرچه ترتیب آزادی او داده شده بود ولی او شهادت را پذیرا شد و در سال 591 میلادی جان خود را برسر ایمانش

همانطوریکه گفتیم یکی از فرزندان انوشیروان به مسیحیت گروید. در شاهنامه فردوسی از " نوشزاد" پسر خسرو انوشیروان پادشاه ساسانی و داستان زندگی او سخن رفته است . نوشزاد که بسیار هم مورد مهر پدر بود از مادری ترسا (مسیحی) زاده شده بود . فردوسی می گوید که انوشیروان زنی زیبا داشت که پیرو آئین مسیح

فردوسی می گوید که همسر مسیحی انوشیروان که زنی پرمایه و زیبا روی و سخن سنج و نرم خوی بود ، پسری به نام نوشزاد می زاید که چون بزرگ می شود و نیک و بد را از هم باز می شناسد ، آئین مسیح را بر می گزیند و " زند" و "اوستا" را درست نمی

در شعر بالا " آستش" کوتاه شده " اوستای آش" است . اوستا کتاب دینی زرتشتیان است و زند تفسیری است که در زمان ساسانیان به زبان پهلوی بر آن نوشته شده است . آشکار است که روی برگردانیدن از آئین مَزَدِیَسَنا(زرتشت) ، بر انوشیروان گران می آید . زیرا در زمان ساسانی ، زرتشتی گری ، دین رسمی شاهنشاهی ایران بود ، بنابراین گرویدن فرزند شاه به مسیحیت تنها جنبه دینی نداشت بلکه پیامد های سیاسی نیز داشت ، به ویژه که در آن زمان مسیحیت دین رسمی ، امپراتوری روم شرقی بود که دشمن دیرینه و سرسخت شاهنشاهی ساسانی به شمار می رفت . انوشیروان فرمان می دهد تا نوشزاد را در کاخ خودش زندانی کنند. کاخ نوشزاد در جندی شاپور بود . چندی پس از این زمانی که انوشیروان از جنگ با روم باز می گردد ، کهن سالی و رنج راه او را بسیار ناتوان می دارد و به نوشزاد خبر می دهند که انوشیروان مرده است . نوشزاد با شنیدن این خبر از کاخ خود بیرون می آید و بسیاری از زندانیان را آزاد می کند و گروهی بسیار از مسیحیان و غیر مسیحیان گرد او فراهم می آیند .

نوشزاد همه کسانی را که به جرم دیوانگی در زندان انوشیروان بودند رها می سازد و همه مسیحیان (جائلیق = کاتولیک ، سکوبا = اسقف ، دگرگون شده Episcople یونانی که به معنای ناظر است) و دیگران گرد او می آیند و وی لشگری شامل سی هزارتن فراهم می آورد و مادر او که از انوشیروان ثروتی یافته بود ، آن را در اختیار پسرش قرار می دهد .

اد شهرهای اهواز و شوشتر را تسخیر می کند و کسی را یارای ایستادگی در برابر او نبود . نوشزاد نامه ای هم به قیصر روم می نویسد و یادآوری می کند که او هم کیش و هم رای قیصر است .

چون این خبر به انوشیروان در تیسفون (مدائن) می رسد ، روزگار در پیش او تیره و تاریک می گردد. انوشیروان به مشاوران خود می گوید که به پیکار نوشزاد بروند ولی او را نکشند تا شاید از راه مسیح باز گردد. یکی از رایزنان انوشیروان به نام مهرنوش می گوید که سپاهیان نوشزاد همه مردانی از جان گذشته هستند و نباید آنها را ناچیز شمرد

کوتاه سخن این که فرستادگانی به سوی نوشزاد می روند و پیام پدر را به او می دهند و به او می گویند که تو را با سپاه انوشیروان یارای برابری نیست و چرا دین کیومرث و هوشنگ و طهمورث را وا گذاشته ای و به دین مسیح گرویده ای ؟ فرستاده می گوید : مسیح فریبکار بود و اگر فرزندان با مسیح بود یهودیان هرگز نمی توانستند او را بکشند

نوشزاد به پیروز که فرستاده انوشیروان است پاسخ می دهد که من هرگز دین خسرو (کسری) را نمی پذیرم. سپس می افزاید مسیح اگر کشته شد برای این نبود که فرزندانی از وی دور شده بود بلکه او به سوی یزدان پاک بازگشت و اگرهم کشته شوم باکی نیست .

در جنگی که در می گیرد باران تیر بر سپاه نوشزاد می بارد و یکی از تیرها قلب او را می شکافد. نوشزاد به درون سپاه خود باز می گردد . اسقف را فر می خواند و می گوید به مادرم بگو که مرا به رسم و آئین مسیحا به خاک بسپارند. مرگ نوشزاد نه تنها برای مادر و هوادارانش غم انگیز است بلکه انوشیروان و همه ایرانیان را غمگین می سازد. نوشزاد شاهزاده ای است دوست داشتنی که همه مردم و به ویژه پدرش یعنی انوشیروان او را بسیار دوست می داشتند . مرگ او که فقط بر سر ایمان مسیحی او پیش می آید همه را غمگین می سازد . این صحنه از شاهنامه یادآور مرگ سهراب و سیاوش است . شخصیت هایی که بی گناهی آنان بر همه آشکار بود و مرگشان برای هیچ کس شادی آور نیست . سپاه انوشیروان کسی از سپاهیان او را نمی کشند و چیزی را به تاراج نمی برند. نوشزاد از جنگ با پدر خشنود نیست ولی خوب می داند که نمی تواند از آئین مسیح دست بردارد . نوشزاد خوب می داند که پدرش یعنی خسرو انوشیروان از مرگ او بسیار غمگین خواهد شد . نوشزاد پس از زخمی شدنش با سپاهیان خود به اسقف چنین می گوید :

در این دوران اگرچه هنوز قدرت خسرو انوشیروان که از پشتیبانی موبدان و اربان بزرگ برخوردار بود عامل کنترل کننده نیرومندی بود، ولی جامعه ایران از درون در حال دگرگونی بود. اختلاف طبقاتی شدید، دشمنی و فساد شدید درون دربار و طبقه حاکم، سرکوب شدن جنبش های اصلاح طلبانه اجتماعی، جامعه ایرانی را از درون پاره می کرد.

جانشینان مارآبا

در نیمه دوم سده ششم و نیمه نخست سده هفتم، پادشاهان ساسانی که شاهد گسترش مسیحیت در سراسر قلمرو خود و حتی در فراسوی آن بودند، لازم دیدند دخالت خود را در گزینش و انتصاب پاتریارخ افزایش دهند. از اینرو، پس از د پزیشک خود یوسف را که در مدرسه نصیبین تحصیل کرده بود، به پاتریارخی کلیسای ایران برگزید بدون اینکه موافقت یا حتی نظر اسقفان را جلب کرده باشد. این امر مورد مخالفت اسقفان قرار گرفت، اما یوسف تا سال ۶۰۰ بر این مسند تکیه زد. جانشینان او نیز همگی میبایست تأیید و دست می

گرفتند، ملقب به خسرو پرویز (۶۰۰ - ۶۲۸)، واپسین پادشاه بزرگ دودمان ساسانی، اسقفان با استفاده از نیرنگی ظریف، شخصی را به پاتریارخی برگزیدند که هم ر او بود (گریگور اول - ۶۰۰). خسرو پرویز که در مقابل کار انجام گرفته بود، به این انتخاب تن در داد، اما پس از مرگ این پاتریارخ در سال ۶۰۰، برای مدت مانع از انتخاب پاتریارخی جدید گردید. چون خسرو پرویز در سال ۶۰۰ قتل رسید، یسوع یهب د به رهبری کلیسای ایران برگزیده شد. او در میان پاتریارخان ناتوان این دوره، چهره ای برجسته و (۶۰۰ - ۶۲۸) درایت او چنان بود که پادشاه جدید، قباد دوم، او را نزد امپراتور بیزانس گسیل داشت تا معاهده صلحی برای خاتمه به جنگهای خانمانسوز دوره پدرش تدوین نماید. یسوع یهب همچنین توانست نقشی بسیار حساس در دوره بسیار بحرانی انتقال قدرت از حکومت ساسانیان به حکومت خلفای عرب ایفا کند و کلیسا را از این ورطه خطرناک به سلامت عبور دهد.

کشمکش با مونوفیزیتها

در نیمه دوم قرن ششم ای از رویدادها، عقاید مونوفیزیتهی در قلمرو ساسانیان رواج یافت. یک عالم الهی به نام حنانا به ریاست مدرسه الهیات نصیبین گمارده شد. وی در ، به عقاید مونوفیزیتهی گرایش یافت که مدتی پیش از آن، توسط شخصی به «یعقوب بار ادا» در نواحی سوریه گسترش یافته بود (از اینرو، مسیحیان مونوفیزیت را یعقوبی نیز می نامند). حنانا به تعلیم این عقاید به محصلین مدرسه نصیبین پرداخت.

همزمان با این امر، گابریل، پزیشک خسرو پرویز نیز برای سرپوش گذاشتن بر اعمال غیر اخلاقی خود، از ایمان نستوری خود به اعتقاد مونوفیزیتهی پیوست و در جریان این امر، شیرین، همسر ارمنی و مسیحی خسرو پرویز را نیز با خود همدستان ساخت.

کار تا آنجا بالا گرفت که در برهه ای از سلطنت خسرو پرویز چیزی نمانده بود که یکی از پیروان مونوفیزیتهای به مقام پاتریارخی برسد. دربار ساسانی نیز ترجیح می داد که مسیحیان قلمروشان در میان خود اختلاف داشته باشند و به ترویج مسیحیت در میان زرتشتیان نپردازند.

مبارزه با اعتقادات مونوفیزیتهی نیرو و وقت بسیاری از کلیسای نستوری ایران گرفت.

در قرن هفتم و در دوره سقوط ساسانیان

توسعه رهبانیت و دیرنشینی

همزمان با پاتریارخی مار آبا و جانشینش یوسف (-)، نهضت رهبانیت نیز در میان مسیحیان ایران تقویت و توسعه می‌یافت.

یک کشیش نستوری از اهالی بین‌النهرین، بنام ابراهیم، که در نصیبین تحصیل الهیات نموده بود، به مصر رفت و شدیداً تحت تأثیر دیرنشینی مصر قرار گرفت. او تصمیم گرفت همان نظام دیرنشینی مصری را در ایران پیاده کند. لذا صومعه‌ای بر کوه ایزلا در نزدیکی نصیبین دایر کرد و خیلی زود عده‌ای نزد او گرد آمدند. به این ترتیب او نظام دیرنشینی و رهبانیت ایران را متشکل کرد. در این زمان به بعد، صومعه کوه ایزلا تبدیل به پرنفوذترین مرکز مذهبی کلیسای نستوری گردید و راهبان آن از لحاظ قدرت و نفوذ، درست بعد از شخص پاتریارخ قرار می‌گرفتند.

الگویی که ابراهیم ارائه کرد، سرمشقی برای سایر صومعه‌ها گردید و خیلی سریع دیرهایی تأسیس و یا دیرهای قدیمی طبق مقررات آن سازماندهی شدند. لباس راهبین بی‌شبهت به لباس دراویش ایران نبود. آنان عبایی بر تن می‌کردند، روی آن نیم ای می‌پوشیدند و کمربندی به کمر می‌بستند، صندل به پا داشتند و چوبدستی بدست می‌گرفتند. آنان روزی هفت بار برای دعا و عبادت گرد می‌آمدند که بعداً به چهار بار تقلیل یافت. ایشان گیاهخوار بودند و فقط روزی یکبار به هنگام ظهر غذا می‌خوردند. نخستین شرط پذیرش در دیر بود. افرادی قابل و دیگران به کار کشاورزی مشغول می‌شدند. هر راهب بعد از سه سال موافقت رئیس دیر، می‌توانست انزوای کامل اختیار کند. اسقف هر ناحیه مستقیم اموال هر دیر بود.

پس از ابراهیم، شخصی به نام مار بابایی کبیر (-) به رهبری صومعه ایزلا انتخاب شد (این شخص را نباید با بابایی پاتریارخ اشتباه کرد). این راهب بزرگ بین سالهای ۳۰۰ الی ۳۵۰ که منصب پاتریارخی کلیسای ایران به علت مخالفت خسرو پرویز خالی مانده بود، نقش مهمی در رهبری امور کلیسا ایفا کرد. او علاوه بر وظیفه مهم رهبری امور کلیسای ایران، آثار مهمی نیز در علوم الهی خلق کرد. کتاب او بنام کتاب اتحاد (یعنی اتحاد الوهیت و انسانیت در مسیح) هنوز هم گویاترین کتاب در زمینه عقاید نستوری است.

در پایان کار ساسانیان

معروف به خسرو پرویز، حدود ۶۰۰ (بیزانس) سپری کرد. این جنگ نه فقط سرنوشت ایران، بلکه اگر اغراق نباشد، سرنوشت دنیا را در مسیر جدیدی قرار داد. در اثر این جنگ‌های پی در پی، ایران و بیزانس ناتوان شدند که برای ایستادگی در برابر قدرتی نوظهور و تازه‌نفس را نداشتند: قدرت لشکریان

خسرو پرویز از حدود سال ۶۰۰ که کشته شد، با روم (بیزانس) در جنگ بود. پاتریارخ کلیسای ایران نیز در میدان جنگ حاضر بود تا برای لشکریان دعا کند. زمانی که پاتریارخ وقت در خالی ماند، خسرو پرویز اجازه نداد پاتریارخ جدیدی انتخاب شود و این منصب تا سال ۶۰۰ الی ۶۰۱ در این زمان، راهب خداترس و برجسته ار بابایی که شرح او در بالا آمد (نه بابایی پاتریارخ) ای در غیاب پاتریارخ برای کلیسا انجام داد. خسرو پرویز تا سال ۶۰۰ موفقیت چشمگیری در جنگ بدست آورد. او مصر، انطاکیه، دمشق را تصرف کرد و تا نزدیکی کنستانتینوپل نیز پیش رفت. به هنگام تصرف اورشلیم، صلیب مقدسی که به صلیب مسیح منسوب است را نیز با خود به ایران آورد.

متوقف شد. امپراطور جدید روم، سپاه ایران را عقب راند، سرزمینهای تصرف شده را باز ستاند و وارد دره دجله و فرات گردید. در این مرحله، آزاری بر مسیحیان روا آوری پول لازم برای تأمین هزینه‌های جنگ بود. بعضی از مسیحیان ثروتمند کشته شدند و اموالشان مصادره گردید. در این میان، به اسم یک مسیحی نستوری غیور برمی‌خوریم، بنام یزدین که از بلندپایگان دربار بود؛ او به شهادت رسید و اموالش مصادره شد و همسرش شکنجه شد تا محل گنج مخفی خود را بروز دهد. گرچه شیرین، همسر خسرو پرویز مسیحی بود، اما گویا نفوذ لازم برای ممانعت از این آزارها را نداشت.

در مقابل پیشرویهای رومیها، خسرو به پایتخت عقب‌نشینی کرد. در آنجا قیامی صورت گرفت و خسرو بدست پسرش قباد دوم کشته شد (). دنباله ماجرا بسیار غمانگیز است. پادشاهان مختلف یکی پس از دیگری بر تخت سلطنت نشستند. اما هیچیک قادر نبودند اوضاع اقتصادی و اجتماعی کشور را که در اثر سال جنگ عیب به فقهراء کشیده شده بود، سر و سامان بخشند. در چنین شرایطی که دو ابرقدرت زمان، یعنی ایران و روم در اثر این جنگها تضعیف شده بودند و می‌بایست مشغول جبران خسارات داخلی باشند، نیروی سومى پا به عرصه وجود گذاشت که هیچ مانعی بر سر راه پیشرفت خود نمی‌دید. این نیروی تازه ، از شبه جزیره عربستان تمام دنیای متمدن آن روزگار را متصرف شد. لشکر اسلا طرف مدت کوتاهی امپراطوری ساله و منحط و ازتوپوسیده ساسانی را مضمحل کرد. یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی به هنگام فرار در سال در مرو بدست آسیابانی کشته شد و بساط شاهنشاهی ساسانی برچیده شد.

لابور می‌گوید: «جای تعجب نیست که مسیحیان هیچ کمکی به ساسانیان در مقابله با دشمنانشان نکردند. سریانی‌زبانان بین‌النهرین قرن‌ها بود که به گردن نهادن به ملت‌های غالب عادت کرده بودند؛ هخامنشیان، سلوکیان، اشکانیان، و ساسانیان بدون هیچگونه ترحمی ایشان را استثمار کرده بودند. حال نوبت اعراب بود که این سنت را ادامه دهند. برای یک برده مهم نیست که کدام ارباب را خدمت کند!»

تکلیف برای دانشجو : در رابطه با خسرو پرویز و جنگهای او با روم و روایت به اسارت آمدن صلیب مسیح (البته صلیبی که به صلیب مسیح منسوب است) در کتب تاریخی ایرانی کمی تحقیق و مطالعه کنید؟

محدوده کلیسای نستوری ایران

همانطور که در بخشهای مختلف اشاره شد، از شواهد و قرائن چنین برمی‌آید که مسیحیت در امپراطوری ساسانی عمده در دره حاصلخیز دجله و فرات (بین‌النهرین جایی که تیسفون نیز قرار داشت) و نواحی غربی ایران امروزی (خوزستان، ایلام کردستان و آذربایجان) متراکم بوده است. اطلاعات ما در مورد نواحی مرکزی و شرقی ایران متأسفانه بسیار ناقص است. طبق اسناد باقی ، هفت ناحیه مطران‌نشین در ایران ساسانی موجود بوده که همه بجز مطرانی خراسان اطراف دره دجله و فرات قرار داشته است. چندین اسقف‌نشین نیز وجود داشته که مستقیماً زیر نظر پاتریارخ بوده‌اند. این هفت مطرانی عبارتند از:

- مطرانی کاشخَر (منطقه اطراف تیسفون)
- مطرانی نصیبین
- مطرانی تِردون (منطقه اطراف بصره)
- مطرانی هدیابنه (یا حدیاب، منطقه اطراف اربیل)

- مطرانی گرمایی (منطقه اطراف کرخه)

- مطرانی خراسان (مرو)

- مطرانی آتروپاتن (آذربایجان مرکز مطرانی تبریز)

(بعدها مطران نشینهای دیگری نیز در اصفهان، نیشابور، هرات و سیستان تشکیل شده است. کم و کیف مسیحیت در این نواحی متأسفانه اطلاعی نداریم. طبق نوشته مافت ر نیمه اول سده هفتم، کلیسای ایران دارای مطرانی و

تأملی در باره مسیحیت این دروه

دوره استحکام، توسعه و شکوفایی

همانگونه که در آغاز این فصل متذکر شدیم، مسیحیت در قلمرو ساسانی سرانجام پس از تحمل چند قرن کشمکش و جور و ستم و فشار و محدودیت، بالاخره توانست تا حدی روی پای خود بایستد. در این دوره است که شاهد شکوفایی مسیحیت در ایران ساسانی می‌باشیم. سرانجام رهبران برجسته‌ای چون مار آبا، ابراهیم ایزلا، و مار بابایی کبیر در صحنه مسیحیت ایران ظاهر شدند. البته وجود چنین افراد برجسته‌ای دلیل بر آن نیست که ضعف اخلاقی و معنوی که در فصل‌های پیشین مورد اشاره قرار دادیم

افزایش تعداد مناطق مطرانی و اسقف‌نشین شاهد بر گسترش مناطق مسیحی‌نشین می‌باشد. این مناطق جدید قطعاً دارای اهمیت زیادی بودند، طوری که وقتی یزدگرد سوم در مرو کشته شد، مراسم خاکسپاری او را اسقف این شهر به

گفته می‌شود که یکی از پسران خسرو انوشیروان (خسرو اول) مسیحی شده بود. صرف اعتبار این نکته موجب معاهده صلحی که میان خسرو اول و حکومت بیزانس در سال شد، می‌دانیم که تبلیغ مذهبی متقابل میان زرتشتیان و مسیحیان منع گردید. این خود حاکی از آن است که فعالیت‌های تبلیغی مسیحیان در میان زرتشتیان به قدری زیاد بود که برای جلوگیری از گرایش ایشان به مسیحیت، قید آن در یک معاهده صلح به‌عنوان یک تضمین سیاسی ضروری می‌نمود. اما آنچه که از شواهد تاریخی بر می‌آید، اینست که این گرایش در میان نجبا و زادگان وجود داشت، نه در میان توده مردم.

گسترش رهبانیت، علی‌رغم برخی مضراتی که داشت، نکته بسیار برجسته‌ای در مسیحیت دوره ساسانی می‌باشد. کانون راهبان همواره گهواره دانش و اندیشه مسیحی بوده است. ی همچون آفرات در سده چهارم، و مار بابایی در اوائل قرن هفتم، شاهد بر این مدعا است.

محدوده کلیسای نستوری ایران

همانطور که در بخشهای مختلف اشاره شد، از شواهد و قرائن چنین برمی‌آید که مسیحیت در امپراطوری ساسانی عمده در دره حاصلخیز دجله و فرات (بین‌النهرین جایی که تیسفون نیز قرار داشت) و نواحی غربی ایران امروزی (خوزستان، ایلام کردستان و آذربایجان) متمرکز بوده است. اطلاعات ما در مورد نواحی مرکزی و شرقی ایران متأسفانه بسیار ناقص است. طبق اسناد باقی

حیه مطران‌نشین در ایران ساسانی موجود بوده که همه بجز مطرانی خراسان اطراف دره دجله و فرات قرار داشته است. چندین اسقف‌نشین نیز وجود داشته که مستقیماً زیر نظر پاتریارخ بوده‌اند. این هفت مطرانی عبارتند از:

- مطرانی کاشخر (منطقه اطراف تیسفون)

- مطرانی نصیبین

- مطرانی تردون (منطقه اطراف بصره)

- مطرانی هدیابنه (یا حدیاب، منطقه اطراف اربیل)

- مطرانی گرمایی (منطقه اطراف کرخه)

- مطرانی خراسان (مرو)

- مطرانی آتروپاتن (آذربایجان مرکز مطرانی تبریز)

(بعدها مطران نشینهای دیگری نیز در اصفهان، نیشابور، هرات و سیستان تشکیل شده است. کم و کیف مسیحیت در این نواحی متأسفانه اطلاعی نداریم. طبق نوشته مافت، در نیمه اول سده هفتم، کلیسای ایران دارای مطرانی و

تأملی در باره مسیحیت این دوره

دوره استحکام، توسعه و شکوفایی

همانگونه که در آغاز این فصل متذکر شدیم، مسیحیت در قلمرو ساسانی سرانجام پس از تحمل چند قرن کشمکش و جور و ستم و فشار و محدودیت، بالاخره توانست تا حدی روی پای خود بایستد. در این دوره است که شاهد شکوفایی مسیحیت در ایران ساسانی می‌باشیم. سرانجام رهبران برجسته‌ای چون مار آبا، ابراهیم ایزلا، و مار بابایی کبیر در صحنه مسیحیت ایران ظاهر شدند. البته وجود چنین افراد برجسته‌ای دلیل بر آن نیست که ضعف اخلاقی و معنوی که در فصل‌های پیشین مورد اشاره قرار دادیم

افزایش تعداد مناطق مطرانی و اسقف‌نشین شاهد بر گسترش مناطق مسیحی‌نشین می‌باشد. این مناطق جدید قطعاً دارای اهمیت زیادی بودند، طوری که وقتی یزدگرد سوم در مرو کشته شد، مراسم خاکسپاری او را اسقف این شهر به

گفته می‌شود که یکی از پسران خسرو انوشیروان (خسرو اول) مسیحی شده بود. صرف

اعتبار این نکته موجب معاهده صلحی که میان خسرو اول و حکومت بیزانس در سال شد، می‌دانیم که تبلیغ مذهبی متقابل میان زرتشتیان و مسیحیان منع گردید. این خود حاکی از آن است که فعالیت‌های تبشیری مسیحیان در میان زرتشتیان به قدری زیاد بود که برای جلوگیری از گرایش ایشان به مسیحیت، قید آن در یک معاهده صلح به‌عنوان یک تضمین سیاسی ضروری می‌نمود. اما آنچه که از شواهد تاریخی بر می‌آید، اینست که این گرایش در میان نجبا و زادگان وجود داشت، نه در میان توده مردم.

گسترش رهبانیت، علی‌رغم برخی مضراتی که داشت، نکته بسیار ای در مسیحیت دوره ساسانی می‌باشد. کانون راهبان همواره گهواره دانش و اندیشه مسیحی بوده است. وجود بزرگانی همچون آفراهات در سده چهارم، و مار بابایی در اوائل قرن هفتم، شاهد بر این مدعا است.

مسیحیت و حکومت

در این دوره از تاریخ ایر ، خصوصاً از زمان خسرو انوشیروان، رابطه حکومت با کلیسا رو به بهبود نهاد. با اینحال، مسیحیان حتی در آن زمان نیز «اهل ذمه» بودند. ایشان شهروندان درجه دو به شمار می آمدند و به جز در میان همکیشان خود، هیچ نفوذی در امور سیاسی و اجتماعی نداشتند. طبق قانون ایشان هیچگاه همپراز شهروندان زرتشتی به حساب نمی آمدند. طبق برخی اسناد، مسیحیان حتی گاه مجبور بودند جامه خاصی بر تن کنند تا از زرتشتیان متمایز گردند. جالب توجه است که این سیاست بعدها در دوره اسلامی نیز پی گرفته شد.

مسیحیان اکثراً طبقه متوسط جامعه را تشکیل می دادند، حتی اگر به خاطر حرفه خود ثروتمند نیز می شدند. پیشه مسیحیان اغلب امور دیوانی یا بازرگانی یا صنعت گری بود. حرفه پزشکی تقریباً به طور انحصاری در اختیار مسیحیان بود. شمار اندکی از آنان زمینداران بزرگ بودند. اما هیچیک از مسیحیان هرگز به مقامات نظامی نمی

، خروج از دین زرتشت و گرویدن به مسیحیت ارتداد به شمار می قانون ساسانیان مجازات این اقدام، اعدام بود و واژه هائی چون " مفسد فی الارض " و " محارب با خدا " که امروز در رژیمهای اسلامی به کار می رود ترجمه دقیق " آلوده کننده زمین " و " جنگ کننده با اهورامزدا " است که از دوران ساسانی وام گرفته شده است و البته دین اسلام شدیداً بر این اصول معتقد است.

احتمال مسیحی شدن ایران ساسانی!

در کتاب " نوشته نهال تجدد، چنین ادعا شده است که خسرو پرویز به علاقه فراوانی که به همسر ارمنی و مسیحی خود داشت، در آستانه مسیحی شدن قرار داشت، البته مسیحیت مونوفیزیتی، نه نستوری. در این صورت، ایران ساسانی رسماً مسیحی می شد. در این کتاب، رویدادهای دربار و ارتباط آن با امور کلیسایی، ای نمایشی و نغز بیان شده است. اما سؤالی که پیش می آید این است که چه نوع مسیحیتی؟ مسیحیت تحمیل شده توسط دربار و نجبا، همچون ارمنستان؟ به هر حال، چنین رویدادی رخ نداد.

سریانی یا فارسی

زبان فارسی میانه (پهلوی) تا چه حد در کلیسای ایران رواج داشته است پاسخ قاطع و دقیقی به این سؤال نمی توان داد. شاید کشفیات آتی کمک به حل این معضل بکند، اما تا این تاریخ سند و مدرکی دال بر کاربرد گسترده زبان فارسی در کلیسای ایران در دست نیست.

های پدران کلیسا و مورخین اولیه، نظیر یوحنا زین دهان (سده چهارم) ()، اشاراتی هست به اینکه کتاب زبان پارسیان برگردانده . در تلمود نیز این سؤال مطرح شده که آیا مجاز است که کتاب استر در عید پوریم به زبانهای یونانی، قبطی، ایلامی و مادی خوانده شود یا نه. اما از هیچیک از این اشارات نمی توان این نتیجه را گرفت که کتاب مقدس تا پیش از سده ششم میلادی به زبان فارسی میانه ترجمه شده باشد. شاید منظور از اشاراتی که به زبان «پارسیان» ، زبانهای متداول در امپراطوری ساسانی بوده است؛ در این صورت، مراد زبان سریانی شرقی بوده است.

نخستین نوشته‌های مسیحی به زبان فارسی میانه که در موردشان شواهد و قرائنی محکمی در دست است، متعلق به اواخر سده پنجم میلادی است. طبق این شواهد، پاتریارخ آکاسیوس خلاصه‌ای از اصول اعتقادات مسیحی را از سریانی به فارسی ترجمه کرد تا به حضور قباد اول تقدیم نماید. در همان زمان، معنه شیرازی، اسقف شهر ریو اردشیر (بوشهر)، سرودها، خطابه‌ها و متون آئینی به زبان فارسی تصنیف کرد.

در کتاب «شکند گومانیک ویچار» (توضیحات شک‌شکن) که نوشته‌ای است به فارسی میانه، مربوط به سده نهم در دفاع از دین زرتشت، در بخشهایی که علیه یهودیت و مسیحیت سخن به میان آمده، های متعددی از کتاب فارسی پهلوی . اما متأسفانه از این نقل ها نمی‌توان حدس زد که کتاب در چه زمانی و به چه ترتیبی به فارسی میانه برگردانده شده است.

تنها سند مسیحی که به فارسی میانه در دست است، بخشی از ترجمه مزامیر است که در های صومعه نستوری واقع در شویبانگ در نزدیکی شهر بولایق در صحرای تورفان در ترکستان چین یافته شده است. آنچه که باقی مانده، ترجمه مزامیر به خط پهلوی قدیم می‌باشد. این ترجمه بسیار تحت‌اللفظی است و حاوی اشکالات تفسیری متعددی می‌باشد. این سند نمی‌داند قدیمی‌تر از سده ششم باشد چرا که حاوی اضافات و ملحقاتی برای قرائت در آئین‌های کلیسایی است که توسط مار آبا به زبان سریانی نوشته شده کار رفته، می‌ای قدیمی

در صومعه یادشده، متونی به زبان فارسی جدید (بعد از دوره اسلامی) نیز یافت شده که حاوی آئینها و مراسم کلیسایی است. در میان نوشته‌های سریانی مربوط به آئینهای عید ایفانی (ششم ژانویه، عید شرفیابی مجوسیان نزد عیسی و تعمید مسیح) ای به فارسی جدید نیز باقی مانده است. این قبیل نوشته‌ها گرچه مربوط به دوره ساسانیان و فارسی میانه نمی‌گردد، اما حاکی از آن است که زبان فارسی روزگاری در مراسم کلیسایی به‌کار می‌رفت.

نوشته دیگری نیز در همان صومعه به دست آمده که گرچه باز متعلق به دوره اسلامی است (قرون هفتم و هشتم)، اما لازم می‌دانیم به آن اشاره نمایم زیرا یقیناً بازتاب شرایط دوره پایانی ساسانیان نیز می‌باشد. عنوان این نوشته «زندگی یوحنا دیلمی» . یوحنا (مار یوحانان) از قدسین کلیسای شرق در سده‌های هفتم و هشتم میلادی می‌باشد که در مناطق غربی قلمرو ساسانیان زندگی می‌کرده است. در این شرحی هست در باره اختلافی که در یک صومعه میان راهبان سریانی فارسی‌زبان بر سر زبان مراسم و عبادات رخ داده بود. نوشته شده که یوحنا تحت الهام ای دیگری ساخت تا هر گروه بتواند در صومعه خاص خود به زبان خود نیایش و عبادت نماید. این امر حاکی از گرویدن آریاییان به مسیحیت و اهمیت یافتن زبان فارسی در دوره‌های پایانی ساسانیان و اوایل دوره اسلامی می‌باشد.

عنوان نتیجه‌گیری می‌توان چنین گفت: آنچه که تا امروز مسلم به نظر می‌رسد، این است که زبان فارسی در روزگار ساسانیان جایگاه عمده و مهمی در مراسم و مناسک کلیسایی نداشته است و زبان سریانی همواره زبان غالب باقی مانده است. شاهد این مدعا این است که زرتشتیانی که به مسیحیت می‌گرویدند و به مناصب بالای کلیسایی می‌رسیدند، نامی سریانی برای خود برمی‌گزیدند و فرهنگ سریانی را بر خود می‌ریختند. رز این امر است. با اینحال، شکی نیست که در این دوره از تاریخ مسیحیت، کلیسا شروع به کاربرد زبان فارسی کرده بوده است.

اذهان کنجکاو طبعاً در پی علت این امر می‌باشند. آیا رهبران کلیسای ایران به زبان سریانی تعصب داشتند؟ یا اینکه چند و چون اشاعه مسیحیت در میان زرتشتیان در میان طبقه دهقانان بی‌نیازی بوده که رواج زبان فارسی را در کلیسا ضروری نمی‌دانستند؟ مناسفانه آگاهی و دانش ما از مسیحیت در میان آریاییان آنقدر ناچیز است که امکان هرگونه اظهار نظر قطعی را در این زمینه غیرممکن می‌کند.

خلاق و معنوی

در واپسین دوره حکومت ساسانیان گرچه شاهد ظهور رهبران برجسته‌ای هستیم گمان نمی‌رود که روند کلی اخلاقیات رهبران در مجموع تغییری نسبت به گذشته کرده باشد. این گمان با مشاهده وضع اخلاقی اینان در دو یا سه سده نخست عهد اسلامی تقویت می‌گردد.

ر. پایان این دوره زمانی، باید گفت که مسیحیت به نقطه‌ای از شکوفایی رسید که سبب شد که کلیسا در اوایل دوره اسلامی از جهشی چشمگیر در مقایسه با گذشته برخوردار شود، جهشی که همچون جرقه‌ای نورانی ناگهان درخشید، اما خیلی زود به خاموشی گرایید. در این زمینه در فصل‌های بعدی بحث خواهیم کرد.

کلیساهای نستوری خارج از ایران تا نیمه اول سده هفتم

کلیسای ایران قطعاً پیش از این دوره زمانی دست به تیشیر مسیحیت به سرزمینهای واقع در خارج از قلمرو حکومت ساسانی زده است. اما آگاهی ما از این امر بیشتر مربوط به این دوره می‌گردد. ذیلاً به ذکر خلاصه‌ای از این آگاهی می‌پردازیم.

تا پیش از سده ششم، آنچه که از مسیحیت عربستان می‌دانیم، اینست که مسیحیان ایرانی که از مظالم و جفاها می‌گریختند و به عربستان پناه می‌آوردند، در آنجا جوامعی تشکیل داده، مسیحیت را رواج دادند و تعدادی از قبایل عرب را مسیحی کرده‌اند. این جوامع طبیعتاً تابع پاتریارخ تیسفون بوده‌اند، لذا می‌توان آنان را نستوری نامید.

در قرون ششم و هفتم، مسیحیت پیشرفته‌ای در عربستان نمود. می‌دانیم که منذر، پادشاه حیره و خواهرش، هنده مسیحی شدند. در نجران عربستان هم مسیحی بسیار بود. نجران مسیحی با یمن یهودی در سال ۶۰۰ وارد جنگ شد که جنگ با دخالت حبشه مسیحی به نفع نجران پایان یافت. اما گویا بعدها یمن مسیحی شد، چون حاکم مسیحی یمن بنام ابرهه، کلیسای بزرگی در صنعا ساخت. این کلیسا بدست بعضی از اعراب مورد بی‌احترامی قرار گرفت و او نیز به جنگ این اعراب بت پرست رفت. پس از ظهور اسلام، مسیحیت در عربستان شدیداً تضعیف بکلی محو شد. از قول پیامبر اسلام نقل شده که در شبه جزیره عربستان فقط باید یک دین وجود

در هندوستان

از مسیحیت هندوستان با قطع و یقین نمی‌توانیم. مناطقی نظیر بمبئی امروزی، مالابار، سیلان و از پاتریارخ تیسفون تبعیت می‌کرده.

لازم است ذکر کنیم که دو صلیب همراه با نوشته روی آن، یکی در کوه معروف به کوه تومای قدیس و دیگری در تراوانکور کشف شده که مربوط به اواخر دوره ساسانی است. نوشته روی هر دو صلیب به زبان پهلوی است.

در ترکستان و چین

مسیحیان قلمرو ساسانی از دیرباز در میان اقوام ترک (هفتالیها و هونها) فعالیت بشارتی اند. اما موفقیت عمده ایشان به سالهای بعد از مربوط می‌شود. در این زمان، قباد که از سلطنت خلع شده بود، برای مدتی به پادشاه هفتالی پناهنده شد. همراه او، اسقف یک ناحیه مرزی، چهار کشیش و دو مسیحی دیگر به ترکستان رفتند. در این فعالیت بشارتی، بسیاری از ترکان مسیحی شدند. علاوه بر این فعالیت‌های تبشیری، باید به اقدامات و کمک‌های پزشکان دیوانیان و هنرمندان مسیحی نستوری اشاره کرد که باعث ترقی مسیحیت می‌گردید.

در چین

نمی‌دانیم آیا پیش از سال ، مسیحیت در چین رسوخ کرده یا نه. طرز تفکر مسیحی در قالب افکار گنوستیکی و مانوی به چین راه یافته، اما پیش از فعالیت‌های گسترده تبشیری کلیسای نستوری در قرون ، گویا جامعه مسیحی در چین وجود نداشته است.

مطلب چندانی در مورد پیشرفت مسیحیت در این دوره در ترکستان و چین در دست نیست. های بعدی، فعالیت‌های بشارتی مهمی در این دو سرزمین صورت گرفته که بموقع به شرح آنها خواهیم پرداخت.

- کلیسای نستوری در زمان خلفای عرب (-)

در این فصل، نخست به وضعیت مسیحیت در جوامع اسلامی خواهیم پرداخت. سپس پیشرفت‌های کلیسای نستوری در در قرون و پسرقت‌های آن در قرون ی قرار خواهیم داد.

مسیحیت در جوامع اسلامی

آنچه که در این بخش از نظرتان خواهد گذشت، توصیفی است از وضعیت مسیحیان در تمامی سرزمین‌های تحت سلطه حکومت اعراب، و فقط منحصر به مسیحیان نستوری در قلمرو سابق ساسانیان نمی‌باشد.

حقوق اهل ذمه

با کشته شدن یزدگرد سوم در شهر دوردست مرو، حکومت ساسانی به پایان رسید. این امر به منزله خاتمه سلطه دین زرتشت بعنوان دین حاکم و دین حکومت بود. در سرزمین ایران از آن پس زرتشتیان، یهودیان و مسیحیان، هر سه دین غیرحکومتی بشمار می‌رفتند. وقتی اعراب بر ایران حاکم شدند، در واقع چیزی برای ایرانیان مسیحی تغییر نکرد. مسیحیت در زمان ساسانیان دین بیگانه و «دین دشمنان ایران» بشمار می‌آمد. اما در زمان سلطه عرب «یکی» از ادیان غیراسلامی تلقی می‌شد و در مقایسه با ادیان یهود و زرتشتی، غالباً حساسیت خاصی نسبت به

خراج و جزیه

اعراب مسلم طبق احکام قرآن، یهود و نصاری را «اهل کتاب» می‌دانستند. دریافت خراج و جزیه، اجازه داشتند به دین خود بمانند (خراج مالیات بر ملک بود و جزیه مالیات مربوط به معافیت از خدمات نظامی). این در حالی است که مسلمین عرب

می‌بایست فقط خمس و زکات بپردازند. مسلمین غیر عرب علاوه بر خمس و زکات می‌بایست خراج (مالیات بر ملک) نیز بپردازند، اما از جزیه معاف بودند.

محدودیت‌های اجتماعی و مذهبی

طبق قوانین اعراب، مسیحیان می‌بایست لباس‌های مشخص بپوشند، و از حمل اسلحه اسب خودداری کنند؛ در قلمرو اسلامی کلیسای جدید نمی‌بایست ساخته می‌شد، اما می‌شد کلیساهای قدیمی تعمیر یا از نو بنا شود. این قانون اخیر همیشه مورد اجرا واقع نشده، کما اینکه می‌بینیم در قرون هفتم تا دوازدهم خلفای عرب، گاه کلیساهای جدیدی ساخته شده . اما در روزگار کنونی در بسیاری از کشورهای اسلامی خصوصا ایران به شدت ساختن کلیسای جدید ممنوع است و حتی در بسیاری موارد اجازه ترمیم و مرمت بنا داده نمی‌شود و در اثر آن بسیاری از کلیساهایی که در اثر مهاجرت مومنین آن به کشورهای آزاد غیر اسلامی متروک می‌شود و یا تعداد اعضا بسیار کم می‌شود، کلیسا خود بخود متروکه و سپس نابود می‌شود و یا توسط قوانین شهری در پروژه های آبادانی شهر به دست تخریب قرار می‌گیرد. این موضوع خشم بسیاری از مسیحیان مصر را برانگیخته است . در ایران نیز کلیساها از این قاعده مستثنی نیستند و به محض اینکه اعضا مهاجرت می‌کنند و یا به دلیل فشارهای غیر مستقیم حکومتی ترجیح می‌دهند کمتر در ساختمانها تجمع کنند، بناهای کلیسایی یا در طرحهای شهرداری مجبور به فروش به دولت و سپس تخریب می‌گردند و یا به دلایل واهی ضبط و موقوف می‌شوند.

جایگاه مهم مسیحیان در اوائل حکومت اسلامی

در قرون اولیه اسلامی، مسیحیان بواسطه دانش و تخصص خود مورد احترام جامعه بودند و حتی به مناصبی در دربار گماشته می‌شدند. مراکز آموزشی و فرهنگی مسیحیان نستوری در نصیبین گندیسابور و مرو به فعالیت خود ادامه می‌دادند و شمار زیادی پزشک ، کاتب ، اختیار خلفا و سایر کشورهای آسیایی قرار می‌دادند . حتی شاعری مسیحی در اواخر قرن هفتم به دربار خلیفه عبدالملک (-) راه یافت .

در اوائل دوره خلفای عباسی (از م.) ایرانیان عهده‌دار مسؤولیت‌های حساسی در حکومت گردیدند؛ بسیاری از این ایرانیان، مسیحی بودند.

در سالهای ، شخصی به نام تیموتاؤس اول، پاتریارخ کلیسای نستوری بود. او توجه شدیدی به مسأله تعلیم و آموزش داشت. او به کشیشی که قرار بود به مقام اسقفی منصوب شود، چنین گفته است: «

مادر و پرستار پسران کلیساست. » تحصیلات بالای مسیحیان ایشان را قادر می‌نمود که عهده‌دار وظایف دیوانی باشند. خلیفه مأمون () دانشگاهی به «بیت‌الحکمت» بنیاد گذاشت که برجسته‌ترین چهره آن، دانشمند معروف مسیحی، ابو زید حنین بود. بعد از حنین سایر اعضای خاندان او عهده‌دار ریاست این دانشگاه بودند. حنین که در علم و فلسفه یونانی بسیار متبحر بود، بیش از یکصد کتاب به عربی ترجمه کرد و آثار متعددی در زمینه دین به رشته تحریر

طبق گزارشهایی که از این دوره باقی مانده، مسیحیان نستوری و نیز کلیساها بسیار ثروتمند اند. نقل شده که گابریل، پزشک هارون‌الرشید، ثروتی خارج از حد شمارش داشته است! سپریان، اسقف نصیبین (-) نیز کلیسایی بنا کرد که هزینه ساخت آن سرسام

آنچه که به‌طور کلی در خصوص مسیحیت این دوره می‌توان گفت، اینست که وضع مسیحیان ایران در مقایسه با دوره ساسانی بهتر بود، زیرا علی‌رغم قوانین اسلامی در

خصوص اهل ذمه، خطر کشتار مسیحیان را تهدید نمی کرده است. باید این نکته را نیز تصریح کنیم که این قوانین در بعضی از دوره‌ها به دقت اجرا نمی شده و در چنین مواقعی مسیحیان از آزادی نسبتاً خوبی برخوردار بوده‌اند. ایشان در دربار نه فقط عنوان کاتب و پزشک خدمت می کرده‌اند، بلکه گاه سمت‌های حکومتی نیز به ایشان سپرده می شد، کماینکه یک مسیحی در اواخر قرن نهم میلادی به سمت والی یک شهر مهم در نزدیکی بغداد گمارده شد که طبیعتاً موجب ناخرسندی همردیفان مسلم او گردید.

شدن فزاینده عرصه بر اهل ذمه

(-) عرصه بر مسیحیان تنگ شد. این خلیفه، بخاطر غیرتی که برای اسلام، مقرراتی را که قبلاً در خصوص مسیحیان اجرا نمی ، او کلیساهای نویناد را تخریب کرد، مسلمین را از خراج معاف کرد و مسیحیان را مکلف به پرداخت هم خراج و هم جزیه نمود. لذا عده زیادی از مسیحیان به اسلام گرویدند. رویه سختگیرانه عمر بعد از او متوقف گردید.

اما با گذشت زمان و استقرار بیشتر دین اسلام به جهت جنگ با بیزانس و چه به جهت تعصب و غیرت دینی، عرصه بر مسیحیان تنگتر می شد و آزارهایی به آنان روا داشته می شد، گرچه کشتاری مانند زمان ساسانیان صورت نگرفت.

در زمان خلافت مهدی آزارهایی خصوصاً نسبت به زنان رسید. علت این آزارها مسیحیان به خاطر جنگ خلیفه با بیزانس بود. اما در همان حال، کلیسای جدیدی در

در دوره خلافت پرشکوه هارون الرشید نیز باز بعلت جنگ با بیزانس آزارهایی به مسیحیان رسید. گاهی نیز هارون در اثر شتابزدگی در تصمیم‌گیری، آزارهایی بر اساس گزارشهای اشتباه زبردستان یا حسادت‌های مسیحیان دیگر روا می . اما در همان ، پزشک مخصوص او یک مسیحی بود.

(-) عده زیادی از مسیحیان در اثر فشارهای اجتماعی و نابسامانی ، به بیزانس مهاجرت کردند. امپراطور بیزانس استقبال گرمی از این عده در شهری در سواحل دریای سیاه اسکان داد.

در زمان خلافت متوکل (-) نیز مسیحیان رنج بسیار دیدند. اولاً پاتریارخ تئودوسیوس در اثر سعایت یک مسیحی برکنار شد. سپس خلیفه قوانین اسلامی را در خصوص اهل ایشان علاوه بر اینکه می بایست وصله‌ای به لباس خود بدوزند تا از دیگران متمایز گردند، اجازه نداشتند روزهای جمعه به بازار بیایند و کودکانشان به مدارس مسلمین بروند یا عربی بیاموزند. قبور ایشان تخریب شد و یک صورت چوبی از شیطان به سر در خانه تعدادی از کلیساها و ها نیز ویران گردید. اما گویا کسی کشته نشد. با اینحال، پزشک متوکل یک مسیحی ثروتمند بود. این امر حاکی از آنست که مسیحیان کماکان برتری فرهنگی خود را تا این زمان حفظ کرده بودند.

، برخی ستمها نیز از جانب مردم اعمال می شد. در برخی شهرها، بدون دریافت دستور رسمی از پایتخت، کلیساها و صومعه‌ها تخریب می شد. ناگفته نماند که این آزارها و محدودیت‌ها فقط خاص مسیحیان نبود، بلکه زرتشتیان و یهودیان و مانویان نیز مشمول این آزارها می شدند. این محدودیت‌ها رفته رفته شدیدتر می شد طوری که در قرن یازدهم، بغیر از محدودیت‌های مذکور در خصوص نوع پوشاک و سوار نشدن بر ، مقرر داشته شد که مسیحیان خانه‌هایشان را بلندتر از خانه‌های مسلمین نسازند،

صدای ناقوسها و یا قرائت کتب مقدسه خود را به سمع مسلمین نرسانند، در ملا عام شراب ننوشند و صلیب را به نمایش نگذارند، و تشییع جنازه را مخفیانه و بدون گریه و زاری برگزار کنند.

بعد از خلافت متوکل (م.)، قدرت مرکزی خلفا رو به ضعف نهاد. در گوشه و کنار امپراطوری اسلامی، نوای استقلال نواخته می‌شد. در برخی نقاط مانند بخشهای شرقی و شمالی ایران و نیز در مصر، حکومت‌هایی تشکیل شد که خلیفه را فقط در ظاهر، در خطبه‌ها و بر روی سکه‌ها، برسمیت می‌شناختند اما در امور داخلی مستقل بودند.

، خلفا برای تقویت خود، مزدوران ترک را به استخدام در آوردند. پس از مدتی، این مزدوران عنان امور را بدست گرفتند و خلفا تبدیل به آلت دست ایشان شدند، تا اینکه یکی از قبایل ترک بنام سلجوقیان م. متصرف شد. از این تاریخ به بعد، درست‌تر است گفته شود که سلجوقیان حاکمین اصلی امپراطوری اسلامی بودند و خلفای عباسی فقط رهبری مذهبی را بعهده داشتند. این وضع ادامه داشت تا اینکه هلاکوخان مغول در سال را فتح و خلیفه معتصم را به قتل رساند و بساط خلافت اعراب را برچید.

پیشرفتهای کلیسای نستوری

مجالى برای تجدید قوا

استیلای اعراب بر جوامعی که به مدت چند قرن تحت سلطه ساسانیان زندگی کرده بودند، تحولی عمیق در تمام شئون زندگی اجتماعی مردم به جود آورد. بسیاری از معادلات حاکم بر روابط اجتماعی و سیاسی برهم خورد. کلیسای نستوری حکومت ساسانی نیز در این موقعیت جدید، با شرایط جدیدی مواجه شد. خطرها و تهدیدات بوالهوسانه و غیرقابل پیش‌بینی شاهان ساسانی نسبت به مسیحیان، جای خود را به مقرراتی نسبتاً روشن و مشخص داد، مقرراتی که گرچه محدودیت‌های فراوانی برای مسیحیان و سایر اهل ذمه تعیین می‌کرد، اما بقا و موجودیت ایشان را لاقلاً در اصول تضمین می

استقرار حکومت اعراب و فراگیر شدن دین اسلام و جاری شدن تمام و کمال احکام اسلامی یک رچیده شدن نظام ساسانیان تا استحکام کامل نظام جدید اسلامی مدتها طول کشید. در این فاصله، کلیسای نستوری مجال یافت تا نفسی تازه کند و به مسائلی به غیر از حفظ موجودیت خود بیندیشد. به‌همین دلیل، در طول سه سده نخست حکومت خلفای عرب کلیسای نستوری توانست در امور سازمانی و تشکیلاتی و نیز در امر تبشیر، گسترش و پیشرفت داشته باشد. اما عوامل متعددی از داخل و خارج کلیسا دست به دست هم دادند تا در سه سده بعدی (سده به بعد) موجبات ضعف و سستی و نهایتاً اضمحلال آن را فراهم آورند.

توسعه تشکیلاتی

مجالى که در آغاز دوره حکومت اعراب پدید آمد، باعث شد که رهبری کلیسای نستوری بتواند در مناطق جدیدی نواحی مطرانی به‌وجود آورد. لذا علاوه بر هفت مطرانی که در فصل پنجم نام برده شد، هشت مطرانی دیگر تشکیل گردید که عبارتند از مطرانیهای جندی‌شاپور، موصل، حلوان (همدان) ، هرات اران (شمال آذربایجان ایران)، ری و اصفهان، دیلم. در اوائل این دوره، کلیسای نستوری حتی مبشرینی به چین گسیل داشت که در بخشهای بعدی همین فصل به آن اشاره خواهیم کرد.

مقر پاتریارخ کلیسای نستوری در حدود سال به بغداد، پایتخت نویناد حکومت عباسی منتقل . این واقعه در دوره پاتریارخی حنانشوع دوم (-) . اما عنوان پاتریارخ سلوکیه تیسفون کماکان حفظ گردید.

سؤالی که پیش می‌آید اینست که تشکیل این نواحی جدید اداری، در اثر فعالیت‌های تبشیری بوده یا به علت فراغت رهبران کلیسا برای سازماندهی آن نواحی اسقف‌نشین که تا پیش از این زمان جزو هیچ ناحیه مطرانی نبودند؟ با توجه به وضع روحانی کلیسا و مقررات جامعه اسلامی، بعید بنظر می‌رسد که افزایش شمار مطرانها به علت افزایش تعداد قابل توجه مسیحیان بوده باشد، بلکه صرفاً نوعی سازماندهی جدید اداری شمار می‌شود. همانطور که در بخش پیشین همین فصل اشاره کردیم مسیحیان نه فقط رو به افزایش نبود، بلکه در اثر جبر که منجر به اسلام آوردن برخی گردید یا مهاجرت برخی دیگر، رو به کاهش بوده است. با اینحال تعداد کلیساها نیز در شهرها افزایش یافت.

گسترش در خارج از فلات ایران

در خصوص مسیحیت نستوری عربستان اشارات اندک و پراکنده‌ای در اسناد تاریخی باقی است. نباید از نظر دور داشت که طبق احادیث، در عربستان می‌بایست فقط دین اسلام حاکم باشد. پس، وجود همین اشارات پراکنده نیز باعث تعجب است.

طبق این اسناد، در سال () تشکیل شده؛ پاتریارخ تیموتاؤس اول اسقفی را در صنعا (یمن) منصوب کرده (اواخر قرن هشتم) پاتریارخ یوحنا چهارم، به نامه کشیشی در یمن پاسخ داده است. تی نیز به اسقفان نجران (واقع در جنوب غربی عربستان) ، اما از آنجا که عمر اول (خلیفه دوم مسلمین) مسیحیان نجرانی را به عراق منتقل کرده بوده، احتمالاً این اسقفان نجرانی، ساکن در عربستان ریشه‌کن شده بوده است. () اما می‌توان با قطعیت زیاد گفت که در اواخر قرن دهم، مسیحیت دیگر

ایران

زمانی که سرزمینهای واقع در غرب ایران (مصر و فلسطین و سوریه) که جزو امپراطوری بیزانس بشمار می‌آید، به دست حکومت اسلام افتاد، کلیسای نستوری ایران که اکنون جزئی از امپراطوری اسلامی حساب می‌شد، مجال یافت تا در این مناطق دست به تأسیس کلیسا بزند، کاری که قبلاً بخاطر مسائل سیاسی نمی‌توانست انجام دهد. به این ترتیب، در اسناد تاریخی ملاحظه می‌کنیم که دمشق نیز در اواخر قرن هفتم به فهرست مطرانهای کلیسای نستوری مطرانی دمشق، کلیساهایی در شهرهای منطقه دائر کرد. ناحیه اسقف‌نشین ترسوس تا اواسط قرن پانزدهم نیز پابرجا بود. اسقفی نیز برای شهر اورشلیم منصوب شد که بیشتر به امور زائرین نستوری می‌رسید، زیرا احتمالاً در اورشلیم مسیحیان نستوری اقامت نداشتند. آخرین خبری که از اسقف نستوری اورشلیم در می‌ماند.

در هندوستان

موجب مدارک و اشارات تاریخی، می‌دانیم که در شهرهای مختلف هند مسیحیانی بوده نخستین پاتریارخ هند را پاتریارخ تیموتاؤس اول () منصوب کرد. پیش از آن کلیساهای هند تحت نظارت مطرانی فارس قرار داشتند. مورخ کلیسا Quien Le از چند مطرانی در هند در سال نام می‌برد. این مطرانها نخست در مالابار و بعد در گرانگانورا مستقر بودند. مورخ مذکور به اشاره می‌کند. از آن پس، از مسیحیت هند تا زمان مارکوپولو اطلاع دیگری در دست نداریم.

کستان

وقتی در باره ترکستان سخن می‌گوییم، نمی‌توانیم دقیقاً مشخص کنیم که کدام اقوام و قبایل ترک در آنجا می‌زیستند، چرا که در قرون وسطی (قرون پنجم تا پانزدهم میلادی) قبایل مختلف برای زمانی نامشخص در آنجا اقامت داشته‌اند و گستره این اقامت از چین و هندوستان تا به اروپای شرقی امتداد داشته است. اگر این قبایل را به طور کلی تاتار یا مغول بنامیم، تقسیمات جزئی آن بسیار دشوار است.

آنچه مسلم است اینست که کلیسای نستوری از قرن هفتم به بعد تا حمله مغول، فعالیت نسبتاً خوبی در میان این قبایل داشته است. یارخ تیموتاؤس اول (-) حدود یکصد مبلغ به ترکستان اعزام شدند. او در همان زمان، مطرانی برای ترکستان تعیین کرد که مقر او شهر سمرقند بود. اسقفانی نیز برای شهرهای بخارا و تاشکند تعیین شدند.

مسیحیت بخوبی در میان قبایل تاتار و مغول رواج یافت، طوری که در قرون دهم و یازدهم، چندین قبیله تاتار تماماً یا عمده مسیحی بودند. حتی گویا یکی از رؤسای این قبایل مسیحی بوده است. در لشکر مغولها نیز بسیاری مسیحی بوده

کلیساهای ترکستان در اثر حمله مغول از میان رفت، نه بخاطر اینکه مغولها ضد مسیحیت بودند، بلکه بخاطر اینکه روش جنگی آنها مبتنی بود بر نابودی کامل شهرها. کلیساهای نیز همراه شهرها نابود می

در چین

نخستین اشاره‌ای که به مسیحیت در چین وجود دارد، به سال م. دوره پاتریارخی یسوع یهب دوم مربوط می‌شود. این پاتریارخ در این زمان مبلغینی را به چین گسیل داشته در مورد مسیحیت در چین در قرون هفتم و هشتم ای است که به « یادبود سیانفو» این ستون سنگی که سه متر ارتفاع و نود سانتیمتر عرض توسط مینیونرها کشف شد. نوشته روی آن به زبانهای چینی سریانی (زبان کلیسای نستوری) می

گفته می‌شود که در سال ، یک مبلغ نستوری بنام « با تحمل مصائب و خطرات بسیار، مسیحیت را در چین رواج داده است. در این زمان «تای» از سلسله تانگ امپراطور چین بود. امپراطور نظر مساعدی نسبت به مسیحیت نشد اعلامیه‌ای به این شرح : « راهب پارسی، که دین کتب مقدسه را از دوردست به همراه آورده، به پایتخت آمده و این دین را به حضور ما آورده است. مفهوم دین او بدقت آزموده شد. این، دینی است اسرارآمیز، عجیب گی و کمال پرداخته است. شایسته است که آن در تمام امپراطوری رواج یابد. پس باشد که خادمین آن در اینینگ‌فانگ (میدان شهر سیانفو) صومعه‌ای بنا کنند و بیست و یک نفر راهب تعیین شوند.» به این ترتیب ای ساخت و تا پایان قرن هفتم، مسیحیت در ده ایالت رواج یافت و تعداد بیشتری صومعه تأسیس شد. امپراطوران بعدی منجمله امپراطوری که در زمان او سنگ یادبود برپا شد (-)، نسبت به مسیحیت نظری

سنگ یادبود سیانفو در سال م. برپا شد. از نوشته آن مشخص است که مطران چین از مسیحیان ایران بوده لیکه تعدادی از کشیشان و راهبان، چینی اند. این سنگ یادبود در زمان پاتریارخی حنانشوی دوم یا تیموتاؤس اول برپا شده است.

مندرجات این سنگ، حاوی مقداری مطالب تاریخی و مقداری مطالب عقیدتی است. میان این نکات عقیدتی، می‌توان این جملات را نقل کرد : «او حقیقتی لایتغیر و نادیده است که از ازل وجود داشته و بدون آغاز است... اینست خداوند خدای حقیقی ما، تثلیث و در ذات خود اسرارآمیز... مسیح پرجلال، شکوه واقعی خود را پوشاند و به انسان در جهان ظاهر شد... آن قدوس را باکره‌ای در سوریه به جهان آورد...» ر این

سنگنبشته اشاره شده که ستاره بیت لحم تولد مسیح را اعلام کرده و پارسها به دیدار اند. در آن آمده که عهد جدید شامل بیست و هفت کتاب است. به آئین تعمید نوشته شده که کشیشان به هنگام دعا رو به شرق می‌کرده برای زندگان و مردگان دعا می‌کرده‌اند، سر خود را می‌تراشیده‌اند و ریش نگه می‌

اسنادی که در میان نوشته‌های کلیسای نستوری مربوط به زمان تیموتاؤس اول و نیز در اسناد چینی باقی مانده، مندرجات سنگنبشته سیانفو را تأیید می‌کند. یک ابلاغیه دولتی چینی مربوط به چنین می‌گوید: «مدت زمان طولانی است که دین کتب مقدسه پارسی در قلمرو میانه رواج دارد. زمانی که صومعه‌ها تازه بنا شدند، بخاطر منشاء پارسی، به آنها عنوان پارسی دادیم. اما اکنون لازم است نام صومعه‌های پایتخت تصحیح شود و سوری نامیده شوند. باشد که سایر مناطق نیز این امر را رعایت کنند.»

مسیحیت چین مانند مسیحیت ایران، مبتنی بر رهبانیت و ترک دنیا بود. رواج این سبک زندگی باعث هراس دولتمردان شد. لذا از قرن نهم به بعد، محدودیت‌هایی برای فعالیت‌ها وضع شد و به بسیاری از راهب‌ها و راهبه‌ها، چه مسیحی چه بودایی ستور داده شد به زندگی عادی بازگردند.

از این زمان به بعد، مسیحیت در چین رو به زوال گذاشت طوری که می‌توان بدرستی گفت که در قرون دهم و یازدهم، مسیحیت در چین در پایین‌ترین حد خود قرار داشت. های مارکوپولو، گویا تحولی در قرون دوازدهم و سیزدهم رخ داده که بعداً به شرح آن خواهیم پرداخت.

پسرفتهای کلیسای نستوری (قرون)

توسعه و گسترش اداری و سازمانی در داخل فلات ایران چندان دوام نیافت. چیزی نگذشت که آثار زلزله و ضعف و سستی در مسیحیت ایران نمایان گشت. در اکثر مناطق مطرانی و اسقف‌نشین جز در منطقه بین‌النهرین و خصوصاً موصل، بعضی از کلیساها به تدریج رو به اضمحلال گذاشتند، و بعضی دیگر نیز در جریان حمله مغول کلی از میان رفتند. در پایان هزاره اول، مسیحیت ایران به درخت تنومندی می‌که از درون تهی شده بود. وقتی تندباد هجوم ترکان و مغولان وزید، این درخت تاب مقاومت نیاورد. حمله مغول عامل اضمحلال مسیحیت در مشرق‌زمین نبود؛ آن را فقط می‌توان به تیر خلاص تشبیه کرد. وقتی به مسیحیت نستوری در قرون پانزدهم و شانزدهم نگاه می‌کنیم، چیزی جز اقلیتی قلیل در منطقه موصل و کرکوک و کردستان و یجان غربی نمی‌بینیم.

اما چرا مسیحیت در ایران از میان رفت؟ آیا اسلام عامل اصلی اضمحلال آن بود؟ یا حمله؟ اگر چنین باشد، چرا مسیحیت در ارمنستان و گرجستان از میان نرفت، چرا که آنها نیز در همین شرایط فرار داشتند؟

علل و اسباب ضعف و تنزل مسیحیت در ایرا، متعدد می‌باشد. بعضی از این علل مربوط به وضعیت داخلی مسیحیت و کلیسا می‌شد، و برخی دیگر ناشی از فشارها و محدودیت‌های وارده از اجتماع بود.

عوامل بیرونی

محرومیت از بسیاری از حقوق اجتماعی

پروفسور تریتون (Tritton) در مقالهٔ نصارا در دائره ی () این اعتقاد را مطرح کرده که علی‌رغم اینکه مسیحیان نستوری در یکی دو سدهٔ نخست حکومت اسلامی، هنوز از برخی آزادیها بهره‌مند بودند، اما رفته رفته مقررات تحقیرآمیز، ترس دائمی از خطرات، توسل دائمی به نیرنگ و رشوه‌دهی برای فرار از فشار مقررات، محرومیت از حقوق قضایی و اجتماعی، و سایر های تبعیض‌های مذهبی تدریجاً روحیهٔ مسیحیان را تضعیف کرد. لذا جای تعجب نیست که مسیحیان مشرق‌زمین نه فقط از نظر تعداد، بلکه از نظر میل به فعالیت و تمسک به اخلاقیات دچار

فشار دین اسلام

پیام اسلام ساده عبارت بود از ایمان به خدای واحد، ایمان به رسول خدا، ایمان به روز مکافات، و اجرای مناسک مشخص و شخص بواوسطه آنها به رستگاری خواهد رسید. دیدگاه‌های عقیدتی مسیحیت نظیر تثلیث و کفاره در آن دیده نمی‌شود و پیامبران پیش از خود را نیز محترم می بین ملتی فاتح بود، و سعی داشت برای تمام شئون زندگی نیز مقرراتی مدنی تعیین کند. در چنین شرایطی، بسیار طبیعی است که برخی از مسیحیان، در مقابل فشارها و محدودیت‌ها و تهدیدها، علتی منطقی برای حفظ دین خود نمی‌دیدند و ترجیح می‌دادند به دینی بگروند که هم مسیح را داشت و هم وحدانیت خدا و پرهیز از بت‌پرستی را و نیز از مرگ و فشار و تبعیض در امان

جایگاه مهم مسیحیان در سده‌های اولیه اسلام و حسادت حاصل از آن

از اسنادی که باقی مانده، در می‌یابیم که در سده‌های اولیه دوره اسلامی ای از مسیحیان (لااقل در منطقه بین‌النهرین) این امر اجباراً سبب شده بود که مسیحیان مقامات حساس را در دربار خلفا اشغال نمایند. طبیعی است که چنین شرایطی موجب برانگیختن حسادت و خشم هم‌تایان مسلمان ایشان می‌گردید و در اثر فشار اینان رفته محدودیت‌های مقرر در اسلام در خصوص مسیحیان به موقع اجرا گذاشته شد، خاصه زمانی که مسلمانان توانستند مهارت‌ها و دانش لازمه را بیاموزند.

حاکمیت ترکها و سختگیریهای آنان

حدوداً از قرن دهم به بعد، خلفای عرب از مزدوران ترک در دربار و سپاه خود استفاده می‌کردند. این امر موجب شد که در نهایت خلفای عرب تبدیل به آلت‌دست ترکان شوند. از همین زمان بود که تیره‌های مختلف ترکان بر ایران و خاورمیانه مسلط شدند و حکومت‌های غزنویان و سلجوقیان و غیره را به

ترکان تازه شده نسبت به دین جدید خود تعصب بسیار داشتند و ملاطفت نسبی اعراب را نسبت به پیروان سایر ادیان روا نمی‌داشتند. شاهد این مدعا اعمال سختگیری و بدرفتاری بر زائران مسیحی بود که از سرزمینهای اروپایی به زیارت اماکن مقدس خود در فلسطین می‌آمدند. این امر نهایتاً موجب بروز جنگهای صلیبی گردید. علت این نگرانی‌های خانمان‌برانداز، نه سختگیری اعراب مسلمان، بلکه مظالم ترکان بود.

ترکها همین رویه را در شهرهای ایران نیز اعمال می‌کردند که موجب تنگتر شدن عرصه بر مسیحیان نستوری گردید. ایشان یا به اسلام می‌گرویدند یا جلای وطن اختیار می‌کردند.

حمله مغول

ضربه مهلك ديگر بر پيكر نحيف كليساى ايران را مغولان وارد آوردند. با قتل عام مردم شهرها (نظير مرو و نيشابور)، تمام سكنه، از جمله مسيحيان شهر از ميان مى ديگر جاىگزين نمى شدند. بدينسان، كليساها و مسيحيت به تدريج در قرون بعدى مناطق شرقى و مركزى ايران محو گرديد.

عوامل درونى

فقدان بصيرت روحانى رهبران كليسا

از مطالعه و بررسى رفتار و اخلاق رهبران كليساها، پيداىست كه اينان نه فقط در كليساى ايران بلكه در ساير سرزمينها، ديگر از آن قدرت روحانى و معنوى سرسپردگى خالصانه به تعاليم مسيح، و ايمان زنده به عيساى قيام كرده نبودند. مطالعه زندگى رسولان و پيروان مسيح در قرن اول، آشكارا نشان مى دهد كه علت پيشرفت مسيحيت در ميان جفاها و كشتارها، ايمان قوى و زنده آنان بوده است ايمانى كه سرانجام بعنوان مذهب رسمى امپراطورى روم كه زمانى آزاردهنده آن بود، پذيرفته

دنيوى شدن مقام پاتريارخى

وقتى در شوراي تيسفون (مدائن) م، پادشاه ساسانى شروع به دخالت در امور داخلى كليسا نمود و بعد نيز مسؤليت عزل و نصب پاتريارخ را يافت، مقام رهبرى كليساى ايران حالت روحانى خود را از دست داد و تبديل به مقامى سياسى گرديد. سياست نيز مترادف است با بنا بر اين ، بر سر كسب مقام پاتريارخى رقابت و تلاش بيشترى صرف مى شد و گاه افرداى كه الزاماً اصلح نبودند به اين مقام مى رسيدند. در دوره خلفاى عرب طبق اسناد باقى مانده، اسقفان براى احراز اين مقام اورى راى ساير اسقفان تظميع و بخش رشوه مى

مسيحيتى مبتنى بر رهبانيت

مسيحيت ايران متأسفانه همواره بر رهبانيت و ترك دنيا تاكيد مى . اين امر، گرويدن به اين دين را دشوار مى . بنا به فرمايش مسيح، هر كسى عطاى ارد. مسيحيت انجيل مشوق زندگى عادى اما خداپسندانه است. ازدواج امرى است مقدس و فقط كسانى بايد از ازدواج چشم پيوشند كه عطاى خاص آن را داشته باشند. چنين تعليمى از سوى كليساى نستورى، در تضاد كامل با تعاليم دين زرتشت و نيز دين اسلام قرار داشت. طبيعى است كه شرايط دشوار رهبانيت باعث مى قليلى به مسيحيت روى بياورند.

زبان و فرهنگ

كليساى ايران از بدو پيدايش، همواره زبان سريانى را در مراسم كليساى بكار مى . طبيعى است كه اين امر باعث بيگانه شدن مردم با مراسم و پيام كليسا مى . مسيحيت در ايران هيچگاه تبديل به عنصرى فرهنگى در ميان آريايان نگرديد؛ در حاليكه در ارمنستان مسيحيت در اثر ترجمه كتاب مقدس به زبان ارمنى و تبديل مراسم كليساى از زبان آرامى به ارمنى، تبديل به جزئى تفكيك ناپذير از فرهنگ ملت ارمنى گرديد. در ايران، حتى آن دسته از زرتشتيان باسواد و متعلق به طبقات بالاى جامعه وقتى مسيحى مى شدند و به مقامات كليساى مى رسيدند، نامهاى سريانى اختيار مى كردند. و اين خود جاى سؤال است.

عامل دیگری که در زبان و فرهنگ نباید فراموش کرد، ساختار اجتماعی زمان ساسانیان ای که اکثریت مردم به طبقه دهقانان تعلق دارند و از هر گونه حقوق اجتماعی نظیر تحصیل سواد محرومانند، چگونه می‌توان انتظار داشت که مسیحیت را، هم به زبانی بیگانه، بپذیرند و عمیقاً درک کنند. مسیحیت آنان طبعاً ظاهری و بدون مطالعه و آگاهی کافی از الهیات فلسفی مسیحی می

مسیحیتی نه

تمام عوامل بالا دست به دست هم دادند تا ایمان و اعتقاد مسیحیان به شدت تحت تاثیر قرار گیرد.

بسیاری از مسیحیان فقط در ظاهر مسیحی بودند. بنابراین، برخی در اثر فشار به اسلام گرویدند یا مهاجرت کردند. به این ترتیب روز از شمار مسیحیان کاسته می

، مطران ریو اردشیر (بوشهر)، در نامه‌ای که خطاب به پاتریارخ عیشویهب () لب به شکایت گشوده که بسیاری از مسیحیان فارس و کرمان اینک جفایی از جانب اعراب متوجه‌شان باشد، فقط برای فرار از پرداخت خراج و جزیه گرویده‌اند. در اواخر قرن دهم نیز «ماری بن سلیمان»، وقایع‌نگار نستوری گزارش کرده که «بسیاری» از مسیحیان ایران در اثر جفا و نیز فساد روحانیون مسیحی، به اسلام گرویده

نتیجه: اضمحلال مسیحیت

به این ترتیب، جای تعجب نیست که بینیم در پایان این دوره، مسیحیت ایران رو به تنزل و ضعف نهاد؛ مسیحیت ایران در این دوره خالی از محتوای اصلی خود بود. حمله مغول به ایران در قرن سیزدهم نیز می‌رفت تا آخرین بقایای تنه این درخت پوسیده را از میان

ضعف روحانی و ایمانی مسیحیت فقط مختص مشرق‌زمین نبود. در غرب نیز مسیحیت بارها دوره‌های بسیار تاریکی را گذرانده است. خاطر نبودن فشارهای اجتماعی و سیاسی و جور و ستم، کلیسا می‌توانست بعد از مدتی خود را به واسطه خدمات و فداکاریهای مردانی مقدس، همچون فرانسیس آسیزی، احیا نماید و به راه خود ادامه دهد. کلیسای ایران در تمام دوره‌های موجودیت خود، هیچگاه مجال نفس کشیدن و احیای خود را نداشته و همواره مورد ظلم و ستم و محدودیت و محرومیت قرار داشته است.

کلیسای ایران از میلادی تا حال

- کلیسای نستوری در زمان مغولها و تیمورلنگ ()

مغولها

اقوام و قبایل ساکن آسیای مرکزی (قبایل ترک و تاتار و مغول) از قرون اولیه مسیحیت همواره تلاش داشتند از شرق بسوی چین، و از غرب بسوی خاورمیانه، روسیه و اروپای شرقی نفوذ کنند و زمینهای بیشتری را برای زندگی چادرنشینی و گله‌داری بدست آورند. این حرکت بسوی غرب را در زمان ساسانیان به صورت هجوم هیاطله (هیطالیان) دیدیم. در دوره خلفای عرب نیز ترکها ابتدا آمیز در مقام مزدور در خدمت خلفا بودند و بعد به صورت مهاجم تبدیل به

حکمرانان واقعی خلافت گردیدند. اما با هجوم مغولها نه فقط خلافت خلفای عرب در بغداد خاتمه یافت، بلکه چهره بخش مهمی از دنیای آن روزگار نیز بکلی دگرگون شد.

تهاجم مغولها به رهبری چنگیزخان (-) آغاز شد و با فتوحات هلاکوخان در سال فتح خاورمیانه تکمیل گردید. مغولها بواسطه شیوه خاص زندگی خود (چادرنشینی و بیابانگردی) تحرک غیرقابل تصویری برخوردار بودند، طوری که طبق روایات باقی مانده «خبر نزدیک شدن ایشان با دیده شدنشان پشت دروازه شهر، همزمان بود.» شیوه جنگی ایشان در خشونتی تصور خلاصه می نیشابور، چیزی بیش از یک و نیم میلیون نفر کشته شدند و فقط نفر از اهالی شهر که صنعتگران ماهر بودند زنده نگه داشته شدند و به مغولستان فرستاده شدند. وقتی بغداد بدست هلاکوخان فتح شد ()، هشتصد هزار نفر از اهالی شهر قتل عام شدند. برای اولین بار کسی جرأت می کرد به روی خلیفه اسلام دست بلند کند. هلاکو خلیفه و دو پسرش را به طرز فجیعی کشت. او بلافاصله لطفی که به مسیحیان داشت، ایشان را در یک کلیسا گرد آورد و دستور داد ایشان را نکشند (همین امر حکایت از تعداد اندک مسیحیان بغداد در این زمان

مسیحیت در دوره استیلای مغول

خانهای مساعد نسبت به مسیحیت (تا)

مغولها بعنوان یکی از اقوام آسیای مرکزی، در اثر فعالیت های تبشیری کلیسای نستوری با مسیحیت آشنا بودند. عده ای از آنان نیز مسیحی بودند. چنگیزخان و پسرش که جانشین او شد، گرچه مسیحی نبودند اما نظر مساعدی نسبت به مسیحیت داشتند. دو خان بعد از ایشان (قویوق گفته شده که مسیحی بودند. به گفته مورخ کلیسا، ابوالفرج (بارهبرائوس -) «او (قویوقخان) یک مسیحی واقعی بود. اردوگاه او پر بود از اسقفان و کشیشان و راهبان.» یحیان بسیاری را به خدمات اداری گمارد و پزشکان ایشان را به خدمت درآورد. در مورد مانگوخان نیز یک مورخ مسلمان گفته که «او پیرو و مدافع مذهب عیسی بود.»

هلاکوخان که فاتح ایران و بغداد بود، همسری مسیحی داشت بنام « . می گویند مادرش، سارکوتی باجی نیز مسیحی بوده است. از اینرو، وقتی زمام امور ایران و خاورمیانه را بدست گرفت، به مسیحیان آزادی ای اعطا کرد که در تمام طول حیات مذهبی شان از قرن اول تا آن زمان نداشتند. در دوره هلاکوخان و پنج خان بعدی مسیحیت دین ممتاز و اسلام دین مغضوب بود. کلیساها و دیرها بنا شد. اما برخی از مسیحیانی که بویی از اخلاقیات مسیحی نبرده بودند، کوشیدند قرن ها حقارت را « کنند. آنان در ماه رمضان در ملا عام شراب نوشیدند و آن را بر لباس مسلمین پاشیدند یا بر مدخل مساجد ریختند. صلیب را در کوچه ها می گردانند و کسبه را مجبور می کردند به آن ادای احترام کنند و بسیاری اعمال ضد مسیحی دیگر!

نظر مساعد خانهای مغول نسبت به مسیحیت بر تصوراتی واهی بنا شده بود. بنظر برخی محققین، ایشان چون خود بی دین بودند و در بدو هجوم به غرب آسیا با مسلمین می جنگیدند، اسلام را دین دشمن می جا که قرابتی با مسیحیت داشتند، پنداشتند که مسیحیت آنان را به پیروزی رسانده است.

می گویند که پاپ الکساندر چهارم نامه ای به هلاکوخان نوشته و ضمن تشویق او به دریافت غسل تعمید، گفته : «ملاحظه کن که مسیحیت چقدر بر قدرت تو خواهد افزود اگر سربازان مسیحی و را در جنگ علیه سارازانها (مسلمین) یاری کنند، چنانکه به فیض خدا خواهند کرد. بدینسان، هم قدرت دنیایی خود را فزون خواهی ساخت و هم شکوه جاودان را نصیب خود خواهی کرد.» گویا پاپ در نظر داشت هلاکوخان را به شیوه

کاتولیکی تعمد دهد، غافل از اینکه اگر هلاکوخان می‌خواست مسیحی شود، حتماً به رسم نستوریان تعمد می

اتفاق مهمی که در این دوره روی داد، پاتریارخ شدن شخصی است که به یهب‌آلهه سوم معروف است. او یک کشیش چینی بود که به قصد زیارت اورشلیم از ایران می پاتریارخ نستوری آمد که دِنهای () دنها چنان تحت تأثیر شخصیت یهب‌آلهه قرار گرفت که او را قانع کرد که به اورشلیم نرود. وقتی دنها درگذشت، یهب‌آلهه را به اتفاق آراء بعنوان پاتریارخ برگزیدند. او در دوره‌ای بسیار دشوار، کلیسای نستوری را رهبری کرد () لیاقت و کفایت تمام، هرچه در توان داشت، انجام داد. در طول پاتریارخی او بود که ملاطفت خانها به جفایی بنیان‌برانداز تبدیل شد. یکی از وقایع مهم دوران پاتریارخی او، اعزام سفیر به دربار پاپ می خان صلاح دید که با مسیحیت غرب تماس برقرار کند. به پیشنهاد یهب‌آلهه، راهبی چینی که همراه او از چین آمده بود، به این مأموریت اعزام شد. این راهب وقتی صنومه به رم رسید، پاپ وقت درگذشته بود، ولی کاردینالها او را پذیرفتند و عقاید او و کلیسای ایران را جویا شدند. او گفت که کلیسای ایران را « ما، مار ادای و مار ماری بنیان گذاشته .» سپس اعتقادنامه کلیسای نستوری را خواند که اساساً همان اعتقادنامه نیقیه بود. اما افزود که «مسیح دو طبیعت، دو ذات و یک شخص» می‌باشد و اینکه روح از پدر صادر می‌گردد. وقتی بحث عقیدتی درگرفت، صنومه با کاردانی فراوان گفت که برای تکریم ، نه برای مباحثه! مدتی بعد، وقتی پاپ انتخاب شد (نیکلاس چهارم) عشاء ربانی دریافت کرد و او را «جاثلیق و پاتریارخ مردم غرب» نامید. به این ترتیب همردیف پاتریارخ نستوری قرار داد، نه برتر از او.

!

اما چیزی نگذشت که چند شکست سپاهیان مغول از مسلمین، و شکست آخر صلیبیون در عکا در بدست مسلمین، ثابت کرد که مسیحیت دین پیروزی دنیایی و جنگ و جدال همانند اسلام نیست. لذا پس از درگذشت آخرین ایلخان مسیحی ایران، یعنی غایخان در سا خان که مسلمان بود، بجای او برگزیده شد و رقیب مسیحی او به قتل رسید.

، هم بنابر تمایل شخصی و هم در اثر فشار عمومی، خیلی زود یعنی در سال فرمان تخریب کلیساها، موقوف شدن مراسم کلیسایی، و قتل رهبران مسیحی را صادر کرد. در برخی شهرها این فرمان دقیقاً اجرا شد و در برخی دیگر، در اثر پرداخت هدایا و رشوه پاتریارخ یهب‌آلهه متحمل رنج و تحقیر بسیار شد. این کشتار و آزار در اثر میانجیگری هایتون ارمنستان متوقف گردید. می‌توان گفت که این جفا کمتر از یک سال بطول انجامید. پرداخت پنجهزار دینار به یهب‌آلهه، کوشید خسارات وارده به مسیحیت بغداد را جبران کند اما اقدامی در مورد سایر شهرها بعمل نیامد. یهب‌آلهه اجازه یافت که صومعه جدیدی در مراغه بنا کند.

طور خلاصه می‌توان با قطع و یقین گفت که در پایان قرن سیزدهم، بسیاری از کلیساهای نستوری از صحنه حذف شدند و دیگر ذکری از آنان به میان نیامد. در اثر جفای خانها و آزار و اذیت و تحقیرهای مسلمینی که می‌خواستند اهانت‌های چند سال گذشته مسیحیان را تلافی کنند، بسیاری از مسیحیان یا مسلمان شدند، یا ترک وطن اختیار کردند یا کشته شدند.

پس از درگذشت یهب‌آلهه در سال ، پاتریارخهایی به این مقام انتخاب شدند که طول مدت خدمتشان دقیقاً معلوم نیست و مورخین معتقدند که در بسیاری از دوره‌ها این مقام خالی مانده . حتی در برخی موارد، تصدی این مقام موروثی گشته است. کلیساها در سراسر ایران از میان رفت و طبق اطلاعات موجود، فقط در شهرهای بغداد، موصل، اربیل، نصیبین، دیاربکر، میفرقاط، ماردیس، تبریز، اورمیه(ارومیه امروز) و مراغه کلیسایی وجود داشته است. طبق این فهرست، فقط سه شهر در محدوده ایران امروزی دارای کلیسای بوده است.

ما این پایان غمها و رنجها نبود. با تصرف کامل ایران در سال توسط تیمورخان، باقیمانده مسیحیت سالهای پیشین نیز از صفحه روزگار محو شد. مسیحیان باقی مانده یا در اثر فشار و جفا مسلمان شدند یا به کردستان گریختند و ملتی را تشکیل دادند که امروزه «آسوری» نامید می

کلیسای نستوری خارج از ایران

در هندوستان

طبق مندرجات سفرنامه مارکوپولو که بین سالهای ۱۲۷۱ تا ۱۲۹۵ میلادی در هندوستان مرکزی، شش حکومت وجود داشت که سه تای آن مسلمان و سه تای دیگر مسیحی بودند. او گزارش کرده که مسیحیان هندوستان، مسیحیت خود را مدیون تومای قدیس می باشند و اینکه بسیاری برای زیارت مقبره او به میلپور می

ژان دو مونت کورینو (Corvino Jean de Monte) ، فرستاده پاپ نیکلاس چهارم (همان پاپی که فرستاده یهب آلهه را پذیرفت) نیز می گوید که در سر راه خود به چین، چند ماهی در هندوستان مانده و در جنوب هندوستان چند صد نفر را تعمید داده است و کلیسای تومای قدیس را نیز دیده است. این واقعه احتمالاً مربوط به سال ۱۲۶۰ م. می

اما شخصی بنام منتیلوس (Menentillus) که در سال ۱۲۶۰ میلادی به هندوستان سفر کرده، می نویسد که مسیحیان و یهودیان هندوستان بسیار اندک هستند و در زحمت بسر می برند. شخص دیگری بنام سر جان ماندویل (Mandeville Sir John) که کمی دیرتر از منتیلوس به هندوستان رفته گزارش کرده که چیزی حدود پانزده خانه مسیحی در اطراف قبر تومای قدیس و

واسکو دو گاما، سیاح پرتغالی که برای اولین بار از راه دریا به هندوستان سفر کرد، در سال ۱۴۹۸ میلادی «مسیحیان تومای قدیس» برخورد کرده است که تحت نظارت مطران آنکامال بوده این مسیحیان گویا هنوز با پاتریارخ نستوری در ارتباط بوده اند، زیرا می دانیم که پاتریارخ الیاس پنجم سی اسقف را به هندوستان فرستاده است. ایشان گزارش کرده اند که در جنوب غربی هندوستان حدود سی هزار مسیحی وجود دارد. اما از این زمان به بعد، افتخار آنان به وابستگی به تومای قدیس باعث شده که دیگر تحت نظارت پاتریارخ نستوری نباشند. در سالهای بعد (که دیگر مربوط به دوره مورد مطالعه ما نمی گردد) مسیحیان هندوستان در اثر فعالیت های مسیونرهای کاتولیک، به این مذهب پیوسته اند اما باز به مذهب قبلی خود برگشته اند اما هیچگاه دیگر متحد نشده اند، طوری که عده ای از آنان نستوری شدند و دیگران مذهب یونانی (شبه کاتولیک) اختیار کردند. مسیحیان امروزی در جنوب غربی هندوستان، نستوری هستند.

در ترکستان

آنچه که بر گسترش مسیحیت در این دوره در نقاط مختلف ترکستان گواهی می دهد، وجود قبوری است که در اواخر قرن نوزدهم کشف شده است. نوشته روی سنگهای این قبور به سریانی است. بسیاری از نامها نیز سریانی است اما چند اسم ترکی نیز به چشم می خورد. روی یکی از این قبور که مربوط به سال ۱۲۶۰ میلادی است، چنین نوشته شده است: «این قبر اسقف آماست. او در ما ژونیه در روز سبت از این دنیا رفت. ح دینداران و عادلان محشور کناد.» روی قبر دیگری مربوط به سال ۱۲۶۰ میلادی است: «این قبر شلیخا، مفسر و معلم مشهور است که همه ها را منور ساخت. مفسر عادل حکمت بود که صدایش همچون صدای کرنا بود. خداوند روح مصفای او را با روح عادلان و پدران محشور سازد. باشد که در شادی سماوی شریک گردد.»

سرنوشت مسیحیت ترکستان نیز بعد از مسلمان شدن خانهای مغول و بعد از حمله تیمورلنگ، مشابه سرنوشت مسیحیت ایران می

در چین

همانطور که در فصل پیشین دیدیم، در قرون دهم و یازدهم، مسیحیت نستوری در چین گذارد. اما گویا در قرن سیزدهم، تحولی مثبت رخ داده، کمابینکه شاهد هستیم که افرادی مانند یهب‌آلهه سوم و راهب صنوما در آنجا خدمت می‌کرده‌اند که بعد به ایران رفته .

مارکوپولو در سال گزارش می‌کند که مسیحی بسیاری در چین دیده است. کروینو نیز که در سال از طرف پاپ نیکلاس چهارم بعنوان میسیونر مخصوص به چین اعزام شد، نظیر همین گزارش را می‌نویسد. چه بسا توجه پاپ به خاور دور بخاطر سفری است که صنومه راهب چینی به رم کرده است. به چین رسید و سالها در یکن خدمت کرد. ای به پاپ نوشت و شکایت می‌کرد که در آنجا نستوریانی هستند که ادعا دارند مسیحی هستند ولی از مذهب مسیحیت منحرف شده‌اند و اجازه نمی‌دهند که مسیحیان از فرق دیگر حتی نمازخانه کوچکی داشته باشند. او ادعا می‌کند که تا آن تاریخ حدود شش‌هزار نفر را تعمید داده که اگر مخالفت نستوریان نمی‌بود، این رقم به سی‌هزار نفر می‌رسید. گزارش دیگری از همین زمان در دست است که این ارقام و این وضعیت را تأیید می‌کند.

این رقابت میان کاتولیکها و نستوریها تا یک قرن هم ادامه داشت تا اینکه با سرکار آمدن سلسله جدید مینگ در چین و دشمنی آنان با هر مذهب خارجی، مسیحیت در چین ریشه‌کن شد.

- سرگذشت تلخ کلیسای نستوری از

محدود شدن کلیسای نستوری

حملة تیمورلنگ ضربه نهایی را بر پیکر نحیف و رنجور کلیسای بیمار نستوری وارد آورد. بعد از این دوره، در قرنهای پانزدهم و شانزدهم، کلیسای نستوری از لحاظ جغرافیایی محدود شد به منطقه محصور میان آذربایجان و کردستان بزرگ. مقر پاتریارخ نیز در مواقع ، شهر بغداد بود و در مواقع جنگ، موصل یا اورمیه یا مراغه.

کلیساهای بسیاری از شهرها در قرن شانزدهم از میان رفت. از کلیساهای ذیل این ذکری که به میان آمده، مربوط به سالهای یادشده می‌باشد: تبریز سال ، نصیبین سال ، اربیل قرن شانزدهم. به این ترتیب، کلیسای نستوری از قرن هفدهم به بعد، محدود شد به آنچه که آذربایجان غربی است و کردستان بزرگ.

یز راحتی و آرامش به ایشان روی نمود. آزار و کشتارهای دستجمعی به دست کردها از یک سو، و شقاق و جدایی از داخل از سوی دیگر، بقایای ناچیز این کلیسا را ضعیف

منشأ کلیسای شرق آشور و کلیسای آشوری کلدانی

ماجرای این شقاق به این صورت بود که وقتی در سال ، پاتریارخ شمعون بارماما درگذشت برادر زاده او، شمعون دنها به پاتریارخی برگزیده شد. اما برخی از اسقفان این انتخاب را نپذیرفتند و رأساً شخصی بنام یوحنا سولاکا را به پاتریارخی برگزیدند. به این ترتیب، دو پاتریارخ به‌طور همزمان . سولاکا برای تحکیم موقعیت خود به پاپ متوسل شد. پاپ و کاتولیکها او را به گرمی پذیرفتند و او در حضور پاپ، اعتقادنامه کاتولیکی را پذیرفت () .

مسیحیان پرو خود را نیز وارد این کلیسای «جدید» کرد. به ، از آن پس کلیسای نستوری، به دو بخش تقسیم شد: کلیسای نستوری (شرق آشور امروزی) به رهبری پاتریارخهایی که همگی عنوان واحد مارشیمون را به خود دادند؛ و کلیسای کاتولیک کلدانی که وابسته و متحد با (Uniate) ، به رهبری پاتریارخهایی که عنوان واحد الیاس را به خود دادند. مقر کلیسای کلدانی در شهر موصل و مقر پاتریارخ نستوری، اورمیه و بعد از سال ، شهر قودشانی بود که تا جنگ جهانی اول در همان شهر باقی ماند.

به این ترتیب، کلیسای نستوری قدیم، با این شقاق و کشتارها و آزارهای فجیع کردها، تبدیل به کلیسایی کوچک گشت که از لحاظ جغرافیایی در مثلث دریاچه و ، دریاچه اورمیه، و شهر موصل قرار داشت.

«آسوریان!» و خدمات میسیونرها به ایشان

به بعد، این «بقیه» کوچک کلیسای بزرگ امپراطوری ساسانی، وارد مسیر جدیدی شد که از تلخی سرنوشت آن موقتاً اندکی کاست. در این سال، یکی از کارمندان بلندپایه کمپانی هند شرقی بنام کلاد جیمز ریچ (Rich Claud James) که در بغداد اقامت داشت و به شناسی ذیعلاقه بود، به هنگام کار در نزدیکی نینوی، به وجود این مسیحیان فراموش پی برد، گرچه اینان با کاتولیکها تاحدی در تماس بودند. برای ریچ بسیار هیجان‌انگیز بود که مسیحیانی را کشف کند که به همان زبانی سخن می‌گفتند که عیسی مسیح سخن می‌گفت. این تاریخ به بعد، میسیونرهای انگلیسی و آمریکایی به کمک این مسیحیان فراموش

شاید بتوان افتخار مقام نخستین میسیونر برای این قوم فراموش‌شده را نصیب کشیش جوزف وُلِفِ یسی (Wolff Joseph) نمود. او یک نسخه از عهد جدید سریانی را یافت و با خود به انگلستان برد و توسط انجمن کتب مقدسه انگلستان (Foreign Bible Society British and) به چاپ رسانید آن را در اورمیه و اطراف آن توزیع نمود. در ضمن، حضور و فعالیت‌های او که برخی دولتهای غربی به حمله کردها به نستوریان به دولت عثمانی شکایت کنند و دولت عثمانی نیز به این شکایت ترتیب اثر داد و کردها موقتاً از آزار این مردم بی برداشتند. کشتاری نیز باز در سال بدست کردها صورت گرفت.

، کلیسای انگلستان کشیشانی را مأمور رسیدگی به امور نستوریان نمود. فعالیت این افراد، بخصوص کشیشی بنام جرج پرسبی بادگر (Percy Badger Rev. George) منجر به ایجاد «میسیون اسقف اعظم کانتربوری برای مسیحیان آسوری» گردید. مقر این میسیون ابتدا در اورمیه به شهری در نزدیکی دریاچه وان (ترکیه) منتقل شد. از میان خادمین برجسته این میسیون، باید از کشیش ارشد ویکرام (Wigram .W.A Canon) نام برد که بین سالهای خدمت کرد. نامگذاری این میسیون به نام مسیحیان «آسوری» شد که از این تاریخ به بعد این مسیحیان در همه جا تحت عنوان آسوری یا آشوری شناخته شوند. هدف این میسیون مطلقاً تغییر عقاید نستوریان نبود بلکه هدف کمک به «اصلاح کلیسا از داخل»

در قرن نوزدهم، میسیونرهایی از کلیسای لوتری دانمارک، کلیسای لوتری نروژ، کلیسای باپتیست نزد آسوریه آمدند.

تعدادی از آسوریه به روسیه گریختند و به کلیسای ارتودکس روس پیوستند. در نیز یک هیأت آسوری به روسیه رفت و در مقابل کمک روسها قول داد که به کلیسای ارتودکس ملحق شود. روسها نیز در اورمیه کلیسا و مدارس بنا کردند. اما این اقدامات به نتیجه‌ای نرسید و آسوریه کماکان نستوری باقی ماندند.

کمک خارجی به آسوریه و کلیسای نستوری، همواره امری دشوار بوده است. ای که وجود دارد، اینست که برای آسوریهای نستوری نه فراموش کردن گذشته تاریخی‌شان و پیوستن کامل به یک کلیسای خارجی ممکن است ، و نه کلیسای نستوری ماهیتاً قادر است نیازهای مسیحیان خود را برآورده سازد. درضمن، چه کمک روحانی و کلیسایی می‌توان کرد به ملتی که نه سرزمینی از آن خود دارد و نه می‌فردا در کدام نقطه جهان زندگی خواهد کرد!

مصائب آسوریان

وقوع جنگ جهانی اول، نظم کهنی را که قرن‌ها موقعیت ژئوپولیتیک جهان را شکل داده بود، بکلی بهم ریخت و تقسیم‌بندی سیاسی جدیدی بوجود آورد. یکی از اثرات و نتایج این جنگ، که به بحث ما مربوط می‌شود، فروپاشی امپراطوری عثمانی بود که نزدیک به ، بخش بزرگی از جهان را، از اروپای شرقی گرفته تا خاورمیانه عربی و شمال آفریقا را تحت سلطه داشت. از بقایای این امپراطوری دولت جدید ترکیه تشکیل شد.

در گیرودار جنگ جهانی اول، ملت نستوری به همراه سایر مسیحیانی که در سرزمینهای عثمانی زندگی می‌کردند، زحمات و مصائب دلخراشی را متحمل شدند. حکومت عثمانی همان حالتی را در قبال مسیحیان داشت که ساسانیان و بعدها اعراب داشتند. از آنجا که حکومت عثمانی، با روسیه در جنگ بود و ظن آن می‌رفت که مسیحیان با روسیه تزاری همکاری کنند، ایشان را از خانه و کاشانه راندند و یا قتل عام کردند. قتل عام یک و نیم میلیون ارمنی در این سالها فجیع‌ترین اتفاق این دوره می‌باشد که متأسفانه کمتر از آن یاد می‌

آسوریان یا نستوریان مقیم سرزمینهای تحت سلطه عثمانی نیز آزار فراوان دیدند. در اثر این مصائب، ایشان به نواحی اورمیه، به یک اردوگاه نظامی روسی پناه آوردند. با وقوع انقلاب سرخ در روسیه و خروج نظامیان روس از این منطقه، آسوریان چاره‌ای ندیدند جز حرکت بسوی جنوب عراق و پناه‌آوردن به نیروهای انگلیسی که بطرف شمال در حال پیشروی بودند. بسیاری در راه تلف شدند.

در همین اثنا، جنگ پایان یافت. حکومت مستقل عراق تشکیل شد اما انگلستان ناظر بر امور بود. آسوریها عمده در حوالی موصل و کرکوک اسکان داده شدند. بعضی از آنان در ارتش انگلیس مستقر در عراق ثبت نام کردند و در چند مورد مسلمین را کشتند. کم‌کم آتش خصومت میان مسیحیان و مسلمین افروخته شد. دولت انگلستان نگران آینده این گروه کوچک مسیحیان بود. از همان اوائل دهه دولت انگلستان در پی یافتن جایی برای اسکان دائمی آسوریان بود. کشورهای نوپای خاورمیانه عربی و برخی کشورهای آمریکای لاتین مورد نظر بودند. پس از تحقیقات و بررسیهای مختلف، با نظر جامعه ملل قرار شد اینان در دشتی در شمال سوریه اسکان داده شوند و هزینه شهرسازی را با کمک چند کشور تهیه کنند. اما متأسفانه بعلت وضع نابسامان سیاسی و اقتصادی کشورها بعد از جنگ جهانی اول، این طرح به مرحله اجرا در نیامد. با تعهد پادشاه وقت عراق مبنی بر تأمین امنیت آسوریان، ایشان در عراق باقی ماندند. گروه دیگری از ایشان نیز همچو ، در حوالی اورمیه به زندگی ادامه دادند.

در حال حاضر، تعداد زیادی از آسوریان به کشورهای غربی، خاصه ایالات متحده مهاجرت کرده

- دوره فعالیت‌های میسیونری از سده شانزدهم تا پایان قرن بیستم

پس از حمله تیمور خان

حمله تیمور لنگ به ایران و پریشانی‌ای که در اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران به آورد، در کنار ویرانیها و لطمات بیشمار که بر پیکر این سرزمین و مردم رنجیده آن وارد آمد، این نتیجه را داشت که کلیسای رنجور و بیمار نستوری را نیز به کوچکترین حد خود تبدیل کرد. از این تاریخ به بعد، اکثریت مطلق جمعیت ایران را مسلمین سنی و شیعه تشکیل می‌دادند و زرتشتیان و مسیحیان و یهودیان اقلیت بسیار ناچیزی به می‌آمدند. همانطور که در فصول پیشین گفتیم، این مسیحیان نستوری در منطقه جغرافیایی محصور بین شمال‌غربی ایران شرقی عراق و جنوب شرقی ترکیه ی می‌کردند.

اما عجیب اینجاست که علیرغم این سرکوب غیرعمدی مسیحیت، تماس ایران و ایرانیان با مسیحیان و مسیحیت قطع نشد. از این تاریخ به بعد، گرچه پدیده‌ای به نام کلیسای ایران دیگر عملاً وجود ندارد، اما مسیحیت در ایران به واسطه فعالیت‌مُرسَلین (مسیونرهای) ارجی و اسکان آرامنه در داخل ایران، حضور خود را تداوم بخشید. منظور ارائه یک بررسی اجمالی، فعالیت‌های مُرسَلین را در دو بخش انجام خواهیم داد: نخست نگاهی به اقدامات مُرسَلین کاتولیک خواهیم انداخت و بعد فعالیت مسیونرهای اعزامی از گروه‌های مختلف پروتستان را از نظر خواهیم گذراند.

فعالیت مسیونرهای کاتولیک

حضور پرتغالی‌ها در جزیره هرمز

اتفاق مهمی در قرن شانزدهم، در اوائل دوره صفویه افتاد که برای تاریخ مسیحیت در ایران از اهمیت زیادی برخوردار است، چرا که پای مُرسَلین (مسیونرها) را به ایران گشود. در سال ۱۵۹۸ جزیره هرمز را متصرف شدند و آن را تبدیل به مرکز مهم تجارت بین‌المللی کردند. جمعیت جزیره هرمز اختلاطی بود از اعراب، یهودیان و ایرانیها. در سال ۱۶۰۲ تعدادی از راهبان پرتغالی به این جزیره آمدند تا کاتولیک‌های پرتغالی مقیم آنجا را خدمت کنند.

اعزام نماینده پاپ

رویداد مهم دیگری که در این زمان رخ داد، گسیل یک نجیب‌زاده ونیزی بود به نام جیان باتیستا وچتی (Vecchiotti Gianbattista) از سوی پاپ در سال ۱۶۰۲. گرچه مأموریت او اساساً سیاسی بود، اما او بیشتر هم خود را مصروف اقدامات مذهبی کرد. آنچه که از فعالیت‌های او باید به یاد داشته باشیم آوری ترجمه‌های کتاب مقدس به زبان یهودی فارسی است (منظور از اصطلاح یهودی‌فارسی ترجمه‌های عهدعتیق یا بخشهایی از آن به زبان فارسی اما به خط عبری است). بسیاری از نسخی که او به دست آورد، نهایتاً به کتاب‌خانه واتیکان و سایر کتاب‌های معتبر ارسال شد. وچتی به این اکتفا نکرد، بلکه کوشید تا این نسخ را به خط فارسی برگرداند تا برای فارسی‌خوانان نیز قابل استفاده گردد.

مأموریت‌های سیاسی مذهبی

کشورهای مختلف اروپایی فرستاده‌های متعددی به دربار ایران گسیل داشتند. شاه عباس طوری با این فرستاده‌ها رفتار می‌کرد که گویی تمایل وافر دارد که به مسیحیت بگردد، که البته هیچگاه چنین امری متحقق نگردید و قطعاً انگیزه‌های سیاسی اقتصادی عامل چنین تظاهری بوده است. لیکن، بعضی از درباریان یا وابستگان‌شان در اثر مراوده با این فرستاده‌ها، مسیحی شدند. اما این روند هیچگاه به توده مردم سرایت نکرد. درهم‌آمیختگی فعالیت‌های مذهبی این فرستادگان با مأموریت سیاسی‌شان این ظن دائمی را در ذهن ایرانیان پدید آورد که همه مُرسَلین (مسیونرها) کارگزاران سیاسی دولت‌های خود و در نتیجه «می‌شوند. این تفکر تا به امروز نیز توسط حکومت‌های متعصب مذهبی در ایران ترویج می‌شود»

کوچاندن ارمنیان

رویداد بسیار مهمی که در زمان سلطنت شاه عباس روی داد، کوچاندن اجباری دهها هزار ارمنی (شاید هم چیزی بیش از یکصد هزار نفر) از ارمنستان به نقاط مختلف ایران می‌باشد. بخش عمده ایشان در محله‌ای نزدیک اصفهان اسکان داده شدند؛ شهری که به این ترتیب بنا گردید، جلفای نو نامیده شد. گمان می‌رود شاه عباس ایشان را به این علت به داخل ایران کوچاند تا از ایشان در بنای عمارات سلطنتی و پلها، و هنرآفرینی در این بناها بهره گیرد، چرا که هنرمندان و معماران فراوانی در میان ایشان بود. ارمنیان

خاطر آشنایی با زبانهای خارجی و فنون تجارت بین‌المللی، همواره به‌عنوان نمایندگان سیاسی و اقتصادی دربار ایران نزد کشورهای خارجی خدمات شایان توجهی انجام

نکته بسیار مهم این است که علی‌تمام تهدیدها ملت ارمنی ساکن ایران هیچگاه دیانت و فرهنگ خود را ترک نکرد. حتی فعالیت‌های مرسلین کاتولیک نیز در این زمینه چندان مؤثر واقع نشد و ارمنیان همواره به کیش و فرهنگ سنتی خود وابسته ماندند. عظمت ایستادگی و عزم راسخ این ملت برای تداوم حیات ملی خود، در مقابل هزاران ، قابل ستایش است!

مرسلینی که در دوره صفویه و بعد از آن به ایران می‌آمدند، هیچگاه نتوانستند در میان توده مردم جایگاهی چشمگیر به‌دست آورند و ایشان را به مسیحیت هدایت کنند. عمده وقت آنان صرف مجادله و نزاع با ارمنیان می‌شد، چرا که ایشان می‌کوشیدند مانع فعالیت آنان گردند، آنان نیز می‌کوشیدند ایشان را به مذهب کاتولیک در آورند.

مرسلین کارملی

، پاپ هیأتی از مرسلین کارملی را به ایران فرستاد. ایشان در سال به اصفهان رسیدند. این عده به‌خاطر رویه خاص زندگی ، تأثیر چشمگیری بر مردم عادی اطراف خود و نیز بر آرامنه گذاردند. یکی از رهبران ایشان، پدر جان تادئوس مراوده نزدیکی با شاه عباس بر قرار نمود. کارملی‌ها برای مدت حدود یکصد و پنجاه سال توانستند حضور خود را در ایران ایفا کنند (احتمالاً بیشتر در نواحی اصفهان). کوشش زیادی مبذول داشت تا واتیکان را متقاعد به ارسال کمکهای مالی و معنوی برای احداث مدرسه برای کودکان مسیحی و غیرمسیحی سازد، اما غیرت او با توجه لازم از طرف واتیکان روبرو نشد.

شاه عباس در اواخر حکومت خود رویه‌ای بسیار سختگیرانه نسبت به عموم مسیحیان، چه ارمنی چه گرجی، و چه کاتولیک در پیش گرفت. لازم به تذکر است که شاه عباس در سال دهها هزار گرجی و چرکس (مردمی در منطقه قفقاز) را به حوالی اصفهان و شیراز کوچاند. بسیاری از ایشان در اثر تعصبات مذهبی حکام محلی به قتل رسیدند. از آرامنه نیز بسیاری در رنج به یا کشته شدند.

مرسلین فرانسوی

در سالهای آخر سلطنت شاه عباس کبیر، مرسلین فرانسوی نیز بر صحنه فعالیت میسیونری در ایران ظاهر شدند. از اقدامات مهم آنان وارد کردن دستگاه چاپ به ایران خاطر تعصبات مذهبی گویا قادر به استفاده از آنها نشدند. افتخار تأسیس و بهره‌برداری از نخستین چاپخانه در ایران در این زمان، نصیب ارمنیان در جلفا گردید. این تنها چاپخانه در تمام خاورمیانه بود!

فرمانی علیه مسیحیان

شاه عباس درست پیش از مرگش در سال ، فرمانی صادر کرد که به موجب آن، هر مسیحی که اسلام بیاورد، حق خواهد داشت که اموال خویشان خود را تا پشت هفتم در اختیار خود در آورد (بعدها این به چهار پشت تقلیل یافت). تخمین زده می‌شود که تا سال مسیحی به اسلام گرویده باشند که فقط تعداد کمی از آنان ارمنی بودند.

سایر پادشاهان صفوی

، یکی از کشیشان غیور کارملی نام پدر دیماس، به حوالی شیراز و تخت جمشید، جایی که گرجی‌ها و سایر مسیحیان بخت برگشته زندگی می‌کردند، رفت. در یکی از این مناطق به تعداد زیادی چرکس مسیحی برخورد. او متوجه شد که بسیاری از آنان در اثر فقر و جهل مسیحیت را رها کرده، به اسلام گرویده بودند، اما مایل بودند باز به آغوش مسیحیت بازگردند. علی‌رغم تلاش‌های پدر دیماس، این مردم در سالهای بعدی به حال خود رها شدند و در جماعت مسلمان منطقه مستحیل گردیدند، طوری که دیگر امروز اثری از آنان باقی نیست. شاید تجربهٔ میسیونر انگلیسی در دههٔ آخرین اثر باشد از این قومی که زمانی مسیحی بودند. این میسیونر که برای خدمات پزشکی به روستاهای اطراف شیراز رفته بود، در یک دهکده کوچک دید که مادر خانواده به‌هنگام پختن نان، بر روی آن صلیب می‌کشد. آن زن نمی‌دانست معنی این کار چیست، اما گفت که این فقط یک سنت است. این زن مسلمان بود.

در زمان شاه سلیمان صفوی، وضع مسیحیان و یهودیان بسیار رقت‌انگیز شد. جور و ستمی که این به اوج خود رسید. هزاران یهودی کشته شدند و اموال ارمنیان پاول شد و فرزندانشان فروخته شدند و بسیاری از دخترانشان به حرمسرای پادشاه بوالهوس

مرسلین خارجی، چه کارملی‌های ایتالیایی و چه پدران فرانسوی، جز حفظ موجودیت خود کار دیگری از دستشان برنمی‌آمد. حتی بعضی از این کاتولیکها به اسلام گرویدند که نزار حتی مسلمین گردید.

دستور داد تا کتاب مقدس و قرآن به فارسی ترجمه شود. گویا او قصد داشت دین جدید و واحدی به وجود آورد. طبق دستور او یهودیان عهدعتیق را، کاتولیکها اناجیل را و ارمنیان بقیه عهدجدید را می‌بایست ترجمه کنند. این ترجمه می‌بایست ظرف شش ماه صورت گیرد، و چنین نیز شد. اما نادرشاه نتوانست دین مورد نظر خود را به جور و ستمی بر ارمنیان و بعد بر مسلمین نیز وارد آورد.

با ترور نادرشاه به دست ملازمان خود، ایران بار دیگر در ورطه هر شرایط بسیار بدی که حاکم بود، به تدریج مرسلین کاتولیک از نظام‌های مختلف از صحنه خارج شدند، طوری که تا سال ، فقط چند کشیش کاتولیک به‌طور پراکنده و بدون حمایت واتیکان به کارهای انسان‌دوستانهٔ خود ادامه می

مرسلین کاتولیک گرچه اثری بر تاریخ نگذاردند، اما حضور آنان و خدمات فداکارانه، بی‌پیرایه و پرمهر اکثر آنان قطعاً اثری بر ابدیت بسیاری از مردم فقیر و بینوای ایران داشته است. شاید سرگذشت (Chezaud Aime) گویای تأثیری باشد که این مردان فداکار بر اذهان تودهٔ مردم فقیر اند. او نخستین کشیش ژزوئیت بود و در نهایت فقر زندگی می‌کرد. او تمام وقت خود را صرف دستگیری از فقرا می‌نمود. وقتی چشم از جهان فرو بست، هزاران نفر از هر طبقه و دینی در تشییع جنازه او شرکت کردند. به‌راستی که لقب «پدر حبیب» زیندهٔ این مرد بزرگ می

های میلادی

فعالیت کشیشان کاتولیک که در اواسط سده هجدهم در اثر اوضاع وخیم کشور به حال تعلیق در آمد، از اواسط قرن نوزدهم در اثر مجاهدت‌های یک فرانسوی به نام اوژن بوره (Bore Eugene) مجدداً شکوفا گردید. او که یک زبان د و با زبانهای شرقی منجمله فارسی آشنایی کامل داشت، از طرف دولت فرانسه به یک مأموریت علمی به اصفهان اعزام شد. کوتاه‌زمانی پس از ورودش به اصفهان، پی به نیاز میرم جامعه ایران به مدارسسی به سبک اروپایی برد. تلاشهای پیگیر او همکاری دیگران را برانگیخت و بعد از مدتی، مدارسسی در چند شهر ایران از جمله تهران، تبریز، و اصفهان تأسیس گردید. شاید هنوز بعضی خاطرهٔ مدارس ژاندارک و سن‌لوئی را که بر اساس تفکر و جهان‌بینی او بنیان گذاشته شد، به

بعدها، سایر گروههای کاتولیک نیز فعالیت‌هایی در پیش گرفتند. در این میان، باید از خدمات ارزنده خواهان و برادران کوچک عیسی در جدامخانه‌های ایران با احترام یاد کرد.

در دهه سی از قرن بیستم، یک کشیش ایتالیایی به نام پدر دل‌مسترو (Mistro del) که برای خدمت به ایتالیایی‌های مقیم ایران به این کشور آمده بود، دست به ترجمه اناجیل به فارسی زد که بعدها به چاپ رسید. نامبرده در سال ای برای پسران دائر کردن به نام اندیشه (دُن بوسکو).

اکثر میسیونرهای کاتولیک بعد از انقلاب اسلامی در سال مجبور به ترک ایران شدند. در حال حاضر فقط چند میسیونر در کلیسای کاتولیک آشوری و در های تبریز و مشهد مشغول خدمت می

فعالیت میسیونرهای پروتستان

کلیات

فعالیت‌های بشارتی کلیساهای پروتستان اندکی دیر شروع شد. از علل این امر، یکی می‌تواند این باشد که برای یکی دو قرن، مذهب پروتستان درگیر تثبیت خود در کشورهای اروپایی بود. دیگر آنکه مذهب پروتستان خود به شاخه‌های متعددی تقسیم شده بود که برخی از آنان، تابع آیین‌هایی مشابه با آیین‌های کلیسای کاتولیک بودند و در اوائل چندان به امر تبشیر توجه نداشتند. از میان این شاخه‌های متعدد، گروه‌هایی که وابسته به جنبش‌های پیوریتن و بیداری روحانی بو سبب غیرت روحانی از دیگران شروع به تبشیر در کشورهای غیرمسیحی کردند. از اواخر قرن هجدهم، این غیرت بشارتی به کلیساهای انگلیکن و پرزبیتری نیز سرایت کرد و سبب شد که میسیونرهایی از این کلیساهای به نقاط مختلف جهان سفر کنند.

تعداد میسیونرهایی که از سوی هیأت‌های گوناگون پروتستان به ایران آمدند آنقدر زیاد است که شرح خدمات و ایثارهای هر یک از ایشان در این مختصر مقدور نیست. ای نیست جز اشاره‌ای کلی به این هیأت‌ها و برخی چهره‌های برجسته آنها.

موراویها

نخستین میسیونرهای پروتستان که قدم به ایران گذاشتند، دو پزشک آلمانی بودند (C.F.W. Rueffer, J. Hoecker) وابسته به میسیون « Brethren United) یا موراویها . این وارد ایران شدند تا در میان زرتشتیان یزد به خدمات میسیونری ی اوضاع کشور، هیچگاه به یزد نرسیدند و به اروپا باز گشتند.

هنری مارتین و نخستین ترجمه عهدجدید به فارسی

هنری مارتین، کشیش جوان انگلیسی یعنی در سالگی به هندوستان رفت تا ضمن خدمت کلیسایی در میان انگلیسی‌های مقیم آن سرزمین، عهدجدید را به یکی از زبانهای هندی و نیز به فارسی برگرداند. برای ترجمه فارسی، از یک عرب به نام « کمک می وی چند سالی را در ایران سپری کرده بود و مدعی بود که فارسی را خوب می‌داند. وقتی ترجمه فارسی به پایان رسید، مارتین آن را به چند ایرانی نشان داد، اما با تأسف متوجه شد که فارسی‌ای که در این ترجمه به کار رفته، شدیداً آمیخته به عربی است و شیوا نمی‌باشد. لذا برای تکمیل ترجمه فارسی خود، با اینکه شدیداً از بیماری سل رنج می‌برد و حس می‌کرد عمرش دیری نخواهد پایید، عازم ایران شد و در به شیراز رسید. در آنجا به کمک مردی فاضل به میرزا سید علی، ترجمه عهدجدید را اصلاح و تکمیل نمود. این نخستین باری بود که عهدجدید به کامل و از زبان یونانی به فارسی ترجمه می‌شد. پس از ماهها تلاش، در شرایطی که وضع جسمی

مارتین روزبه روز بدتر می‌شد، ترجمه عهدجدید در فوریه تکمیل گردید و در ژوئیه همان سال به پیشگاه فتحعلی‌شاه تقدیم شد.

ترجمه هنری مارتین از عهدجدید بلافاصله توسط انجمن کتاب مقدس روسیه در پترزبورگ به چاپ رسید. این ترجمه بعدها مکرراً منتشر شد و همچنین اساس ویرایشهای بعدی قرار گرفت. ترجمه سنتی یا قدیمی که اکنون در دسترس است ویرایشی است از ترجمه هنری مارتین که در قرن نوزدهم صورت گرفته است و شرحش بعداً خواهد رفت.

هیأت مرسلین کلیسای: هیأت (انجمن) مرسلین کلیسای

هیأت مرسلین کلیسای (Missionary Society CMS: Church) توسط کلیسای انگلیکن با هدف تبشیر در جهان تأسیس گردید. نخستین مسیونر این هیأت که به ایران آمد، کشیش رابرت بروس بود (Bruce .R). در جلغای اصفهان اقامت گزید و به فراگیری زبان فارسی پرداخت. در اثر پافشاریهای او، CMS پذیرفت که خدمت خود را در ایران دهد. هدف این هیأت ارائه خدمات نوع دوستانه در زمینه‌های بهداشت و درمان و آموزش و

در اثر خدمات این هیأت، مراکز درمانی و آموزشی در شهرهای اصفهان و یزد و کرمان و شیراز و زاهدان تأسیس شد. مسیونرهای CMS در کنار خدمات انسان دوستانه خود، نمازخانه‌هایی نیز برای عبادت خود احداث می‌کردند. از بطن این فعالیت‌های خیرخواهانه و مذهبی کلیساهای انگلیکن ایران به وجود آمد که به کلیسای اسقفی معروف گردید.

فعالیت بیمارستان اصفهان و مراکز نابینایان در آن شهر و تهران، کماکان تا زمان انقلاب اسلامی ایرا خدمات ارزنده این خدمتگزاران همیشه در یاد مردم ایران خواهد ماند.

مسیونرهای آمریکایی

، هیأتی مشابه CMS در آمریکا تشکیل شد به نام «هیأت آمریکایی بین ای برای تبشیر در خارج». مسیونرهای این هیأت کار خود را در سال در میان مسیحیان نستوری (آسوریان) در ارومیه و تبریز و سپس همدان آغاز کردند. اینان کمکهای زیادی از نظر بهداشت و درمان و امور فرهنگی به آسوریان کردند، اما بر خلاف مسیونرهای انگلیسی، می‌کوشیدند در ، آنان را به مذهب پروتستان هدایت کنند. مسیونرهای این هیأت «مسیون پرزبیتری آمریکا»

مسیون پرزبیتری آمریکا

مسیون پرزبیتری آمریکا (Mission Presbyterian) کار خود را در ایران رسماً در سال خدمت کشیش جیمز باسیت (Bassett .J) آغاز کرد. این هیأت نیز همانند هیأت‌های یاد زمینه احداث درمانگاهها و بیمارستانها و مدارس ای که چنین امکاناتی از سوی دولت ارائه نمی‌شد، خدمت بزرگی به ملت ایران کردند. فعالیت‌های این هیأت در تهران و تبریز و کرمانشاه و مشهد صورت گرفت.

خادمین CMS و مسیون پرزبیتری در زمینه ترجمه کتا مقدس و چاپ کتب مسیحی، نظیر «سیاحت مسیحی» «قاموس کتاب» و سرودنامه فارسی با یکدیگر همکاری داشتند.

دانشگاه دماوند که تا زمان انقلاب اسلامی دائر بود، از یادگارهای مسیون پرزبیتری می‌باشد. شخصی فاضل نیز به نام دکتر جردن اقدام به تأسیس آموزشگاهی کرد که «کالج آمریکایی» . این همان کالج معروفی است که بعدها «دبیرستان البرز» . منطقه اطراف این دبیرستان هنوز نیز نزد بسیاری از تهرانیان قدیمی یاد

کالج دکتر جردن «چهارراه کالج» نامیده می‌شود. بسیاری از وزرا و دولتمردان دوره رضاشاه پهلوی در این کالج تحصیل کرده بودند.

حاست اشاره کنیم که دکتر سعید خان کردستانی از ثمرات فعالیت این میسیون می

تأملی کوتاه در خصوص نتیجه کار میسیونرها

همانگونه که ذکر شد، مرسلین یا میسیونرهای بیشماری در قرن‌ها اخیر، خصوصاً های نوزدهم و بیستم، تا پیش از انقلاب اسلامی ایران، از کشورهای مختلف به ایران آمدند. سؤالی که پیش می‌آید، این است که نتیجه کار آنان را چگونه باید ارزیابی کرد.

همانطور که اشاره شد، این میسیونرها خدمات ارزنده‌ای در زمینه‌های فرهنگی و بهداشت به مردم ایران کردند. شاید امروز که بیمارستانها و مراکز درمانی و بهداشت در سراسر کشور به خوبی جا افتاده، و تعداد روزافزونی از ایرانیان در اثر اجباری شدن تحصیلات، از نعمت سواد بهره اند، درک ارزش فداکاریهای این مرسلین آسان‌هایی که در این آب و خاک، نه بهداشتی وجود داشت و نه درمانگاهی و نه مدرسه و کالجی، این میسیونرها خدمت بسیار ارزنده‌ای انجام دادند.

اما به همان اندازه ارزش خدمت این میسیونرها در زمینه‌های بهداشتی و آموزشی غیر قابل انکار است، عدم توفیقشان در امر اشاعه مسیحیت در ایران نیز انکارناپذیر می‌باشد. شاید خوانندگان جوان ما اطلاع نداشته باشند که در دوره حکومت خاندان پهلوی که کوشش می‌شد پایه‌های مذهبی سست گردد و فرهنگ غربی بر جامعه حکمفرما گردد، نه فقط هیچ مانعی بر سر راه فعالیت‌های علنی و گسترده میسیونرهای خارجی و مبلغین داخلی وجود نداشت، بلکه با آنان با نهایت احترام رفتار می‌شد. مبشرین مسیحی حتی در دورافتاده‌ترین دهات ایران نیز فعالیت داشتند و نشریات مسیحی و کتب مقدسه را پخش می‌کردند. اما کسی آنچنان که باید متاع آنان را خریدار نبود. فعالیت آنان یا با پایبندی مردم به دین خودشان روبرو می‌شد (بدون اینکه حکومت ممانعت یا محدودیتی قائل شود)، یا مردم اساساً اهمیتی به دین و امور معنوی نشان نمی‌دادند. طبق آمارهای موجود، تعداد کسانی که در تمام قرن نوزدهم و در قرن بیستم تا پیش از انقلاب اسلامی، در ایران به مسیحیت گرویدند، مجموعاً از چند صد نفر تجاوز نمی‌کند! فعالیت این مبشرین و مبلغین در نظر مردم مترادف بود با اشاعه فرهنگ غربی. مسیحی شدن مترادف بود با "ارمنی شدن"، یعنی تغییر ملیت و فرهنگ. خلاصه آنکه علی‌رغم کلیه این فعالیت‌های گسترده، مسیحیت با اقبال چندانی مواجه نشد.

بعد از انقلاب اسلامی ایران

جامعه ایران در اثر انقلاب اسلامی به ای ریشه‌ای در همه ابعاد اجتماعی دگرگون شد. مسیحیت در ایران نیز از این دگرگونی دور نماند. کلیه میسیونرهای خارجی ناگزیر به ترک ایران شدند. همین عامل موجب شد که رهبران کلیساهای مختلف، بدون اتکا به میسیونرها، جد و جهد بیشتری در تحکیم مبانی تعلیمی و عقیدتی کلیسا بکنند. آموزشگاههای الهیات تأسیس شد و کتاب‌های بیشتری در زمینه الهیات مسیحی منتشر گردید.

با برجیده شدن ظاهری بساط ابتذال از شئون مختلف اجتماع و در اثر برخی سرخوردگیهای اجتماعی، ملی و فرهنگی و از همه مهمتر مذهبی در افراد و در کل

جامعه چیزی نگذشت که ایرانیان به جستجوی راه حل متفاوتی بر آمدند و بسیاری به نیاز عمیق خویش برای رهایی درونی و خانوادگی و حتی ملی پی بردند. از این رو حال شروع نمودند تا سایر صداها را نیز در جامعه تک صدایی و تک مذهبی ایران تجربه کنند و یا حداقل بشنوند. کلیساها خیلی زود با مراجعین جدیدی روبرو شدند. تعداد اعضای کلیساها افزوده شد و مردم به مسیحیت علاقه بیشتری نشان دادند. اگر بخواهیم با دیدی تحلیل‌گر به موضوع بنگریم، باید بگوییم که چنین استقبال جدیدی (با اینکه تعداد مراجعین به کلیساها نسبت به کل جمعیت کشور، هنوز ناچیز است) ایجاد ناگهانی علاقه مردم به مسیحیت نیست! علت این امر را باید در واکنشهای شناختی مردم به مسائل اجتماعی جستجو کرد و نیز تشنگی درونی آنان برای خدا و پاسخی حقیقی به رنج‌هایشان. این خود بحثی است مبسوط که در این دوره کوتاه، مجال بررسی آن نیست. ناگفته نماند که برخی بخاطر نبود تفریحات سالم دیگر، برخی بخاطر روحیه شاد حاکم بر کلیساها، برخی بخاطر احساس تعلق به یک " پذیرش از سوی آن، برخی به علت جذب شدن به نوعی "فرهنگ نسبتاً غربی" کلیساها، و البته بسیاری نیز طبعاً از سر اخلاص به مسیحیت گرویدند.

از اواسط دهه هشتاد قرن بیستم، پدیده‌ای جدید بر جامعه ایران سایه افکند: مهاجرت به خارج! دیری نپایید که اعضای کلیساهای مختلف نیز به خیل مهاجران پیوستند. مراجعین جدیدی جای آنها را گرفتند. آنها نیز رفتند. امروزه کلیساهای ایران در خانه‌ها و جمع‌های زیر زمینی از طریق رادیو، اینترنت، برنامه‌های شبکه‌های مسیحی تلویزیونی، ملاقات‌های فردی خادمین و شبانان و نیز تعدادی از طریق کلیساهایی که هنوز توسط دولت مجبور به تعطیلی نشده‌اند در حال رشد بسیار چشمگیری است این رشد بیشتر از تمامی ادوار تاریخ ایران از زمان ورود مسیحیت به فلات ایران تا به امروز است و هزاران هزار نفر به جمع این نهضت و جنبش خود جوش می‌پیوندند و با عیسای مسیح ملاقات می‌کنند. ناگفته نماند که اکثر اعضای مهاجر مسیحیان ایرانی، در کشورهای جدید محل اقامت خود، گروه‌ها و کلیساهای فارسی‌زبان دایر کرده خوراک دهی روحانی ایمانداران ایرانی مشغولند و بسیاری از مهاجرین ایرانی خارج کشور را به خود جذب می‌کنند.

در سالهای اخیر، محدودیت و سختگیری بیشتری بر کلیساها اعمال می‌شود و این امر موجب شده تعداد مراجعین به کلیساهای تبشیری داخل کشور تحت کنترل در آید اما بر دامنه‌های فعالیتهای بشارتی زیر زمینی و پنهان و درون خانواده‌ها افزوده شود امروزه وقتی شخصی در خانواده‌ای به مسیح ایمان می‌آورد در درون خانواده سایرین نیز به مسیح می‌پیوندند و سپس اقوام و آشنایان به این حقیقت یافتگان افزوده می‌شوند. همانطور که گفته شد، ایرانیان مسیحی در خارج از کشور نیز کلیساهایی دایر کرده‌اند و فعالیت تبشیری گسترده‌ای میان ایرانیان مهاجر دارند و در میان بسیاری به کلیساهای مسیحی چه ایرانی و چه خارجی می‌پیوندند.

کلیساهای فعال در ایران

پس از روی کار آمدن دودمان پهلوی و استقرار نظم و امنیت در کشور، مسیحیان ایران و میسیونرهای خارجی از آزادی بسیاری برخوردار شدند. در این مدت، علاوه بر کلیساهای سنتی قدیمی که امروزه شامل ارمنیان و آسوریان ایران می‌گردد (ما آنها را کلیساهای قومی می‌نامیم)، کلیساهای دیگری نیز به فعالیت میسیونرها تشکیل شد (که ما آنها را کلیساهای تبشیری می‌نامیم). در اینجا از مجموعه کلیساهای مهمی که در سده اخیر در ایران وجود داشته‌اند نام می‌بریم و توضیح مختصری در مورد آنها می‌دهیم.

منظور از کلیساهای قومی، آن دسته از کلیساهای می‌باشد که فقط در میان اقلیت قومی خاصی در ایران فعالند. این کلیساهای هیچ فعالیت تبشیری در میان مسلمانان ندارند. در اینجا به کلیساهایی که فقط مختص خارجی‌ان مقیم ایران می

کلیسای گریگوری ارمنی

ارمنیان از قرن چهارم میلادی از کلیسای مستقل برخوردار بودند که شرح آن در های اولیه آمد. ارمنیانی که به ایران کوچانیده شدند، در شهرهای مختلف کلیساهایی زیر نظر اسقف اعظم خود دایر کردند. این کلیساهای هنوز نیز در میان ارمنیان

کلیسای کاتولیک ارمنی

ای از ارمنیان در سده‌های اخیر به مذهب کاتولیک گرویدند که هنوز نیز شماری از آنان در ایران باقی هستند و به این کلیسا تعلق دارند.

کلیسای شرق آشور

کلیسای شرق آشور یا کلیسای نستوری، بازمانده کلیسای ایران باستان است. هنوز چند هزار نفر از نستوریان در ایران باقی مانده‌اند و متعلق به این کلیسا می

کلیسای کاتولیک کلدانی

در مورد این کلیسا قبلاً توضیح داده شد. این کلیسا دارای یک مرکز آموزش عالی به «کانون یوحنا» بود که به نشر منابعی برای تربیت کشیش مبادرت ورزیده است.

کلیساهای تبشیری پروتستان

منظور از کلیساهای تبشیری پروتستان آن دسته از کلیساهایی هستند که در میان مسیحیان از کلیساهای سنتی و/یا در میان مسلمانان فعالیت‌های تبشیری دارند. در اینجا فقط از مهم‌ترین این کلیساهای نام می‌بریم.

کلیسای انگلیکن

این کلیسا در ایران به کلیسای اسقفی معروف است. در مورد چگونگی آغاز آن در بخشهای قبلی این فصل توضیح داده شد. در حال حاضر، این کلیسا در تهران و اصفهان و شیراز دارای شعبه می‌باشد. اقدامات کلیسای انگلیکن در جهت انطباق مسیحیت با فرهنگ ایرانی شایان توجه است.

کلیسای پرزبیتری

کلیسای پرزبیتری در ایران به کلیسای «انجیلی» . این کلیسا تحت نظر یک شورا اداره می‌شود. های مختلف به زبانهای ارمنی و آسوری و فارسی دایر است. کلیسای پرزبیتری در تهران دارای چند شعبه است و در مشهد و تبریز و ارومیه نیز شعبه دارد.

کلیسای پنطیکاستی آشوری

در اوائل قرن بیستم، شماری از آسوریان ایران، خصوصاً در ارومیه پنطیکاستی پیوستند. این دسته از آسوریان امروزه اقلیت بسیار ناچیزی را در میان آسوریان ایران تشکیل می‌دهند و عمدتاً در تهران و کرمانشاه زندگی می‌کنند.

کلیسای برادران ارمنی

در اوائل سده بیستم ای از آرامنه به جنبشی پیوستند که «کلیسای برادران» نامیده می‌شود. «کلیسای برادران ارمنی» خوانده شدند. این کلیسا هنوز در تهران

کلیسای برادران برای نخستین بار در ایران توسط دکتر سعید خان کردستانی تشکیل یافت و جلسات آن به فارسی بود.

کلیسای جماعت ربانی

در اواسط دهه پنجاه قرن بیستم، یکی از اعضای کلیسای برادران ارمنی که از تجربه پنطیکاستی برخوردار شده بود، در منزل خود گروهی مستقل عمدتاً متشکل از ارمنیان تشکیل داد. در اوائل دهه شصت، این گروه تحت نام کلیسای فیلادلفیا متشکل شد و خیلی سریع در میان ارمنیان و آسوریان و بعد مسلمانان گسترش یافت. در اوائل دهه هفتاد، این کلیسا رسماً به مجمع جهانی «کلیساهای جماعت ربانی» پیوست. هویت قانونی مستقل خود را در ایران حفظ کرد. این کلیسا پس از انقلاب اسلامی ترین گروه مسیحی بوده است. این کلیسا در سه نقطه تهران و در شهرهای ارومیه و رشت و اصفهان و اهواز و شاهین شهر و احتمالاً چند شهر دیگر شعبه دارد.

کلیساهای خانگی و زیرزمینی

با توجه به محدودیتهای دولتی و تعصبات مذهبی قشر حاکم هر روز بر فشار اعمال شده بر کلیساهای افزوده گردید و بسیاری از این کلیساهای پروتستان بشارتی فعالیتهای خود را در زمینه بشارت انجیل به مسلمانان محدود نمودند و در پاره ای موارد حبس و اعدام و تبعید و سایر جفاهای اعمال شده بر رهبران این کلیساهای و نیز ایمانداران مسلمان تبار این کلیساهای باعث گردید که بسیاری از این ایمانداران به کشورهای غربی مهاجرت نمایند و یا فعالیتهای خویش را محدود نمایند اما خصوصاً در دهه اخیر با بهره گیری از فن آوری جدید اینترنت و خصوصاً شبکه های تلوزیونی و رادیویی مسیحی به زبان فارسی کلیساهای مستقل و خود جوش خانگی بسیاری در جای جای ایران و نیز سایر کشورهای فارس زبان ایجاد گردیده و روند رشد بسیار سریع این کلیساهای باعث گردیده است که مسیحیت بار دیگر تبدیل به پدیده‌ای فراگیر در سطح جامعه گردد.

این کلیساهای عموماً بر مبنای تعلیمی مذهب پروتستان هستند و گرایش درون فرقه ای آنان از نوع کلیساهای بشارتی کاریزماتیک است که می‌توان بطور عمده به نوعی آنها را دنباله رو جریان تعلیمی کلیسای پنطیکاستی جماعت ربانی دانست البته روند تعلیم انجیلی نیز دیگر هم‌نمای عقیدتی این کلیساهای خانگی و خودش است که جلسات خود را در منازل ایمانداران برگزار می‌کنند. با توجه به خصوصیات فرهنگی ایرانیان چشمگیر ترین نوع حرکت کلیسایی که بسیار با فرهنگ و خصوصیات شخصیتی ایرانیان در وفاق قرار دارد نوع کلیساهای بشارتی کاریزماتیک یا همان پنطیکاستی است و این خصوصیت کلیساهای خانگی ایران را در این دوران (قرن) کلیساهای نامبرده و جریانات زیرزمینی و خانگی کلیساهای کتاب اعمال رسولان بسیار شبیه

با فاصله گرفتن از تشکیلات پروری و نظام سلسله مراتبی کلیسای سنتی، کلیسای امروز ایران با سرعتی سریعتر از تمامی ادوار گذشته خود به پیش می‌رود و روحیه خود جوش و خالصانه پیغام انجیل در این کلیساهای خانگی با ماهیتی بسیار شبیه به ماهیت کلیسای اولیه در عهد جدید، قلوب ایرانیان را لمس کرده و رفته رفته مسیحیت خود را به عنوان رقیبی جدی در کنار سایر تفکرات رایج در ایران زمین هویدا می

های کتاب مقدس به فارسی ()

همانطور که در فصل‌های پیشین ذکر کردیم، زبان آیینی کلیسای نستوری ایران سریانی بود؛ به همین جهت، کتاب مقدس در دوران باستان هیچگاه به‌طور کامل به فارسی برگردانده نشد. اما طبق شواهد موجود، بخشهایی از آن به فارسی میانه . ذیلاً به اختصار از اهم این ترجمه‌ها نام می‌بریم. برخی از این

ها به اقتضای مطلب در فصول گذشته مورد اشاره قرار گرفته

ها به فارسی میانه

های مورخین

از این دوره، نقل قولی موجود است از سده چهارم از یوحنا کریزوستوم (زرین‌دهان) مبنی بر اینکه «تعالیم مسیح به زبانهای پارسیان ترجمه شده است.» نیست که منظور از «زبانهای پارسیان» واقعاً فارسی است یا زبان متداول کلیسا در حکومت ایرانیان، یعنی سریانی.

مزامیر پهلوی

«مزامیر پهلوی» ای است خطی شامل ترجمهٔ مزامیر از سریانی به فارسی میانه. این ترجمه در دوره‌ای بین سده‌های چهارم تا ششم صورت گرفته است.

ترجمهٔ سفدی

ای از انجیل‌ها و رسالات پولس و مزامیر به زبان سفدی (یکی از زبانهای ایرانی متداول در آسیای مرکزی) دست آمده که احتمالاً مربوط به سده‌های میلادی می

قول در منابع زرتشتی

در یک اثر زرتشتی به «شکند گومانیک ویچار» (توضیحات رفع‌کنندهٔ شک) قرن نهم میلادی هایی به فارسی میانه از کتاب این امر می‌تواند حاکی از این باشد که لااقل بخشهایی از کتاب مقدس در این زمان به فارسی میانه ترجمه شده بوده است.

ها به فارسی نو از قرن

ترجمهٔ دو زبانۀ مزامیر

ای دو زبانۀ فارسی‌سریانی از مزامیر یا بعد از آن به به خط سریانی سفدی مربوط

ترکیب چهار انجیل

ترکیب چهار انجیل به ، زالدین محمد بن مظفر از سریانی به فارسی ترجمه شد. این اثر گرچه ادعا می‌کند که ترجمه دیاتسارون تاتیان است، اما ترجمه دقیق آن

نیست. نسخه خطی که از این ترجمه موجود است می‌باشد که توسط ابراهیم بن شمس عبدالله، یک کشیش یعقوبی رونویسی شده و اکنون در کتابخانه لورانتیان در فلورانس (ایتالیا) نگهداری می‌شود.

های

در این دوره طولانی، بخشهایی از کتاب مقدس به فارسی برگردانده شد که عمدتاً ، برخی از کتب انبیا، تمام یا بخشهایی از مزامیر، یکی یا هر چهار انجیل

می

انجیل‌ها و رسالات

انجیل و رسالات در سال توسط پدر لئوپولد سیاستیانی، رئیس میسیون کاتولیک در ایران و قندهار ترجمه شد و یک بار در کلکته و بار دیگر در سال توسط انجمن کتاب مقدس بریتانیا و (Foreign Bible Society: BFBS British and) منتشر گردید.

عهد جدید و مزامیر (نخستین ترجمه عهد جدید)

کشیش هنری مارتین با مساعدت میرزا سید علی خان شیرازی، عهد جدید را از یونانی و مزامیر را از عبری به فارسی برگرداند. ترجمه عهد جدید در سالهای انجمن کتاب مقدس روسیه در سنت پترزبورگ به چاپ رسید. انجمن کتاب بریتانیا و خارج، عهد جدید و مزامیر را یکجا به طبع رسانید. این نخستین ترجمه کامل عهد جدید به فارسی در تمام طول تاریخ مسیحیت می

عهد عتیق

کشیش توماس رابینسون از کلیسای انگلیکن در مدرس هندوستان، عهد عتیق را بین سالهای ترجمه کرد.

نخستین کتاب مقدس فارسی

کشیش ویلیام گلن (Glen .W) ، میسیونر اعزامی از سوی «هیأت مرسلین اسکاتلند» به کمک میرزا محمد جعفر، ترجمه عهد عتیق را در سال تکمیل کرد. این ترجمه همراه با ترجمه هنری مارتین از عهد جدید، به سال توسط انجمن کتاب مقدس بریتانیا و خارج به چاپ رسید. این نخستین ترجمه کامل کتاب مقدس به فارسی می‌باشد. این ترجمه، در سالهای اخیر توسط انتشارات طهوری تجدید چاپ گردید و در ایران توزیع شد.

عهد جدید

، کشیش رابرت بروس از CMS با همکاری انجمن کتاب مقدس بریتانیا و خارج مساعدت کاراپت او هانس اهل جلفا، ترجمه هنری مارتین از عهد جدید را مورد ویرایش قرار داد و رسالات پولس را کلاً از نو ترجمه کرد.

دومین کتاب مقدس فارسی (معروف به ترجمه قدیمی)

، به کمک دیگران از جمله کشیش جیمز باسیت، ترجمه ویلیام گلن از عهد عتیق را نیز مورد ویرایش و تجدید نظر قرار داد و آن را به همراه ویرایش خود از عهد جدید، به سال همت انجمن کتاب مقدس بریتانیا و خارج منتشر نمود. این ترجمه که به «ترجمه قدیمی کتاب» ، هنوز نیز متن رسمی کلیساهای فارسی‌زبان می‌باشد و نزد اهل ادب محبوبیتی فراوان دارد. این ترجمه پس از حدود یکصد سال چاپ افست از حروفچینی قدیمی، در به همت مؤسسه ایلام (انگلستان) به شکل امروزی حروفچینی و منتشر گردید.

مژده برای عصر جدید (ترجمه جدید عهد جدید)

، انجمن کتاب مقدس ایران، ترجمه جدیدی از عهد جدید منتشر ساخت
"مژده برای عصر جدید" که به "انجیل شریف" نیز معروف است. این ترجمه از متن انگلیسی و
یونانی توسط دکتر شمس اسحاق و کشیش ادوین یگر (Jaeger .Edwin H) از میسیون آمریکایی
صورت گرفت و ویرایش آن را نیز لوئیس جانسن و کشیش مهدی عبهری از کلیسای پرزبیتری ایران
بر عهده داشتند. کشیش عبهری در زمینه بازنویسی متن این کتاب نقش بسیار مهمی ایفا کرد.
خصوصیت این ترجمه این است که تا حدی حالتی تفسیری دارد و مخاطبین آن، ایرانیانی است که
کلاس ابتدایی دارای سواد می
نیز به اتمام رسید و بصورت کتاب مقدس کامل در یک مجلد چاپ گردید (این کتاب مقدس
پس از چاپ ترجمه تفسیری کتاب مقدس تکمیل و چاپ گردید).

ترجمه تفسیری عهد جدید

ترجمه تفسیری عهد جدید بر اساس متن Bible Living تخت نظر کشیش سارو
خاچیکیان به زیور طبع آراسته شد. ویژگی این ترجمه این بود که در آن
ساده فارسی، متن با حالتی تشریحی و تفسیری ارائه شده بود.

سومین کتاب مقدس فارسی: ترجمه تفسیری کتاب

پس از تکمیل ترجمه تفسیری عهد عتیق، و تجدید نظر در متن عهد جدید آن، ترجمه تفسیری تمام
کتاب به همت کشیش سارو خاچیکیان و توسط انجمن بین المللی
کتاب (Bible Society International) به چاپ رسید. این ترجمه با ویرایشی جدید در سال
مجدداً به چاپ رسید.

ترجمه نوین عهد جدید (هزاره نو)

ترجمه نوینی از عهد جدید تحت عنوان "ترجمه هزاره نو" به همت مؤسسه ایلام
() عمل آمد و منتشر گردید. ویژگی این ترجمه این است که به متن اصلی یونانی
عهد جدید وفادار مانده و در عین حال، متن را به سبکی ادبی و موزون و فارسی امروزی بر گردانده
است. ترجمه عهد عتیق هزاره نو نیز در دست تهیه است.